



The University of Manchester

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagi. (A)., Nabard-i Zindagi (8)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165674>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



JSTOR

University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

بمناسبت فوت پدر آقای محمود افشار صاحب امتیاز و مدیر مجله
بایشان و بازماندگان آن مرحوم تسلیت گفته و از موقعیت استفاده نهوده
از مساعدتهای مادی و معنوی آقای محمود افشار در نشر افکار هیئت
تحریریه این مجله تشکر میکنیم. جای بسی خوشوقتی است که جوانانی
مانند آقای محمود افشار با وجود موقعیت اجتماعی و طبقاتی خاص خود
از مساعدت با نویسندگان روشنفکر خودداری امیفرمایند
«هیئت تحریریه»

جامعه شناسی

کمینفرم و پنج اصل همزیستی
مسالمت آمیز - سرانجام یک
همزیستی (انقلاب بر حسب دستور)

مسائل سوسیالیسم

اشکال مختلف همکاری
سوسیالیستی کهنه و نو - منظره
بلک میاست سوسیالیستی در آسیا -
سوسیالیسم مسئله دهقانی

روانشناسی و تحقیقات علمی

عقده ادیپ (بحث تربیتی و
روان کاوی) - تحقیقات جدید
در آلمان غربی

هنر و ادبیات

جدائی از کالزوردی - من برای
او کمدی بازی می کردم

اسناد و مدارک

نامه ای از یان مازاریک
به ژنرال یسم ستالین

یادداشت ماه

نامه انتقادی و جواب آن

تصاویر

چند تصویر حاکی از پیشرفت
تحقیقات علمی در آلمان

وسعت نظر تاریخی و وسعت نظر جغرافیائی

بمناسبت انتشار « پیام ما به

نسل جوان » بحث هایی در محیط های

دانشجویی و روشنفکری پیش آمد .

عده ای بطرف داری از نظریه ما مبنی بلزوم داشتن وسعت نظر تاریخی و پشت پا
زدن بیاس و نومیدی و دخالت در ایجاد حوادث تاریخی بحث کرده وعده دیگر
اظهار عقیده می کرده اند که بمناسبت مشکلات موجود این نوشته ها بمنزله پند و
اندرز هائیست که گویا مبنائی در دنیای خارج از ذهن ندارد . یکی از همین
روشنفکران صاحب نظر وعلاقه مند به امور فنی وضعیتی که در این بحث ها
شرکت داشته با هیئت تحریریه تماس گرفت. آواز این نظریه پشتیبانی میکرد
که چرا باید وسعت نظر تاریخی داشت و وسعت نظر جغرافیائی نداشت . اوعقیده
داشت که بقول شاعر «توان مرد به سختی که من اینجا زادم» در صورتیکه عده ای
علاقه مند بامور فنی وضعیتی هستند ووسائل تکمیل معلومات در اینجا فراهم
نیست از لحاظ بشری و انسانی چه مانعی دارد که اینگونه افراد با داشتن وسعت
نظر جغرافیائی در مکانی از این کره زمین که وسائل فراهم است خدمت خود
را از لحاظ بشری انجام داده و زندگی خود را در مهاجرت بسر برند . در جواب این
نظریه باید توجه داشت که بشر ابتدائی تنها نقطه نظر و وسعت نظر جغرافیائی داشت.
هر جا چشمه ای بوده است شیرین همه مهاجرت کرده و دور و بر رودخانه های بزرگ تمدن ها
بوجود آورده اند. در آن زمان اگر در محلی اوضاع جغرافیائی بد بود بمقادیر توان مرد
بسختی که من اینجا زادم میرفتند و گوشه مساعدی از زمین را پیدامی کردند
پس از آنکه بشر دانش ومعلومات و فرهنگی بهم زد و نسل بعد از نسل این گنجینه
معرفت بشری به آیندگان منتقل شد، یعنی تاریخ تکاملی بوجود آمد . انسان
متمدن متدرجا در جنب وسعت نظر جغرافیائی که مخصوص بشر ابتدائی بود وسعت

نظری تاریخی نیز پیدا کرد. دردوران تمدن که هنر نسلی از گنجینه تکامل تاریخی علم و معرفت و فرهنگ گذشته استفاده میکرد، در نتیجه تحولات جغرافیائی دست بهمهاجرت نمیزد زیرا تحولاتی که انسان متمدن در محیط زندگی خود میتواند بوجود آورد وسیع تر و سریعتر از تحولات جغرافیائی است که بوجود میآید . بنابراین آنها یکبه وسعت نظر تاریخی داشتند. مثلا در کشور شوروی وحالا در هندوستان و چین و کشورهای تازه آزاد شده و بیدار شده دارند مطابق برنامه های علمی تمدنی از صفر بوجود می آورند.

افراد ممتاز اینگونه ملل با داشتن وسعت نظر تاریخی زادبوم خود را ترك نمیکند، بلکه وسائلی را که یکمده مردم بی همت برای دسترسی بآن میهن خود را ترك میکنند، در کشور خود بوجود می آورند. وسعت نظر جغرافیائی در قرن مابین شکل ظاهر می شود که جریانها و افکاری بوجود آمده است که کشورهای پیشرفته برای بالابردن سطح کشورهای عقب مانده کمک فنی بدهند. اصول دادن کمکهای فنی امروز از طرف سازمان ملل و کشورهای بزرگ شرق و غرب اعم از اینکه صمیمانه باشد یا توأم با نظریات خاص در هر حال یکی از اصول موضوعه قرن ما شده است. درحالیکه عده از مردم با همت و با صاحب نظرهای خاص با فرستادن کارشناس و وسائل می خواهند سطح زندگی کشورهای عقب مانده را بالا ببرند. آیا نهایت درجه بی همتی نخواهد بود که جوانان صاحب نظر و کارشناس کشور خود را بعنوان مهاجر ترك کنند.

امروز دوجریان، دو حرکت درست در جهت عکس همدیگر دیده میشود: جنبش و حرکتی از طرف کشورهای پیش رفته بمنظور کمک و مساعدت فنی و با استفاده از منابع کشورهای عقب مانده، و جریانی در جهت عکس آن از کشورهای عقب مانده بمنظور مهاجرت بکشورهای پیشرفته برای استفاده از رفاه و آسایش جسمی و روحی آنکشورها. بنظر ماحرکت اولی که ناشی از وسعت نظر تاریخی و جغرافیائی متناسب با عصر ماست، بیشتر قابل توجه است تا وسعت نظر جغرافیائی از نوع وسعت نظر انسانهای اولیه . در اینروزها برای غلبه بریأس و نومیدی از طرف اولیاء امور سخن پردازیهائی میشود، در این مورد اظهار نظر مختصری در پشت جاد مجله بعمل آمده است.

در این شماره :

عنوان مقاله	نام نویسنده	صفحه
وجود کمینفرم باه اصل مسالمت آمیز سازگار است؟ ازدانشجوی علوم اجتماعی		۱
سرانجام يك همزیستی مسالمت آمیز		۱۳
اشكال مختلف همکاری سوسیالیستی كه نه و نو از مجله یوگسلاوی نوین		۱۷
عقدہ ادیب (بحث تربیتی و روان کاری)	ازدکتر وثیق	۲۳
منظره سیاست سوسیالیستی درآسیا	از دکتر لوهیا	۲۹
جدائی	از جان گالز وردی ترجمه خانم فیوضات	۳۹
نامه انتقادی وارده وجواب آن	جواب از يك محقق آشنا بمسائل اجتماعی	۴۲
نامه مازاریك به ستالین -		
اسرار خود کشی وزیر خارجه چكسلواکی	از مجله کومبا	۵۹
سوسیالیسم مسئله دهقانی	از آزاگامتها ترجمه عام	۶۵
من برای او كمدی بازی می کردم	م. ا. ك.	۸۱
تحقیقات جدید در آلمان غربی	اقتباس و ترجمه مهندس قندهاریان	۹۰
تصاویر	مربوط به تحقیقات علمی در آلمان غربی	

نبرد زندگی

شماره هشتم

بهمن ماه ۱۳۳۴

سال اول

تقدیم به جواهر لعل نهرو سیاستمدار بزرگ آسیا

و چون گمینفرم با پنج اصل (پانج شیلا) همزیستی مسالمت آمیز سازگار است؟

«چرا وقتی احزاب سوسیالیست یک «انتر ناسیونال سوسیالیسم» تشکیل میدهند، و یا سرمایه داران انحصارهای بزرگ تشکیل داده و امور مربوط به خود را در داخل این انحصارها حل و فصل می کنند کسی تعجب نمی کند؟ پس چرا این اشخاص وقتی، طبقه زحمتکش متحد شود و شعار «پرونتاریای جهان متحد شوید» را نصب العین خود قرار میدهد تگران میشوند؟ خروشف همچنین گفت: که شوروی بطور یکجانبه دست به خلع سلاح خود نخواهد زد...»

(از کفرانس مطبوعاتی خروشف در دهلی نو)

برجسته ترین فکری را که آقای جواهر لعل نهرو در قلمرو سیاست بین المللی از نوزنده کرده است، ترویج و تشویق این فکر است که اصول «پنج شیلا» اساس و پایه ای باشد که روابط بین المللی بر آنها متکی گردد. پنج شیلا از «قوانین سانسکریت» «پنج» و «شیلا» ترکیب شده که اولی همان عدد فارسی پنج و دومی بمعنی «قانون و رفتار» است. این اصول در ضمن موعظه بزرگ و معروف بودا که در بنارس و در ناحیه سرنات در ۲۵۰۰ سال پیش بعمل آمد اعلام شده است.

آقای جواهر لعل نهرو این اصول ۵ گانه را در شکل و تجسم سیاسی قرن حاضر به اصول پنج گانه همزیستی مسالمت آمیز و یا «زندگی کن و بگذار زندگی کنند» درآورده است. این اصول ساده عبارتند از احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی - عدم تجاوز - عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها - احترام و مساوات متقابل - همزیستی رژیمهای متفاوت در پهلوی هم.

پرواضح است که اعلام این اصول ساده برای بشریت نازکی ندارد ولی سعی و

کوشش يك سياستمدار بزرگ آسيائي برای ترويج وتشويق عملی آن درسيات بين المللی که نتايج کم وييش مهمی نیز از آن تا حالا گرفته شده ، کاملاً تازگی دارد . آزادی هندوستان با وسایل مسالمت آمیز وتشكيل حکومت جمهوری هندوستان باقی ماندن آن کشور در چارچوب کشورهای مشترك المنافع اولین اثر مهم این فکر بزرگ بود . پس از آزادی هندوستان سياستمداران هند، وزنه بزرگی در سياست بين المللی گردیده و از این اصول برای حل مشکلات بين المللی ، در کره وهندوچين وغيره ، استفاده هائی بعمل آورده‌اند. در صورتیکه کشورهای آسيائي وافريقائی بتوانند با کمک سياستمدار بزرگ آسياء آقای جواهر لعل نهرو ؛ این اصول را اساس وپايه روابط بين ملت‌ها قرار دهند و برای اولین بار در تاريخ بشر واقعا اسلحه رابعنوان وسیله حل اختلافات بين المللی کنار بگذارند بی شک بزرگترین خدمت را در تمام ادوار تاريخ بشر ابداع کرده‌اند . بی شک تمام انسان‌هایی که اطلاق اصطلاح انسان در باره آنان صادق باشد باید برای از قوه بفعل آمدن این ایده‌ال بزرگ بشری به سياستمدار و سياستمداران مذکور مساعدت کنند. دلخوش ساختن باینکه دولی پای این اصول را امضا کرده‌اند کافی نمیباشد. ابداع کنندگان وپيروان واقعی این اصول مقدس ه گانه باید توجه داشته باشند که آیا رزمه‌های سياسی واجتماعی و اقتصادی دولی که تظاهر به امضای این اصول می‌کنند ؛ با پنج شیلا سازش دارد ؟ آیا فعالیت های وسیع ودقیق ومنظم دولت شوروی که متکی بهد کترین واصول خاصی است و کمینترن و کمی‌نفرم از مظاهر آن اصول‌اند، با اصول همزستی مسالمت آمیز وفق میدهد؟ آیا آنچه را که کمونیست‌های امروز آنرا مارکسیسم لنینیسم ویا ستالینیسم می‌نامند، با این اصول ه گانه سازگار است؟ در صورتیکه اصول ودکترین سياسی شوروی با این اصول ه‌شیلا مطابقت ندارد ، فشار سياسی و اخلاقی پيروان همزستی مسالمت آمیز، در باره شوروی باید متکی بچه اصول ووسایلی باشد؛ که بتوان در ضمن يك سلسله اقدامات ممتد وجدی آندولت را عملاً وادار به قبول اصول مزبور ساخت؟ پیش از بحث در جواب این سؤالات یادآوری مختصری از يك مسئله مهم می‌کنیم که در شماره‌های این مجله بطور مشروح بآن توجه شده وخواهد شد.

نقش ومسئولیت نهضت فکری هندوستان در سياست آسياء وجهان:

ما در شماره‌های اول این مجله سعی کرده‌ایم که خوانندگان را با اهمیت آن واقعه بزرگ تاريخی که در هندوستان پیش آمده متوجه سازیم. عده‌ای انقلاب اکبر رابزرگترین حادثه این قرن نامیده‌اند . ما در این مجله اظهار عقیده کرده‌ایم، وایمان داریم در نتیجه تحولاتی که در افکار واقدمات وارثین انقلاب اکبر پیش آمده دیگر نمیتوان اینده درخشانی برای پيروان امروزی انقلاب اکبر پیش‌بینی کرد. بالعکس روش مبارزهای، که هندوستان نمونه آنست ، برای ملیون کشور های آسيائي وافريقائی، بمنظور رهائی از قيد وبنده فرمانفرمایان صنعت نوین بهتر قابل قبول است. بنظر ما انقلاب فکری بی سروصدائی که در هندوستان و کشورهای مشابه پیش آمده ، رفته رفته اهمیت بیشتر یافته، و انقلاب پر سروصدای اکبر را تحت الشعاع قرار میدهد، این مجله در یکی از سرمقاله‌های خود که به کنفرانس باندونگ تخصیص داده بود از اهمیت ومعنای بزرگ سياست جواهر لعل نهرو برای بشریت بحث کرد . در آن مقاله ، درموردی که آقای نهرو بعضی توهمات را در باره

رژیم شوروی بخود راه میدهد اشاره شده وعده داده بودیم که در موقع خود، در آن باره بحث کنیم :

عدمای بنا بیک سابقه ذهنی مخصوص، تصور میکنند که اگرما ایمان وعقیده‌ای مثلاً بنهضت فکری هندوستان ورهبران آن نهضت واز جمله آقای نهروداریم، باید کلیه اقدامات آنان را قبول داشته ویروی کنیم. فکر قهرمان سازی وقهرمان پرستی یکی از کهنه‌ترین سوابق ذهنی بشری است. زمانیکه توده مردم ارزش زیادی برای اقدامات یک شخصیت بزرگ تاریخی پیدا میکنند، این فکر بوجود می‌آید که اظهار نظر تاجه رسد بانقاد درباره آن شخصیت، معادل با کفر سیاسی باشد. جای بسی توجه وتأمل است که یکی از مدرن ترین مکاتب اجتماعی، که صحیح‌ترین تحلیل را از مسئله نقش شخصیتها ونقش رهبری صحیح آنها در تاریخ کرده، وجریانهای سیاسی را مولود افکار و ارزشهای فردی نمیداند، بلکه این افراد باشخصیتها را مولود شرائط اجتماعی تکامل یافته تلقی میکند، یعنی مارکسسیم، در این اواخر شکلی پیدا کرده است که درست مخالف مکتب اجتماعی خود، سوابق ذهنی کهنه قهرمان پرستی رایشتر از هر مکتب کهنه رواج داده ومیده.

در هرحال اظهار نظر هائیرا که ما در باره سیاست هندوستان ورهبران بزرگ آن میکنیم بهیچ وجه منافاتی با احترام وارزش، وانتظارات بزرگی که از آن کشور همسایه و درباره سیاستمداران آن داریم، ندارد. فرق اصولی شخصیتهای بزرگ تاریخی در قرن بیستم باقرن نوزده در اینست، که در قرن نوزده، شخصیتهای بزرگ میتوانستند بوظائف ورسالتی که بعده آنان بود احاطه داشته باشند. در قرن بیستم رسالت وظیفه رهبران بزرگ باندازه مشکل ووسیع وهمه جانبه است، که توجه بان وظائف از حوصله واستعداد فرد انسانی هر قدر نبوغ هم داشته باشد خارج است. بهمین مناسبت شخصیتها و رهبران قرن بیست اکثراً از احزاب وجمعیتهای سازمان یافته سر بر می‌آورند. احزاب وجمعیتهای صاحب دکترین وصاحب سازمانهای دقیق، راه وبابستر رودخانه‌ای هستند که شخصیتها ورهبران باید از آن راه وبستر عبور کنند. افکار وایده‌آلها وروشهای آنان باید مظهر تضاد وبرخورد وبالاخره نتیجه مجموع عقاید وآرائی باشد که آنها مظهر آن افکار میباشند.

وقتی آقای نهرو وسایر سیاستمداران هندوستان ویا غیر آن یک سیاست آسیائی را تعقیب میکنند طبعاً بتمام افکار که در کشورهای آسیائی وجود دارد توجه خواهند داشت. ما ایرانیان در این گوشه آسیا با آزمایشها وبایک فعل و انفعالهائی مواجه هستیم که هندوستان با آن آزمایشها وتجربیات تاریخی، لافلا با این شدت وحدت. آشنا نمیشاد، بلکه با آزمایشهای از نوع دیگر مواجه بوده است. برای اینکه سیاست آسیائی آقای نهرو کامل باشد باید بازمایشها وتجربیات ما و همچنین بازمایشهایی که سکنه قسمت آسیائی شوروی آشنا هستند توجه کند. توجه سطحی باظهارات واعلامیه ها ومجامع عمومی کشور های آسیائی وافریقائی نشان دهنده این حقیقت است که آقای نهرو وسایر سیاستمداران، توجه لازم و کافی بتجربیات وآزمایشهای آن قسمت از سکنه آسیائی که در قلمرو تسلط شوروی زندگی میکنند نکرده اند.

این عدم توجه از لحاظ تاریخی و روانشناسی کاملاً قابل فهم و درک است، همانطور که توجه ما به این عدم توجه نیز هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ روانشناسی قابل توضیح است. آزمایشهای تاریخی هندوستان در چند قرن گذشته مربوط به تسلط امپریالیسم غرب است و تجربیات تلخ و زنده با دولت روسیه چه در زمان تزاری و چه در زمان شوروی نداشته است.

هر چند کمونیسم امروز یک نمود جهانی است و کشور های دور دست را نیز تهدید میکند، معذک آنهائی که از دور دستی بر آتش دارند و در گذشته نیز سهم بسزائی از لهیب این آتش نداشته اند نمیتوانند آنطوریکه باید به حالت روانشناسی و احتیاجات آنهائی توجه کنند که از آتش احاطه شده اند و با در همسایگی آن خیلی زودتر از دیگران در معرض آتش سوزی هستند. در صورتیکه لازم و ضروری است که آقای نهر و دیگر سیاستمداران مشابه آسیائی بکسیاست جامع و مانع و واقع بینانه تمام معنی آسیائی داشته باشند، باید بحالت روانشناسی و احتیاجات ضروری این قسمت از سکنه آسیا که ما نیز جزئی از آن هستیم توجه بیشتری کنند.

اگر بالشوایسم به خود خیانت نکند، نه ممکن است در مسئله

«همزیستی» و نه در موضوع «مسالمت آمیز» بودن راستگو باشد:

آقای خروشف ادعا میکند که گویا وجود کمینفرم بمنزله مداخله در امور داخلی دیگران نبوده و بمثابة بین الملل سوسیالیست ها میباشد. آقای خروشف خوب توجه دارند که مفهوم بین الملل سوسیالیسم، از لحاظ مداخله و یا عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، اصلاً با کمینفرم قابل مقایسه نیست. ایشان علت بوجود آمدن کمینترن و یا بین الملل سوم را، فراموش نکرده اند که باعث کناره گیری کمونیست ها و انشعاب آنان از بین الملل دوم گردید. این انشعاب و بدبینی کمونیست ها نسبت به بین الملل دوم، درست بمناسبت موضوعی است، که مربوط بمداخله و یا عدم مداخله یک مرکز بین المللی در مسائل داخلی سایر ملت ها است. ایراد کمونیست های منشعب از بین الملل دوم، به عده ای از سوسیالیست ها، این بود که چرا آنان در جنگ اول جهانی، جنگ خارجی را به جنگ داخلی تبدیل نکردند.

علت وجودی بین الملل سوم، که روزی بنام کمینترن، و امروز بنام کمینفرم، موسوم است باین مناسبت بود، مرکزی بوجود آید که بتواند طبقات کارگر هر ملت را زیر شعار «زحمتکشان جهان متحد شوید» نوعی اداره کند، که هر شعبه ملی این مرکز موسوم به بین الملل بتواند، جریانهای داخلی آن کشورها را رهبری و راهنمایی کند. برای آنهایی که با این جریانها آشنا هستند، کوچکترین شکی وجود ندارد، که بین الملل دوم نخواست به بود و یا نتوانسته بود، مداخله مرکز بین الملل را در امور ملی تأمین کند و بهمین مناسبت عده ای که بنام کمونیسم منشعب شدند، برای جبران این نقص، کمینترن را بوجود آوردند، که رشد و تکامل آن به کمینفرم کنونی تغییر شکل یافته است. در موقعی که لنین کمینترن را تشکیل میداد، و هنوز در آن زمان عده زیادی از سوسیالیست های جهان امیدهایی در باره انقلاب اکبر داشتند، رهبران احزاب سوسیال دموکرات نیز برای

تشکیل بین الملل نوین بمسکو عازم شدند. لنین برای شرکت در بین الملل سوم يك سلسله شرایطی را تعیین کرد که عده زیادی از سوسیالیست های جهان نتوانستند آن شرایط را بپذیرند. عمده ترین این شرایط که باعث مراجعت رهبران سوسیالیست از مسکو بشور های خود گردید، بآنها نتوانستند عضویت بین الملل سوم را قبول کنند این بود که لنین پیشنهاد میکرد که کلیه آنان متعهد باشند تا دستورات بین الملل سوم را حتی بر علیه دولت ها و کشورهای خود بکار برند.

برای عده ای از سوسیالیست ها، این فرمان بردن از يك مرکز موسوم به بین الملل منافای با حق حاکمیت ملت ها بود. مادر اینجا فعالیت از صحت و یا سقم رفتار سوسیالیست های بین الملل دوم نمیکشیم. منظور ما بهیچوجه این نیست که آیا روش آنها از لحاظ کلی صحیح و یا مطلوب بوده است و یا روش لنین. آنچه برای ما اینجا مورد توجه است اینست که مفهوم بین الملل بآن شکل که سوسیالیست های غیر لنینی آنرا درک کردند، مداخله در امور احزاب ملی را قبول نمیکرد، در صورتیکه اصول بین الملل سوم این مداخله را بنام اتحاد زحمتکشان جهان تأیید میکند.

مفهوم انترناسیونالیسم مطابق اصول کمینفرم:

در باره فرقی که بین الملل سوسیالیست ها با بین الملل کمونیست ها دارد توجه به تحولاتی لازم است که پس از مرگ لنین در شوروی بعمل آمده است. سابقاً اعزاء سفارتخانه های کشورهای خارجی در پایتخت شوروی می شنیدند که سربازان ارتش سرخ و دیگر تشکیلات مشابه سرود انترناسیونال را بعنوان سرود ملی رسمی دولت شوروی می خوانند و کلیه «داغ نفرت دیده های جهان» را با اتحاد و اتفاق دعوت میکردند. اما امروز این سرود بعنوان سرود رسمی ملی از بین رفته و سرود ملی اتحاد جماهیر شوروی از ملت «روس بزرگ» یاد میکند، و اگر در موارد دیگر داغ نفرت دیده های جهان را به اتحاد دعوت میکنند برای اینست که برای هدف های سوق الجیشی «ملت روس بزرگ» کمک و مساعدت کنند، یکی از نشریات حزب توده که یکی از احزاب چپ و ملی ایران «پایگاه اجتماعی امپریالیسم» نامیده است، جوانان و روشنفکران و کارگران ایران را به انترناسیونالیسم دعوت میکند و پیروی بی چون و چرای خود را از آن دولت بنام انترناسیونالیسم توجه میکند. نشریه نامبرده مفهوم انترناسیونالیسم را از قول ستالین بشکل زیر ترجمه و چاپ کرده است:

«رفیق ستالین، پیشوای داهی زحمتکشان جهان کسی که نبوغش
 «چراغ راه توده های مردم سراسر گیتی است در این مورد می گوید:
 «انترناسیونالیست کسی است که حاضر است بدون چون و چرا، بدون تردید،
 «بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دفاع کند، زیرا
 «اتحاد جماهیر شوروی پایگاه جنبش انقلابی جهانی است و دفاع و جلودارند
 «این جنبش انقلابی بدون دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی غیر
 «ممکن است زیرا هر کس خیال می کند از جنبش انقلابی جهان بدون
 «اتحاد جماهیر شوروی (با) علیه آن دفاع کند، او علیه انقلاب اقدام میکند
 «و حتماً باردوی دشمنان انقلاب می غلطد»

(مجموعه آثار جلد ۱۰ ص ۵۱ چاپ روسی)

در موقعیکه حزب کمونیست یوگسلاوی و مارشال تیتو از کمینفرم اخراج شدند گویا شخص مارشال ورشلیف بود که از اردو بومسکو همین مفهوم انترناسیونالیسم را به تیتو یادآوری کرد و ادعا نمود که سوسیالیسم و انقلاب زحمتکشان جهان بطور مستقل از شوروی باعث ارتداد میشود. رادبو بلگراد در آن زمان این ادعای شوروی را خلاف اصل کلی «حاکمیت ملی» تلقی کرده و اینگونه تفسیر از انترناسیونالیسم را که کمینفرم هوادارانست بمنزله مداخله شوروی در حقوق حاکمیت ملل عضو کمینفرم تلقی کرد. در صورتیکه اصول یک حزبی را در شوروی در نظر بگیریم و وحدت و یاعین هم بودن حزب کمونیست و دولت شوروی را نیز با آن ترکیب کنیم، و ارشدیت حزب بلشویک را در کمینفرم نسبت به احزاب دیگر با آن ترکیب اضافه نمائیم، رفتار و ادعای شوروی را مطابق مفهوم بالا در نظر بگیریم واضح خواهد شد اصولی که کمینفرم تجسم و تظاهری از آنست، نمیتواند بعدمداخله در امور کشورهای دیگر معتقد باشد.

صرف نظر از هزاران جلد کتابهای مفصل و رسالات، در همین سند بالا اتحاد جماهیر شوروی را بمنزله «پایگاه جنبش انقلابی جهانی» معرفی کرده و «دفاع و جلوراندن این «جنبش انقلاب» جهانی را نیز «بدون اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی غیر ممکن» دانسته و بنا بر این فرمانبردن «بدون چون و چرا، بدون تردید، و بدون قید و شرط» را از ستاد زحمتکشان جهان برای تمام کمونیستهای دنیا ضرورت غیر قابل اجتناب تلقی کرده. آیا اینرا غیر از مداخله غیر مسالمت آمیز در امور کشورهای دیگر چه میتوان نامید. اگر دولت شوروی می خواهد همان «پایگاه انقلاب جهانی» باقی بماند این خلاف «همزیستی» است و اگر از آن منصرف شده است چرا رسماً از راه بین الملل اعلام نمیکند، و در صورتیکه اینرا اعلام کنند نسبت با اصول بالشویسم خیانت گردیده و یا از آن انحراف بعمل آمده است. و یا شاید بعضی ها معتقد باشند که این انقلاب جهانی که شوروی پایگاه آنست یک انقلاب سفید و مسالمت آمیز است! در این صورت تمام خیانت هایی را که تا امروز بسوسیالیست های دمکراتیک دنیا وارد می کردند یا باید بپذیرند و یا به اشتباه بودن آنها معترف گردند.

اگر آقایان بولگانین و خروشوف، در ضمن پذیرائیهای رسمی و مسافرت، ژستهای سیاسی از خود نشان می دهند، ولی کمونیست های کشورهای مختلف هرگز در اصول مذکور و معمول، کوچکترین آثار تغییر و تبدیلی از خود بروز نمیدهند، و اعلام آقای خروشوف در دهلی راجع باینکه کمینفرم منحدر نخواهد شد یکی از برجسته ترین آثار این حقیقت است که تظاهرات دوران اخیر سیاست شوروی کوچکترین تغییری در اساس و پایه هدهای آن دولت نداده است.

آقای خروشوف فراموش نکرده اند که پس از جنگ اخیر کلیه احزاب کمونیست اروپا علناً اعتراف کردند که در صورت پیش آمدن جنگ کمونیست ها از ارتش سرخ که بخواهد کشورشان را اشغال کند استقبال خواهند کرد.

هیئت تحریریه این مجله در موارد دیگر بطور مشروح نشان داده است که هدف لنینیسم آنطوریکه رژیم شوروی امروز آنرا درک میکند، سعی و کوشش برای این هدف است که نیروی کشور های آسیایی و آفریقائی را بشکل نیروی ذخیره انقلاب جهانی،

که پایگاه آن در شوری است، برای جنگ آینده و برای زد و خورد و مبارزه آینده در قدرت خود حفظ و نگاهداری کند.

منظور شورویها از همزیستی مسالمت آمیز در حقیقت رقابتی است فعلا مسالمت آمیز:

آنهایکه از لحاظ دکتربین با اصول کمونیسم آشنا هستند میدانند که پیروان متعصب این مکتب نه تنها اعتقاد به همزیستی سرمایه داری و آنچه را بنظر خود آنها سوسیالیسم است غیر ممکن و در هر حال «خیانت» بمکتب تلقی میکنند بلکه آنها همزیستی رنگهای متفاوتی از سوسیالیسم را نیز غیر ضروری دانسته و هر گونه اختلاف سلیقه را در کنار هم غیر قابل قبول میدانند. با این وضع چگونه ممکن است شوروی «همزیستی» رژیم های متناقض و یا مختلف را پیشنهاد کند. از طرف دیگر شورویها بیطرفی بین دو اردوگاه استعمار کننده و استعمار شده را همواره محکوم دانسته و غیر از دو اردوگاه مذکور عنصر و یا عامل دیگر را غیر ممکن دانسته و شعار «هر کس با ما نیست دشمن ماست» را همواره تأیید کرده است. هر کس با آنها نباشد و بخواهد از سوسیالیسم مستقلا دفاع کند در «اردوگاه دشمنان انقلاب درمی غلطد». ما در اینجا محض اختصار نمیخواهیم اسناد و مدارکی را نقل کنیم که کمونیستها مطابق اصول مکتبشان چگونه پاسیفیسیم یعنی اعتقاد با اصول مسالمت آمیز را محکوم دانسته اند. حالا باید دقیق مطالعه کرد و دید چطور شده است که خود شورویها از طرفی بقول خودشان همزیستی «گرگ و میش» را آنها هم بطور «مسالمت آمیز» پیشنهاد میکنند.

اگر این پیشنهاد واقعا باین معنی بود که کلیه اختلافات موجود بین شرق و غرب با وسائل مسالمت جویانه حل شود بی شک بهترین راه حل برای بشریت بود و هست، و در حقیقت این راه تنها راهی است که نجات بشریت امروز مرهون عملی شدن آنست. اما در این صورت شورویها بدون کوچکترین تردید مصداق آنچه میگردند که خودشان عنوان آنرا «خیانتکار» گذارده اند.

بنابر این منظور آنان از «همزیستی مسالمت آمیز» ابداً حل مشکلات جهان نیست بلکه ادامه دادن مبارزه در شکل نوین است. آنها «همزیستی مسالمت آمیز» را لاف برای مدتی بهترین وسیله برای ادامه آن مبارزه ای میدانند که اصول تا کنیک و استراتژی آن بطور دقیق و مشروح در خدمت هدفهای کلی آنان که تسلط بر جهان و یا انقلاب جهانی است قرار دارد اگر آنها این «همزیستی مسالمت آمیز» را بهترین وسیله برای حفظ آنچه بدست آورده اند و باز بهترین طریق برای آماده شدن برای بقیه آنچه میخواهند بدست آورند نمیدانستند؛ هر گز این پیشنهاد را نمیکردند. پرواضح است که منظور ما این نیست که بمناسبت عدم صمیمیت و ناسازگاری کمونیسم با همزیستی مسالمت آمیز باید از آن صرف نظر کرد. منظور اینست که بروش و استراتژی آنها آشنا بود و طعمه آنان نگردید. باروش مسالمت آمیز کمونیسم و یا سرمایه داری دولتی شوروی نمیتواند مستقیم چیزی از دنیای سرمایه داری صنعتی بدست آورد. اما بکمک این استراتژی و تا کنیک میتواند در دنیای غیر سرمایه داری یعنی در آسیا و آفریقا نفوذ کرده و رژیم هایی را که مستقل از دولاوک هستند در خود مستحل سازد. اگر کسی تصور کند که در نتیجه تبلیغات کشورهای آسیائی و آفریقائی و یا مثلا

در نتیجه د کترین مبارزه منفی و مسالمت آمیز گسندی دولت شوروی به اصول همزیستی مسالمت آمیز گرویده است از واقع بینی خیلی دور خواهد بود . شورویها پس از جنگ اخیر باروش خشونت آمیز در اوائل موفقیت هائی بدست آوردند که بزرگترین و آخرین آن شاید تحلیل بردن چکسلواکی بوده است . اما نتیجه این روش تجاوز و توسعه طلبی خشونت آمیز این شده که امریکا مسلح گردید اروپائی که پس از جنگ از بردن اسم بلوک غربی متنفر بود متحد و مسلح گردید و عمران و آبادی اروپا با نقشه مارشال شروع و ادامه یافت فشار شوروی آلمان و فرانسه و حتی یوگسلاوی کمونیست و فرانکوی فاشیست را در یک جبهه متحد ساخت . مسلح و کم و بیش متحد شدن دنیای غیر کمونیست جدا شدن یوگسلاوی از شوروی و اوارد شدن آلمان غربی به اتحادیه اروپا پس از مرگ ستالین شوروی را وادار کرد که روش خشونت آمیز خود را باروش نوبنی معاوضه کند . البته رهبران آسیائی و آفریقائی میتوانند از این موقعیت بین المللی برای هدفهای صلحجویانه خود استفاده کنند مشروط بر اینکه بروشهای دوبلک جهانی بخوبی آشنا باشند . منظور ما این نیست که شورویها حتماً هدفشان از روش نوین بدست آوردن فرصتی برای اقدام به جنگ سوم باشد و اینکه آنها حتماً در صدد تهیه مقدمات آن هستند . ممکن است اینطور باشد و یا نباشد در هر حال فعلاً معلومات کافی و لازم برای اثبات و یا نفی این موضوع وجود ندارد و بنا بر این سعی و کوشش دنیای غیر کمونیست برای خلع سلاح و ممیزی بین المللی انرژی اتمی باید ادامه داشته باشد و از روی مدارک و شواهد معلوم شود که آیا واقعاً شوروی مهیا و آماده برای صرف نظر کردن نهائی از جنگ هست یا نه؟ در خوشبینانه ترین حالات باید فرض کرد که شورویها هدفهای جهانگیرانه خود را باروشهائی تعقیب میکنند که آن روشها خیلی نازکی ندارد، اما تعقیب آن روش با واحد مقیاس جهانی پس از مرگ ستالین نازکی دارد . تمام اوضاع و احوال نشان میدهد که منظور شورویها از همزیستی مسالمت آمیز در حقیقت این نیست که پهلوی هم قرار داشتن رژیم های اجتماعی موجود را ابدی بدانند و حتی حاضر نیستند که نشوونما و تحولات داخلی هندوستان را واقعاً بخود هندی ها واگذارند . روش دولت شوروی باید موقعیتی بکمونیست های هندوستان و آسیا و فرانسه و ایتالیا و بالاخره به کلیه کمونیست های جهان بدهد که با استفاده از ضعف رژیم های حاکمه بتوانند مطابق روش و استراتژی مجرب کمونیستی آزمایش چکسلواکی را با واحد مقیاس جهانی عملی سازند .

دوروش برای وصول بیک هدف که حزب کمونیست هندوستان یعنی شعبه هندی کمینفرم و دولت شوروی پیش گرفته اند بهترین دلیل این مدعاست که هدف شورویها همزیستی مسالمت آمیز نیست بلکه فعال همزیستی رقابت آمیز است . روی سخن آقایان بولگائین و خروشف در ضمن مسافرت به هندوستان با رهبران ملت هند نبود . روی سخن آنان با توده مردم هندوستان بود تا بتوانند زمینه برای فعالیت بیشتر حزب کمونیست هندوستان آماده سازند . اعلام آقای خروشف درباره اینکه کمینفرم منحل نخواهد شد بهترین دلیل اینست که آنها احزاب کمونیست ملت های مختلف را نمی خواهند دیرپروی از نشوونما و رشد اجتماعی ملت خودشان آزاد بگذارند .

شورویها امیدوارند که در فاصله و فرصت «رقابت مسالمت‌آمیز» فعلی برتری رژیم اقتصادی و سیاسی خود را نسبت بهر گونه رژیم از جمله رژیم هندوستان ثابت کنند. شکی نیست که سرعت پیشرفت تولیدات و صنعت در رژیم شوروی قابل مقایسه با رژیم هندوستان و رژیم‌های کم و بیش مشابه نخواهد بود. زیرا در رژیم شوروی میلیون‌ها انسان در خدمت تولید هستند در صورتیکه در رژیم‌های هندوستان و کشورهای کم‌و بیش مشابه تولید در خدمت میلیون‌ها مردم است. زمانیکه شوروی با فشار به میلیون‌ها، سرعت تولید خود را محدود آمریکا و اروپا برساند و از «همزیستی رقابت‌آمیز» دست بردارد و از روی نمونه چکسلواکی بکمک احزاب کمونیست کشورهای آسیایی و آفریقایی در صدد تحمیل رژیم خود برآید شاید با موانع زیادی مواجه نگردد.

تنها در صورتی می‌توان از این خطر احتراز کرد که اولاً به‌مکانیسم سعی و کوشش کمونیست‌ها برای نفوذ و تحمیل رژیم کاملاً آشنا بود و در حقیقت از سرنوشت چکسلواکی و رهبران آن عبرت گرفت و ثانیاً مشروط باینکه آسیا و آفریقا و بالاخره اروپا بتواند به نقاط ضعف خود غلبه کند. برای توجه دادن سیاستمداران به‌روش نفوذ کمونیست‌ها، در این شماره شمه‌ای از تاریخ چکسلواکی را یادآوری کرده و ضمناً مختصری در باره لزوم غلبه بر ضعف‌های رژیم‌های غیر کمونیست را ذیلاً یادآوری می‌کنیم:

نقاط ضعف کشورهای مستقل از دبلوک:

نقاط ضعف کشورها و رژیم‌ها و احزاب و عناصر مستقل از دبلوک را می‌توان در سه نوع خلاصه کرد. اول و مهم‌تر از همه اینست که این کشورها و احزاب و جمعیت‌ها بتوانند یک رژیم اقتصادی و اجتماعی متناسب را بجامعه عرضه کنند که در مقابل رژیم صنعتی غرب و سرمایه‌داری دولتی شوروی موفقیت‌هایی عملاً بدست آورد. در این مورد هندوستان تنها کشوری است که موفقیت‌هایی بدست آورده است ولی البته کافی نیست. عناصر و احزاب مستقل از دبلوک اروپا در این مورد فرق زیادی با کشورهای آسیایی و آفریقایی ندارند بخصوص فرانسه و ایتالیا از این لحاظ نقطه ضعفشان کمتر از آسیا و آفریقا نیست. برای اینکه در میدان رقابت و یا همزیستی مسالمت‌آمیز غرب موفقیت پیدا کند، شکی نیست که سوسیالیسم غربی باید بخود تکیه داده و رستخیزی بمعنی واقعی مفهوم آن بوجود آورد.

نقطه ضعف دوم کشورها و عناصر مستقل از دبلوک عدم آشنائی کامل آنها با چگونگی مکانیسم نفوذ خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز کمونیسم است. عناصری که جزء هیچکدام از دبلوک نیستند اعم از اینکه در اروپا یا آسیا باشند با رژیم سرمایه‌داری غرب آزمایش‌های تلخ و تاریخی دارند و به‌مکانیسم آن رژیم کاملاً آشنائی دارند. اما سوسیالیست‌ها و سایر عناصر مستقل از دبلوک به‌مکانیسم رژیم شوروی و چگونگی تاکتیک‌ها و استراتژی و هدف کلی آن آشنائی ندارند و همین عدم آشنائی بلیات مصیبت‌باری بار می‌آورد. مادر مجله نبرد زندگی درباره این دو نقطه ضعف بقدر کافی بحث کرده‌ایم در اینجا فقط باین نمونه اشاره می‌شود که یکی از محققین هندی یعنی آقای کومار چاتر‌جی که در مجله‌ها نوبین مقاله تحقیقی ایشان زیر عنوان «پنج‌شیر» نظری بتاریخچه و سیر تدریجی آن چاپ شده درباره کمینفرم ابقتور اظهار عقیده کرده‌اند: «حکمت‌ها و ایده‌های دیگری (غیر از اصل همزیستی

مسالمت آمیز) هم در تاریخ روابط انسانی بوجود آمده... از همه جدیدتر و نزدیکتر بما د کترین کمینترن و کمینفرم کمونیستها است که گویا هر دو آنها اخیراً منحل شده اند « وقتی انسان می بیند که یکی از محققین هندی در باره ۵ اصل مسالمت آمیز اینقدر از اوضاع واحوال د کترینهای که رقابت با هم دارند بی اطلاع است که تصور می کند «کمینترن و کمینفرم اخیراً منحل شده اند» بآینده آسیا و آفریقا سخت فکران می شود. کمینترن و کمینفرم دومؤسسه موازی هم و در جنب هم نمیباشند این دو در طول هم و در حقیقت تظاهری و تجسم همان اصول بین الملل کمونیستها در دو مرحله از زمان بوده و در حقیقت عین هم می باشند . در ۱۵ مه ۱۹۴۳ هیأت اجرائیه بین الملل سوم کمونیست اعلامیه ای در مسکو داد و انحلال این بین الملل موسوم بکمینترن را اعلام کرد ما در شماره های بعد قسمتی از این سند سیاسی را ترجمه و نقل خواهیم کرد تا معلوم شود که علل مذکور در آنجا برای انحلال کمینترن هنوز هم از بین نرفته و علتی برای تجدید زندگی آن بعنوان کمینفرم وجود نداشته است.

تنها هدفهای سوق الجیشی شوروی تقاضای کرد که کمینترن در آن تاریخ منحل شود و علل مشابه باز هم مربوط به منافع و هدفهای شوروی تقاضا کرد که بین الملل مذکور بنام کمینفرم زنده شود . سیاستمداران هندوستان باید باین حقیقت توجه کنند که در صورت بی خبری از اصول کمینفرم و حتی در صورت بی خبری از وجود وعدم وجود آن سیاست اصول گانه مسالمت آمیز مطابق انتظار آنان و ما از کار در نخواهد آمد و برای کشورهای ما مصیبت بار خواهد آورد. منظور ما در این قسمت از مقاله توجه بیشتر به نوع نقطه ضعف از نوع سوم است:

اختلافات بین کشورهای هندو پاكستان و آب و یهود:

پیروی از همزیستی مسالمت آمیز و صرف نظر کردن از استعمال اسلحه بعنوان وسیله حل اختلافات بین المللی در جهان انرژی انمی تنها امید بشریت برای رهایی از انهدام نهائی تمدن است. حفظ صلح برای کشورها و عناصر مستقل از دبلوك بمنزله آب برای ماهی و هوا برای موجودات زنده است. تنها در سایه صلح و حل مشکلات با وسایل مسالمت آمیز است که کشورها و عناصر مستقل از دبلوك رشد و نمو میکنند و بالاخره شاید بتوانند صلح را بدبلوك دیگر دیکته کرده و اصولا دبلوك سازی را از بین ببرند. رسالت بزرگ سیاستمداران آسیا و بخصوص هندوستان این وظیفه مشکل و بغرنج است که بتوانند حل مسالمت آمیز رابه دبلوك تحمیل کنند، اما اگر کشورهای آسیائی و آفریقائی خودتوانند از این اصول موضوعه خود پیروی کنند چگونه خواهند توانست آن اصول سیاسی و اخلاقی را بدیگران دیکته و یا تلقین کنند. حقیقت اینست که کشورهای آسیائی و آفریقائی بمناسبت اینکه اختلافات خود را نمیتوانند و یا نمیخواهند با وسایل مسالمت آمیز حل کنند و در ضمن سعی و کوشش برای استفاده از تناقض های دبلوك بر علیه همدیگر، مثل اینکه استقلال خود را از دست میدهند و بعضی باین و بعضی بآن دبلوك متمایل می شوند. البته استفاده از تناقض دبلوك بمناسبت تأمین نظریاتی که کشورهای آسیائی و آفریقائی از این و یا آن دبلوك و یا عضوبلوك دارند منطقی است، اما استفاده از تناقض آنان برای حل قضیه کشمیر و یا اسرائیل

باعث خواهد شد که کشورهای مستقل از آندو، نه تنها نتوانند صلح را با آنان دیکته کنند بلکه خود آلت و ملعبه‌ای در دست آنان باشند.

تمام اوضاع و احوال و شواهد نشان می‌دهد که تأخیر حل شدن مسأله امت‌آمیزمسئله کشمیر باعث شده است که پاکستان بآن طرف و هندوستان باین طرف تمایل نشان دهند. در صورتیکه انتظار می‌رفت که سیاستمداران هندوستان با حل اینگونه اختلافات بین خود بتوانند حکمیت در باره اختلافات دویلوک انجام دهند نه اینکه خود در شبکه تناقضات آندو گیر کنند.

در حالیکه جمال عبدالناصر وعده ای دیگر از کشورها و یا سیاستمداران عرب از ارکان کنفرانس باندوونگ هستند خود نتوانند اختلافات خود را با اسرائیل با وسائل مسالمت جویانه حل کنند و باز هم اسلحه چکسلواکی را و باغرب را وسیله حل مشکلات بین المللی قرار دهند البته نخواهند توانست از رسالت بزرگ آسیا و کشورهای مستقل از دویلوک پشتیبانی موثر کرده و صلح را بدویلوک تحمیل و با تلقین کنند. اگر هندوستان با موقعیت مهم و خاص خود نمیتواند در کنفرانس باندوونگ از منصب ثرادی عرب و یهود جلوگیری کند شاید باین مناسبت است که خود با اصطلاح خرما خورده و حل اختلافات خود را با پاکستان عقب انداخته است.

البته منظور ما ابداً هواداری از پاکستان نیست. بنظر ما تقسیم هندوستان و بوجود آمدن پاکستان اصلاً قابل تأسف بوده است. اختلاف بین هند و مسلمان که منجر باین تقسیم گردید موضوعی بود که در قرن نوزده و اوایل بیست بنفع انگلستان و در شرایط حاضر بنفع شوروی مورد سوء استفاده است. و همینطور اختلاف بین عرب و یهود در گذشته بنفع سرمایه داری غرب و امروز بنفع شوروی مورد سوء استفاده است. مسئله تجزیه شدن هندوستان بدو کشور بالاخره بعنوان يك واقعیت غیر قابل اجتناب مورد قبول سران نهضت ملی هندوستان قرار گرفت. همانطور که بوجود آمدن اسرائیل باید بعنوان يك واقعیت سرسخت مورد قبول قرار گیرد. اگر این اختلافات مربوط بکشمیر و اسرائیل هرچه زودتر با ابتکار خود کشورهای مؤسس کنفرانس باندوونگ برطرف شود، وزن و اهمیت سیاستمداران آسیا و آفریقا بالا می‌رود و دویلوک غرب و شرق نمیتوانند از این اختلافات سوء استفاده کنند. اختلاف بین افغانستان و پاکستان نیز از همین نقاط ضعف است. در صورتیکه هندوستان اختلاف خود را با پاکستان درباره کشمیر حل کرده بود بی شک در موضوع حل اختلاف افغانستان و پاکستان نیز باین روشی مواجه میشد.

ما با کمال تأسف می‌بینیم که امروز هندوستان سر نوشت قسمت آسیائی شوروی را بدست فراموشی می‌سپارد. بنگرانی ملت‌های از نوع ایران و آرمایشهای تلخی که با همسایه شمالی داشته توجه نمیکند، درباره حل مسأله امت‌آمیاز اختلاف مصر و اسرائیل و با افغانستان سکوت و یا تمایل بیک طرف نشان میدهد، آیا همه اینها تابعی از حل مسئله کشمیر نیست آیا وظیفه کشورهای عضو فادار کنفرانس باندوونگ سعی و کوشش بغضامه دادن فوری باین اختلافات نیست تا آنها در چهارچوب اختلاف شرق و غرب گیر نکنند؟

مداخله تراسترها و سوسیالیستها و کمینفرم در امور داخلی کشورها :

اساسی ترین اختلاف بین سوسیالیستها و کمونیستها در اینست که سوسیالیستها طبیعت هر جامعه و مراحل و درجه تکامل اقتصادی و اجتماعی آنرا در نظر گرفته و عقیده دارند که تحولات اساسی بطور مسالمت آمیز و از داخل رژیم حاکمه باید بوجود آید و متدرجا رژیم سوسیالیسم جانشین سرمایه داری گردد. کمونیستها بعکس معتقدند که مطابق یک نقشه بین المللی که در شرایط حاضر آن بین الملل عبارت از کمینفرم است باید رژیم نوینی بطور انقلابی جانشین رژیم حاضر گردد. پرواضح است که طبیعت سوسیالیسم عدم مداخله عوامل خارجی در امور داخلی کشور، و لازمه کمینفرم مداخله در امور داخلی کشورهاست. صرف نظر از بین الملل دوم سوسیالیستها که از آن بحث بمیان آمد بین الملل کنونی سوسیالیستها نیز بر اساس استقلال تمام احزاب عضو و عدم مداخله در امور داخلی است. هیچ دولت نیرومندی در جهان وجود ندارد که بین الملل سوسیالیستها خود را با آن دولت یکی فرض کرده باشد و در این فکر باشد که رژیم حاکمه در آن دولت را بکشورهای دیگر تحمیل کند، در حالیکه شوروی این عمل را بکمک کمینفرم و یا مستقیم اقلا درباره چندین کشور عملی ساخته است.

باتوجه باین مطالعات مقایسه کمینفرم با بین الملل سوسیالیست بکلی بی مورد است. اما مقایسه آقای خروشف، بین کمینفرم و تراستهای دنیای سرمایه داری دارای پایه و اساسی است. تراستها واقعا در امور داخلی کشورهای دیگر چه از لحاظ اقتصادی و حتی از لحاظ سیاسی مداخله میکنند. این مداخله ناشی از تمرکز نیروی اقتصادی انحصاری عظیم میباشد. و این خاصیت در دولت شوروی بیشتر و متمرکزتر از تراستهای دنیای غرب وجود دارد. زیرا با مطالعه خاصیت اقتصادی - اجتماعی دستگاه دولت شوروی روشن میشود که این دستگاه بزرگترین تراست جهان حاضر است. بعکس تراستهای دنیای غرب، دولت شوروی علاوه بر تمرکز بی مانند تمام وسائل تولید و توزیع دویست میلیون سکنه خود شوروی قدرت سیاسی دولت را نیز بطور مستقیم با آن اضافه کرده و دارای یک سازمان بزرگ بین المللی کمینفرم است که شعب سازمانی آن در یک وریشه تمام ملتهای جهان نفوذ کرده است. از لحاظ قدرت سازمانی و کسب اطلاعات و ایجاد بی نظمی و بالاخره ایجاد شورشها و قیامهایی که منجر بدست گرفتن حکومتهای ملل مختلف باشد کمینفرم نه تنها در جهان حاضر بلکه در تمام تاریخ بشر بی سابقه است. برای اینکه ملتها در آینده بتوانند استقلال خود را در مقابل این سازمان مجهز با وسائل مادی و معنوی مدرن حفظ کنند، لاقا باید به کم و کیف و چگونگی مکانیسم توسعه طلبانه این دستگاه توجه کنند. آزمایش چکسلواکی یکی از بر معناترین آنهاست که در مقاله بعد شمه ای از آن برای عبرت سیاستمداران آسیا و آفریقا یادآوری میشود:

سر انجام يك همزیستی مسالمت آمیز

مونیخ و نتایج مترتبه بر آن که منجر بقطعه قطعه شدن اعضاء جمهوری چکسلواکی بوسیله آلمانها شد، آخرین فاجعه ای نبود که این کشور مرفقی و دموکرات دچار آن گردید. توتالیتاریسم اصطلاح و مفهوم نوئی است که از ابداعات قرن حاضر ماست. چکسلواکی مابین کشور های اروپای مرکزی و شرقی، که در عین حال از همه غربی تر و صنعتی تر است در مدت کمتر از عمر يك نسل، دوبار قربانی روشهای تجاوز توتالیترا قرار گرفته است. منظور از مکتب و یا دکترین توتالیترا آنهایی هستند که کلیه عوامل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و علمی و هنری و خلاصه تمام نیروهای موجود در يك جامعه را درید قدرت متمرکز دولت در آورده، و از این نیروها برای توسعه و نفوذ در جهان استفاده میکنند.

فاشیسم نوع کلاسیک توسعه طلبی خشن و کهنه است که با روش نوین توتالیترا کشور چکسلواکی را ازپا در آورد. کمونیسم ناشی از مسکو نوع مدرن توتالیتاریسم است که با روشهای کاملاً نوین و با استفاده از کلیه مظاهر نوین علم الاجتماع و دیگر شئون زندگی امروز بشر برای تحلیل بردن چکسلواکی اقدام کرده است. توجه دقیق بتاريخ نفوذ کمونیسم در چکسلواکی بدون شك برای سیاستمداران آسیا و افریقا خیلی مفید خواهد بود. فاجعه مونیخ از قرا معلوم مقدمه فاجعه فجیع تردیگری بود که تاریخ معاصر برای این ملت متمدن ذخیره کرده بود.

تراژدی سیاسی چکسلواکی نمونه تراژدی قرن:

کشور چکسلواکی صحنه بزرگ دو درام تاریخی و سیاسی است، که در مدت کمی یکی بعنوان مقدمه دیگری در آن سرزمین واقع شده است. پس از بازی شدن تراژدی مونیخ و جنگ جهانی دوم متعاقب آن، درلندن و مسکو و پراگ عواملی راجع بسر نوشت اینده این کشور مشغول فعالیت شدند که از ترکیب آن عوامل دومین تراژدی تاریخی چکسلواکی بوجود آمد. درلندن که بمنزله موزه دولت های بدون ملت گردیده بود بنش يك دولت مهاجر چکسلواکی بوجود آورده بود. در مسکو نیز عده ای زیر نظر کلمنت کوتوالد مشغول فعالیت بودند. علاوه بر این دو گروه، گروه دیگری در خاک اصلی چکسلواکی بر علیه تسلط غاصبین هیتلری در تلاش بودند. فرق اساسی گروه لندن بنش با مال مسکوئی کوتوالد در این بود که در کابینه بنش عناصر مختلف حتی کمونیستها وجود داشتند و بمناسبت مقام ارجمندی که بنش حتی در میان طبقات کارگر و زحمتکش داشت این دولت با رشته های نامرئی با صحنه اصلی چکسلواکی مربوط بود. گروه مسکو از عناصر متحدالشکل که زیر نظر کمینترن بودند بوجود می آمد. شخصیت میرز

کوئوالد در آن زمان ، پس از دیمتروف ، کمونیست شماره يك بلغارستان و کمینترن ، شخصیت شماره دو بود .

گروه سوم در چکسلواکی سربازان بی نام و نشان نهضت مقاومت ملت چک و اسلواک بودند که با دادن حد اکثر قربانی بالاخره حد اقل نتیجه را نیز نبرند . در موقع جنگ دوم جهانی نه تنها کمونیست هائی که بعدها در چکسلواکی و غیره منحرف اعلام شدند و دیگران که ایمان و عقیده خود را نسبت به کمونیسم از دست دادند ، بلکه از آنها گذشته بنش ها و مازاریک ها و هزاران هزار روشنفکرانی از نوع آنان و میلیون ها مردم شیفته آزادی که جنگ حاضر و محرومیت ها و تیره بختی های آنها را امید و آرزوهای آینده تحمل میکردند ، نسبت بدولت شوروی و وارثین انقلاب اکبر خیلی خوشبین بودند و آتجارا مرکز ایده ها و آرزوهای بشری میدانستند . بشریت محروم و میلیون ها مردم داغ نفرت دیده ، انتظار زیادی از دول غربی نداشتند ، چشم امید آنان بمرکزی دوخته شده بود که زحمتکشان جهان قرن ها با انتظار و امید و آرزوی آن ، بسر برده بودند . اما پس از خاتمه جنگ ، از قلمرو تسلط دول غربی دولتهای نوینی از نوع هندوستان و کشورهای مشابه سر بر آوردند و نهضت های دیگری از نوع مصر و مراکش و تونس یا باستقلال کامل و یا باستقلال نسبی نائل شده و در صدد تکمیل کاری هستند که شروع کرده اند . اما بخلاف انتظار هزاران هزار روشنفکران و میلیون ها زحمتکشان جهان در بالکان و کشورهای متمدنی و مرکزی اروپا نه تنها آزادی و استقلال کشورها از بین رفت بلکه آن عده از رهبران کمونیست ها که در زمان جنگ بعنوان سربازان فراری از میدان جنگ و یا سربازان فراری از میدان مبارزه و مقاومت در مقابل اشغالگران بمسکو فرار نکرده بودند و پیوند خود را با ملت خود نبریده بودند ، متدرجاً منحرف اعلام شدند و دچار سر نوشت شومی گردیدند . مطابق احصایه و آمار و ملاحظات و مطالعات دقیق ، که ما در آینده در این مجله منعکس میکنیم ، در کشورهای موسوم به دموکراسی توده ای اکثریت قریب به تمام کمونیست هائی که در زمان اشغال هیتلری کشور خود را ترک نکرده و جدی ترین مقاومت را در نهضت ملت خود بکار برده بودند یا در حکومت شرکت نداشتند و یا متدرجاً دچار تصفیه شدند و کمونیست هائی که در زمان جنگ ، فراغت مسکو و روسیه را به هیجانهای کشور خود ترجیح داده بودند ، جانشین آنان گردیدند . اکثریت نزدیک به تمام رهبران و زمامداران کشورهای دموکراسی توده ای امروزه آن نوع کمونیست ها هستند که در مکتب شهر مسکو تربیت شده اند نه آنهایی که تربیت کمونیستی خود را در ضمن مبارزات ضد فاشیستی و غیره در میان زحمتکشان ملت خود بدست آورده اند .

بنظر می آید که آن بحران روحی و فکری که کمونیست های منحرف اعلام شده و روشنفکرانی از نوع بنش و مازاریک متحمل شده اند ، ابتدا قابل مقایسه با آن محرومیتها و شکنجه های فکری و روحی نیست که آنان ، از امثال هیتلر و غیره داشته اند ، زیرا هیتلر و خشونت های او برای بشریت تازگی نداشت ، مردم از آنها انتظاری غیر از آنچه تراوش کرد نداشتند . بزرگترین تراژدی عصر ما و یا بزرگترین حادثه دراماتیک تمام اعصار تاریخی بشر ، عبارت از آن بحران فکری و آن شکاف عمیقی است که بین همزنجیران و دوستان گذشته ، که امروز دشمنان خونی هم تبدیل شده اند ، بوجود آمده است . آنچه

در چکسلواکی گذشته است یکی از آثار برجسته این تراژدی است .
کمونیست های منحرف اعلام شده و بنش و مازاریک نیز از پیرسوناهای برجسته
این تراژدی دراماتیک هستند .

معنی همزیستی مسالمت آمیز در نظر کمونیست ها و در نظر غیر

کمونیست ها:

ما در اینجا بطور مختصر و در ضمن حوادث تاریخی مطالعه میکنیم که سرانجام
يك همزیستی مسالمت آمیز بین شوروی و ستالین و کمونیست های چکسلواکی از طرفی
و ملت چکسلواکی و بنش و مازاریک از طرف دیگر یکدام حادثه منجر شده است . عاملی
که دولت شوروی بکمک آن این همزیستی مسالمت آمیز را اجرا میکرده است ، عبارت
از رهبران حزب کمونیست چکسلواکی بوده اند ، که مدتی بعنوان عضو کمیترن ، و
بعدها بدون آن عنوان ، و بالاخره بعنوان اعضاء کمیترن ، وظیفه همزیستی را با غیر
کمونیست ها عملی ساخته ، و بالاخره استنتاج نهائی خود را کردند . اصول همزیستی
مسالمت آمیز پرسروصدائی ، که پس از مرگ ستالین راه افتاده ، چیز تازه ای نیست ، در
زمان ستالین نیز این اصول مرسوم بوده و تکرار شده ، اما پس از مرگ ستالین این اصول
را می خواهند با واحد مقیاس بزرگترین المللی وسیع بمورد اجرا بگذارند . میتوان
با سانی مشاهده کرد که اصول همزیستی که شورویها امروز در آسیا و آفریقا پیشنهاد
میکنند عبارت از همان اصول تطبیق شده در چکسلواکی است که با واحد مقیاس جهانی
می خواهند آنرا بمورد اجرا بگذارند . در اینجا بطور خیلی مختصر بروشها و خط مشی هائی
اشاره میکنیم که در مورد چکسلواکی و غیر آن از آن روشها استفاده شده . این اصول
همزیستی مسالمت آمیز که در سطح بین المللی است در سطح ملی خود بشکل ائتلاف
بین کمونیست ها و غیر کمونیست ها عمل می شود . مثلاً دولت شوروی بیشتر از یکبار
به بنش و مازاریک و دیگر رهبران ملت چکسلواکی اطمینان میدهد که منظور شوروی
تحمیل رژیم شوروی بچکسلواکی نیست . آنها برای اجتناب از احیاء فاشیسم و عناصر
«مرتجع» باید با کمونیست ها ائتلاف کنند . وقتی ائتلاف بین کمونیست و غیر کمونیست
عملی میشود ، هر کدام از اینها این ائتلاف را نوع مخصوصی تفسیر و معنی میکنند .
غیر کمونیست ها ائتلاف را واقعاً بهمان معنی عادی خود تلقی میکنند ، در صورتیکه
در قلموس کمونیست ها ائتلاف تنها باین معنی است که مرحله ای را تشکیل دهد که
کمونیست ها بتوانند با بدست آوردن نقاط استراتژیک اجتماعی ، تسلط کامل خود را بر
مؤتلفین سابق و دشمنان لاحق تأمین کنند . این ادعائی نیست بلکه يك سلسله حقایق
روشن و تلخ تاریخی آنرا اثبات کرده است . مرحوم روزولت که کمونیست ها با خاطره
نیک او را «فقید» می نامند واقعاً از صحیح ترین نمونه های سیاستمداران غربی بود که
ائتلاف با کمونیست ها را بمعنی واقعی آن تلقی میکرد و بهمین مناسبت کشورهای بالکان
را فدای این حسن نیت ساخت .

چرچیل از لحاظ ایدئولوژیک هر قدر مرتجع نیز باشد ، از لحاظ سیاست بین المللی
از واقع بین ترین سیاستمداران بود . اگر جبهه دوم جنگ جهانی آنطور که چرچیل
میخواست و از قرائع معلوم روزولت «فقید» موافقت نکرد در کشورهای بالکان تأسیس شده

بود، امروز عوض دولتهای کنونی بالکان دولتهائی از نوع دولت یوگسلاوی و هندوستان و یا بالاخره فرانسه و سوئد و غیره در بالکان وجود داشتند. نمونه برجسته تر از روزولت «فقید» آقایان بنش و مازاریک هستند که تصور میکردند با قائل شدن امتیازاتی درباره شوروی و کمونیست ها حسن نیت آنان را جلب کرده و یک ائتلاف واقعی با شوروی و کمونیست های کشور خود بدست خواهند آورد و با اصطلاح «پلی» بین شرق و غرب بوجود خواهند آورد که نمونه صحیح واصل «همزیستی مسالمت آمیز» بین شرق و غرب خواهد بود. در جمهوری بنش از این «رسالت بزرگ» چکسلواکی زیاد بحث می شد ولی کمونیستها راست و مستقیم بطرف هدف خود میرفتند. آنها در نتیجه این ائتلاف موقعیت هائی خیلی بیشتر از آنچه قدرت و قوت آنها تقاضا داشت بدست آوردند. آنها این موقعیت را مبداء و منشائی برای بدست آوردن موقعیت های نوین قراردادند. آنها با دستگاه تبلیغات متمرکز خود از طرفی با ایجاد امید و آرزو و از طرف دیگر با ایجاد رعب و وحشت عده زیادی را بطرف خود جلب میکردند. آنهایی که از راه امید و آرزو و باز ترس مجذوب و یا مرعوب نمیشدند، در زیر فشار «افکار عمومی» که ساخته شده بود محکوم و بالاخره عملاً معدوم میشدند. کمونیست ها با احزاب و عناصر غیر کمونیست «جبهه های واحد ضد فاشیست و با ضد استعمار» درست میکنند. متدرجاً یا رهبران عاصی و مستقل این احزاب را از بین میبرند و بجای آنان رهبرانی مطیع انتخاب میکنند و با کمک سایر احزاب غیر کمونیست متدرجاً بعضی احزاب «مرتجع» را از بین میبرند و متدرجاً بنام ائتلاف رهبری آن جبهه هارا در دست میگیرند. ائتلاف در سطح حکومت ها نیز مشابه همان ائتلاف در سطح شئون حزبی و اجتماعی است. در ائتلاف های دولتی وزارتخانه های کلید، از نوع وزارت کشور و اطلاعات را، بدست می گیرند و با در دست داشتن قدرت پلیس و غیره، نقاط استراتژیک را بدست آورده یا در انتخابات تأثیر می کنند، و در صورت یأس بوسیله کودتای بی سروصدا و یا پرسروصدا مانند چکسلواکی قدرت حکومت را بدست آورده و مؤلفین گذشته را، که دشمنان فعلی اند، از بین میبرند. اینک تطبیق دادن این تاکتیک و استراتژی را در ضمن حوادث تاریخی که در انقلاب مطابق دستور و فرمان «چکسلواکی» عملی شده از زیر نظر میگذرانیم.

پرده اول در مدت جنگ در لندن و مسکو:

پس از اشغال چکسلواکی از طرف آلمان، کمونیست ها با ضد فاشیست ها تیمخواستند یک جبهه تشکیل دهند، اول سعی می کردند که پیروان بنش و مازاریک و دیگر ملیون را بکلی از صحنه سیاست کنار زده و خودشان مستقیم رهبری را در دست گیرند. این روش را در ایران درباره ملیون نیز بکار بردند.

کمونیستها دو آن زمان بنش را بمناسبت اینکه گویا در مقابل آلمان بقدر کافی مقاومت نکرده است «مرد مجرم چکسلواکی» می نامیدند. اما پس از آنکه شورویها با فاشیستهای آلمان همگام و هم عهد و پیمان شدند، این بار کمونیستها بنش را «همکار امپریالیسم آتش افروز جنگ» لقب میدادند. حتی پس از حمله آلمان بشوروی هنوز هم اوائل کار مبارزه با بنش را ادامه داده و ضمیمه شدن چکسلواکی را بشوروی تبلیغ

بقیه در صفحه ۵۳

اشکال مختلف همکاری سوسیالیستی کم‌نه و نو

آقای ولاهویچ یکی از اعضای کمیته مرکزی «جامعه کمونیست های یوگسلاوی» مقاله ای زیر عنوان مذکور منتشر کرده که مطالب مندرجه در آن مورد توجه و تحلیل محافل سوسیالیستی کشورهای مختلف قرار گرفته است. در یوگسلاوی پس از طرد شدن از کمیته تحقیقات و تبعات زیادی راجع به شوروی و خاصیت سوسیالیستی و یا غیر سوسیالیستی آن کشور بعمل آمد. کارشناسان مسائل ایندولوژیک یوگسلاوی شوروی را بهتر از یک رژیم کاپیتالیسم دولتی تلقی کردند و نظریات خود را بطور مبسوط در نشریه های مختلف منتشر ساختند. سیاستمداران و تئوری دانان یوگسلاوی بخصوص بروابط دولت شوروی با دول بالکان اهمیت زیاد داده و در اطراف «اشکال همکاری سوسیالیستی» مطالعاتی کردند و نشان دادند که رابطه شوروی با کشورهای موسوم به «دموکراسی های توده ای» روی روابط سوسیالیستی نمیشد. مقاله زیر که پس از تحول اخیر در روابط بین دو کشور نوشته شده با نزاکت و اصطلاحاتی که تحریک کننده نباشد درباره روابط سوسیالیستی بطور کلی بحث میکند، چند مسئله مهم که در نتیجه تحولات اخیر جهان پیدا شده در این مقاله طرح شده و با آنها اشاره گردیده است که ما از آن مسائل در نبرد زندگی بحث کرده ایم و خواهیم کرد. ما توجه خوانندگان را به مطالبی که با یکبار ما با خط دوازده سیاه چاپ شده جلب کرده و در آینده در باره آنها باز بحث خواهیم کرد. بعضی از این مطالب برای سوسیالیست های تمام جهان جنبه کلی دارد و باید مورد مطالعه قرار گیرد.

(نبرد زندگی)

از زمان انقلاب اکثر تا کنون و در جریان افزایش نیروهای سوسیالیستی، حوادث متعددی در جهان بروز کرده که نه تنها حائز اهمیت بوده است بلکه در نفس تحولات سوسیالیستی نیز نقش مهمی ایفا نموده است. یک نظر اجمالی باین تحولات، عظمت کوششی را که امروزه در راه جنبش کارگری فعلی، چه از لحاظ نظری و چه در مقام عملی بکار میرود بخوبی نشان میدهد و جریان کنونی تزايد قدرتهای سوسیالیستی را نمایان میسازد. نخستین تحولی که مورد توجه ناظرین اجتماعی قرار میگیرد مسئله سیاست استعماری در زمان حاضر است که بکلی با آنچه که مورد تجربه و تحلیل مارکس، انگلس و لنین بوده تفاوت پیدا کرده است. دو مستعمره بزرگ جهان یعنی چین و هندوستان که تا دیروز تحت تسلط دول استعماری بودند امروز در آستانه بنای یک حکومت سوسیالیستی قرار گرفته اند. همچنین کشورهای متعدد دیگری که هر کدام بنحوی از مظالم استعمار رنج میبردند و مستعمره یا شبه مستعمره بودند اکنون استقلال ملی خود را بدست آورده و در زندگی پرتناقض بشریت کنونی کم و بیش مشغول

فعالیت شده اند. این تحول بقدری عظیم و شگرف است که حتی در جامعه سرمایه داری یعنی در کشورهایی که از نظر کاپیتالیسم خیلی پیشرفت کرده اند، سیاست استعماری کلاسیک بصورت مانعی برای بسط نفوذ سرمایه و بکار انداختن آن درآمده است.

میتوان گفت که امپریالیسم شکل های قدیم خود را ترك گفته و میکوشد اشکال جدیدی که متناسب با اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی عصر حاضر باشد بخود بگیرد. **این تحول جدید در نظر اول بر اثر تقویت و تزاید نقش دولت در زندگی اقتصادی و نقش عوامل سرمایه داری دولتی در پیشرفتهای اقتصادی آشکار میشود.**

از مظاهر دیگر تحول جدید، تعارضی است که بین تسلط طلبی و برتری جوئی بعضی از اعضاء سازمان ملل از طرفی و روش ترقیخواهانه تقویت دولتهای کوچک از طرف دیگر پیدا شده است.

بهر حال پدیده های نو ایجاد می کنند که روی آنها يك تجزیه و تحلیل علمی و سوسیالیستی صورت بگیرد و آنچه که مربوط بتوسعه نظری و نتایج عملی مبارزه نیروهای آگاه سوسیالیستی است مورد بحث واقع شود.

بهم خوردگی سیستم استعماری و تضعیف تازمینی برای طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی ایجاد کرده است زیرا استعمار سابقاً نه تنها مانع پیشرفت و ترقی مردم کشورهای مستعمره بوده بلکه طبقه کارگر خود را نیز در شرایط ناگوار و نامساعدی نگاه میداشت.

اما امروز این زنجیر ها گسسته شده و جریان حوادث نشان میدهد که در راه بشریت بجانب سوسیالیسم و همچنین در کارهایی که طبقه کارگر کشورهای استعماری انجام میدهند تحولی پدید آمده است.

پیچیدگی وضع کنونی در نقشی که مستعمرات سابق و کشورهای مستقل امروز ایفا میکنند بخوبی مشهود است. چند وضعی است که بکشور ما (یوگسلاوی) نیز اجازه داده استقلال خود را حفظ کند و علی رغم فشارهای دولوک، سوسیالیسم را در مملکت مستقر سازد. این وضع بکشورهای دیگر نیز امکان میدهد که وظائف مثبت و مستقیمی را در جریانهای بین المللی عهده دار شوند.

جریان حوادث و امکانات جهانی موجب شده است که طبقه کارگر در بسیاری از کشورها فشار مؤثری بردارند کان انحصارات و بر قدرت دولت وارد آورد.

در نتیجه این فشار که بطور مداوم گاهی آگاهانه و زمانی نابخود و جبراً صورت میگيرد طبقه کارگر امتیازات تازه ای بدست می آورد و مواضعی که او را با وجود جریانهای متخالف و اختلافات ایدئولوژیکی بجلو میراند اشغال میکند و امتیازات دیگری را مطالبه مینماید.

در تمام این تناقضات زندگی کنونی عامل جدید و بسیار مؤثری داخل شده که عبارت از «کشف انرژی اتمی و مسئله بکار بردن آن در مقاصد صلحجویانه» است. میتوان گفت که طبقه کارگر با ماشین بخار که موجب جهش بزرگی در توسعه نیروهای تولیدی گردید، بوجود آمد. بعداً بر اثر پیدایش نیروی برق عوامل سوسیالیستی در اجتماع قدیم توسعه یافت و عصر انقلاب پروتاریا و کشمکش های انقلابی آغاز گردید - و اکنون

انرژی اتمیک همانطور که در توسعه نیروهای تولیدی بسیار مؤثر است ، تأثیر بسزائی نیز در پیشرفت قدرتهای سوسیالیستی خواهد داشت .

کلیهٔ این عوامل تازه ، جزئی از این حقیقت کهن است که پیشرفت اجتماعی امروز انعکاسی از مبارزه است که بشریت سالیان دراز است برای یافتن شکل‌های جدید سوسیالیستی و سازمان اجتماعی بکار میبرد .

امروز نیز مانند یک قرن پیش این بیان مارکس که میگفت « بشریت نمیخواهد بطرز گذشته زندگی کند و در عین حال نمیداند چه روشی را برای زندگی انتخاب نماید » ارزش و اعتبار دارد . پیشرفت نیروهای تولیدی ، جامعه را بجستجوی راهها و وسائلی برای رفع تناقضات تازه برمیآنگیزد و هر قدر پیشرفت نیروهای تولیدی سریع تر شود احتیاج بجستجوی راههای تازه نیز بیشتر میگردد .

بکار بردن انرژی اتمی در مقاصد آرامش طلبانه و همچنین اکتشافات دیگری که سبب توسعه نیروهای مولد ثروت میشود ، جامعه را بطرف پیشرفت سریع نیروهای سوسیالیستی جلو خواهد برد .

توسعه نیروهای سوسیالیستی مانند گذشته همچنان بطور نامساوی و غیر متراکم خواهد بود و این امر صورت یک قانون در پیشرفت سوسیالیسم درآمده است . این عدم تساوی در اختلاف بین شکل‌ها و راههایی که کشورهای مختلف برای رسیدن بسوسیالیسم بکار میبرند منعکس میگردد .

در بعضی از مستعمرات قدیم ، بورژوازی ملی برای مبارزه با عقب‌ماندگی و همچنین اتخاذ یک رویه اقتصادی اصولی ؛ ناگزیر شده است اقتصادیات خود را بر اساس سوسیالیسم استوار سازد .

در کشورهای مترقی نقش دولت که دریا نوزده سال اخیر خیلی اهمیت یافته در جریان ملی کردن سرمایه ها افتاده است . این ملی کردن هر چند مشتمل بر بعضی از عوامل استثمار سرمایه دار است اما نشانه آنست که نیروهای سوسیالیستی در حال تقویت میباشند زیرا ملی کردن صنایع و سرمایه ها سرانجام با استقرار سوسیالیسم منتهی خواهد شد .

عدم تساوی اجتناب ناپذیر توسعه سوسیالیستی ، ثورهائی را که بموجب آنها دویولوک سرمایه داری و سوسیالیستی با مرزهای معین و مشخص در جهان وجود دارد نقض کرده است . همچنین عدم تساوی مزبور این نظریه را که فقط یک راه منحصر بفرد برای رسیدن بسوسیالیسم موجود است باطل ساخته و ضمناً نامقبول بودن اقداماتی را که بمنظور تحمیل ایدئولوژی بجنبش های کارگری و مبارزات سوسیالیستی بکار میرود آشکار نموده است .

انقلابات پرولتاریائی که با انقلاب اکتبر شروع شده و با انقلاب در چین و یوگسلاوی منتهی گردید عدم تساوی پیشرفت سوسیالیسم را تأیید کرده و مسائل تازه ای از قبیل روابط کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر و همچنین همکاری احزاب سوسیالیستی کشورهای مختلف را مطرح ساخته است .

مسئله شکل و طرز همکاری نیروهای سوسیالیستی میتواند برپایهٔ تجارب فراوانی که طی توسعه جنبش کارگری بدست آمده است مورد بررسی قرار گیرد . بوسیله یک

تجزیه و تحلیل دقیق از اشکال همکاری که تاکنون عملی شده و بوسیله توضیح عملی تغییراتی که از ابتدای جنبش کارگری برای بدست آوردن حکومت حاصل گردیده است بالاخره با مطالعه شرایطی که ایجاد کرده است بعضی از دولتها شروع بعملیات سوسیالیستی نمایند؛ میتوان شکل سوسیالیسم وراه همکاری بین عوامل سوسیالیستی را پیدا نمود. آزمایش ها و تجارب گذشته بخوبی نشان میدهد که مسائل و مقتضیات همکاری امروز بوسیله روشها و اشکال کهنه و قدیمی، حل نمیشود.

اقداماتی از قبیل تجدید حیات بین الملل دوم و کوششهایی که برای احیای کمینترن تحت عنوان کمینفرم بکار رفته ثابت نموده است که زنده کردن شکلها و فرمهای قدیمی در شرایط کنونی امکان ندارد.

منازعه و کشمکش که بطور ساده « تعارض کمینفرم و یوگسلاوی » نام گرفته است در واقع کشمکش است بین « تمایلات انحصار طلبانه وایدئولوژیک قدیم » و « تحول جدیدی که انحصارات را خرد میکنند و توسعه نامساوی سوسیالیسم را نشان میدهد ».

تأسیس کمینفرم بطور قطع ثابت کرده است که در اوضاع و احوال کنونی جهان و در شرایطی که نهضت های مختلف کارگری قرار دارند، **ایجاد يك مرکز منحصر بفرد که سازمانهای کارگری کشورهای گوناگون را رهبری کند نه تنها ممکن نیست بلکه بدون تردید مضر است و از پیشرفت جنبش های کارگری جلوگیری میکند.**

اوضاع فعلی ایجاد میکند شکل های سازمانی تازه ای که با این اوضاع تطبیق نماید بوجود آید. البته عاقلانه بنظر نمیرسد که از هم اکنون فرمهای سازمان آینده تعیین گردد اما لازم است قبل از هر کار مشکلاتی که در راه تحکیم مناسبات سوسیالیستی وجود دارد برطرف گردیده و راه برای همکاری بین نیروهای کارگری هموار شود. عبارت دیگر باید از بعضی تشکیلات انحصار آور موجود صرف نظر کرد و در ادامه دادن بحیاب مصنوعی آنها کوشی بکار نبرد.

بدیهی است که صرف نظر کردن از سازمانهای مزبور یکباره ممکن نیست بلکه باید بتدریج ویس از طی مراحل صورت گیرد اما تجزیه و تحلیل علمی وضع فعلی و مقتضیات تحول جدید، این امر را تسریع میکند و با انحلال هر چه زودتر تشکیلات نامساعد کمک مینماید.

متدرجا از تحمیل کردن انحصار در نهضت کارگری انصراف حاصل خواهد شد زیرا این عمل یعنی تحمیل قیمومت که مقارن با پیدایش نهضت پرولتاریائی بوجود آمده دیگر کهنه و قدیمی شده است.

امروزه جنبش های کارگری دیگر احتیاج بیک قیمد منسرفرد ندارد و چنانچه **يك مرجع بخواهد نهضت های ترقیخواهانرا در تمام جهان هدایت کند خود مانع بزرگی در راه پیشرفت این نهضت ها خواهد بود** پس نیروهای سوسیالیستی برای پیشرفت کار خود باید با این موانع و این طرز تفکر مبارزه کنند.

بنوعان مثال از رهبران بعضی از سندیگاهای امریکا بادآوری میکنیم که با کمال

لحاجت حاضر نیستند با سندیکاهاى ماتشريك مساعى نمابند . علت اين رويه آنست كه رهبران مزبور ميخواهند چه از نظر سياسى وايدئولوژيك و چه از نظر سازمانى طارا تحت نفوذ خود درآورده وبراى خود يك اختيار و قدرت انحصارى بدست آورند . اما روش ما با آنها تفاوت بسيارى دارد زيرا ما نميخواهيم تشكيلات خود را قيم نهضت هاو جنبش هاى كه ميل دارند باما همكارى نمايند بكنيم . اين روش بما امكان ميدهد كه نهضت هاى ديگر را با آزادي كامل مورد بحث و انتقاد قراردهيم و ضمناً ديگران نيز بتوانند با اشتقادات و نظريات بيغرضانه و خيرخواهانه خود عيوب و نقائص مارا گوشزد نمايند .

باين ترتيب همكارى نبروهاى سوسياليستى درآينده فقط مشتمل پرمبادله تجربيات نخواهد بود بلكه مبادله انتقادات را نيز شامل خواهد كرديد . اين همكارى بايد بر اساس علمى استوار بوده و از هرگونه تمايل بتمحيم عقيده مبرا باشد . از آن گذشته همكارى مزبور بايد در چهارچوب مبارزه و تلاش بنفع سوسياليسم قرارگيرد و از ائتلاف انرژى و فعاليت جلوگيرى نمايد .

همكارى آينده نبروهاى سوسياليستى بايد بين كليه سازمانها و احزابى كه در راه سوسياليسم كوشش و مبارزه ميكنند برقرار باشد . بدينسان اصلى كه از طرف انگلس در بين الملل اول بيان شد بتدريج تحقق خواهد يافت . انگلس ميگفت : « ... زمانيكه در اجتماع بين المللى همه نوع سوسياليست وجود داشته باشد » البته منظور اين نيست كه همكارى براساس سازشهاى ايدئولوژيك باشد بلكه بايد وضعى ايجاد شود كه در عين مبارزات مسلكى ، تشريك مساعى در مسائل مختلف را نيز ممكن سازد .

توضيح و بيان اشكال و عقايد مربوط به همكارى نبروهاى سوسياليستى خيلى اهميت دارد و خصوصاً اين توضيح بايد اصولى و صريح باشد .

مسلم است رفع مشكلاتى كه در راه همكارى مورد بحث وجود دارد ، آسان نيست و بطور اجتناب نا پذيرى با دگماتيسم ، روشهاى گذشته ، سابق ذهنى و نظريات نادرست تصادم خواهد نمود . براى رفع مشكلات لازم است كه همكارى آينده با اشكال موجود سوسياليسم كه در حال توسعه و پيشرفت است تطبيق كند .

از آنجا كه اشكال سوسياليستى هر قدر با يكديگر اختلاف داشته باشند جره جريان مشتركى هستند و اين جريان بسوى مقصد واحدى كه عبارت از سوسياليسم است پيش ميرود و لذا اشكال مزبور نبايد موجب تفرقه بين نبروهاى سوسياليستى گردند بلكه بايد آنها را هر چه ممكن است بيكديگر نزديك سازند و اين حقيقتى است كه امروزه بسيارى از مبارزان جبهه كارگرى بآن پى برده اند . اما در راه همكارى بين نبروهاى سوسياليستى در عمل همان روشهاى قديمى و منحط بكار ميرود و بهمين جهت نيز با عدم موفقيت روبرو ميشود .

در مناسبات بين نبروهاى كارگرى و سنديكاهى جهان ملاحظه

ميشود كه مقاصد سياسى جاه طلبانه ، اصول ايدئولوژيك راتحت الشعاع قرار داده است و هر سنديكى كوشش دارد شخصيت ها و سازمانها را بطرف خود جلب كند و سنديكاهى ديگر را تضعيف نمايد . بطور خلاصه تعارض بلوكهاى سياسى باعث اختلاف و تعارض سنديكاهى گرديده است در حاليكه تحول واقعى سوسياليسم مستلزم انتخاب راه ديگرى است ، راهى كه بريايه بلوكها و بريايه نابود ساختن يكديگر قرار نداشته

باشد بلکه براساس اتخاذ يك سياست اصولی و سازنده ، يك سياست صمیمانه و خلاق و يك سياست واقعی و سوسیالیستی مستقر باشد .

در اینجا بمرور است که بعنوان نمونه تشکیل جبهه های توده ئی را پس از جنگ اخیر یادآور شویم . در این « همکاری » مسئله دشمنان نهضت کارگری و سوسیالیسم را مورد اغماض قرار دادند و فعالیت اساسی عبارت شد از معدوم ساختن یکدیگر و تحصیل انحصار و اقتدار مطلق در جنبش کارگری .

بدیهی است چنین سیاستی نیروهای نهضت را تضعیف میکرد و هر چند بظاهر جبهه مبارزه با بورژوازی وسعت می یافت اما در عمل مناقشات داخلی، نهضت های کارگری را مجبور میکرد که قسمت زیادی از انرژی خود را صرف کوبیدن یکدیگر نمایند در نتیجه راه را برای پیروزی فاشیسم و ارتجاعی ترین نیروهای اجتماع جدید هموار سازند. همکاری آینده باید طوری باشد که کلیه نیروهای سوسیالیستی را تقویت کند و جبهه مبارزه با نفوذ بورژوازی را وسعت دهد .

تجربه گذشته خیلی گرانبهاست و بما می آموزد که اگر در همکاری صمیمیت نباشد و يك طرف محرومانه بخواهد برای خود امتیازات و اختیاراتی تحصیل کند و نظریات خور را بنهضت کارگری تحمیل نماید همکاری به نتیجه نخواهد رسید و بزبان نهضت تمام خواهد شد .

بهر حال اکنون که میلیون ها انسان در راه سوسیالیسم گام بر میدارند روشهای کهنه ئی که در آغاز نهضت کارگری اجرا میشد بکار نمی خورد بلکه جریان توسعه سوسیالیسم علاوه بر آنکه باید در هر موقع درك و بیان شود لازم است هر لحظه با روش مارکسیستی تجزیه و تحلیل گردد .

این کار نه تنها همکاری بین نیروهای سوسیالیستی را تسهیل خواهد کرد بلکه پیشرفتهای خود بخود و جبری را در معرض آگاهی مردم قرار خواهد داد و در نتیجه تفوق بر بورژوازی را تسریع خواهد نمود .

باین ترتیب مسئله اتحاد نیروهای کارگری واقعیت پیدا خواهد کرد و با مقتضیات عصر سازش خواهد یافت . با توجه باین نکته ، مسئولیت کشور هایی که سوسیالیسم را پایه گذاری میکنند خیلی سنگین است و هر قدر این کشورها زودتر درك کنند که دیگر نمیتوانند در موضوع اختصاصی خود باقی بمانند و مجبورند از روشهای گذشته دست بردارند زودتر اتحاد نیروهای کارگری تحقق خواهد یافت و زودتر پیروزی سوسیالیسم عملی خواهد گردید .

عقدہ ادیب

Complexe d oedipe

درطی این مقاله کوشش میشود که قسمتی از مسائلی که پسکانالیز روشن نموده و مخصوصاً برای پدران و مادران دانستن آن لازم و ضروری است بیان کنیم و حالات درونی و نفسانی بیماران را که طالب زشتیها و خواستار لغزش و شکست خود می باشند و چگونگی بیماری آنان را با اختصار مورد مطالعه قرار دهیم .

بحث ما راجع به بیماران است که طالب فساد و تباهی نفس و جسم خود می باشند این اشخاص اغلب از نظر جنسی محرومیت هائی پیدا کرده و از عشق بی نصیب مانده اند و باین ترتیب برای خود پست ترین درجات حقارت و بدبختی را پی ریزی می کنند : در صورتیکه ممکن است در بسیاری موارد با کوچکترین توجهی آنها را از این حالت خطرناک نجات داد . در بین این گونه اشخاص مریض چه بسا جنایتکارانی را می توان پیدا نمود که فقط بعلم آنکه روش تربیتی صحیحی نداشته اند در نظر جامعه خطرناک و از لحاظ خود بیچاره میباشند .

بطور کلی تحمل زجر و شکنجه و استقبال نامالایمات و تمایل بفساد ممکن است نتیجه و حاصل نوعی عشق صوفیانه باشد که شخص را بطرف اتزوا ، زندان یا تیمارستان میکشاند و با آنکه این حالات مختلف باهم شباهت کلی دارند مع هذا جز با مطالعه علم روان کاوی نمیتوان درک این مطلب را نمود .

طرقی که این قبیل افراد برای اعراض از زندگی و دست یافتن بعالم پاک و راحت ذهن خود بوسیله فراهم نمودن بدبختی و تباهی درپیش میگیرند بقدری متنوع و متعدد است که حتی تصور آن مشکل است . میل واشتیاق بادامه حالت و وضع کودکمی که بعرض نسلژی معروف است اساس و پایه بدکاری آنان است . برای فهم این مطلب بایستی از روان کاوی یاری طلبید :

غالباً مفهوم برکناری از زندگی و اجتماع یعنی تردید بودن به آغوش مادر و باقی ماندن در حالت طفولیت است . کودک ناتوان و بوالهوس است و ضمناً دارای تخیلات مخصوصی است که در نظر او اقوامش مانند خداوندی مقتدر و بزرگ جلوه میکنند . بعضی افراد نمیتوانند از محیط تمایلات دوران کودکمی پای فراتر نهند و

همانگونه طفل باقی میماند و پیوسته وضع کودکانه خود را حفظ می کنند ، رنج میکشند خود را حقیر و کوچک می پندارند .

عشقی که کودک پسر و مخصوصاً بمادر خود پیدا می کند عشقی است غیر قابل وصول بهتر بگوئیم عشق زیبایی است که در علم روان کاوی بنام « کمپلکس ددیپ ۱ » نامیده میشود و در همه کس بوجود می آید معمولاً در پسران نسبت بمادر و در دختران نسبت به پدر . هر چند هنوز برای درمان این عشق دارویی نیافته ولی طبیعتاً طفل بموقع از این مرحله و از این حالت بایستی خارج شود و دیگر نباید در عالم ایدال پدر و مادر یعنی حامی و نگاهدارنده خود باقی بماند بلکه بمرحله ای میرسد که در آن پدر و مادر بجای آنکه قادر مطلق باشند به نسبتیکه طفل بزرگ میشود کوچک و ضعیف میگردد . زندگی عبارتست از طی مراحل تکاملی پریچ وخم و قبول و ابراز تمایلات و خواسته های اجتماعی جدید . این سیر تکامل و ترقی ممکن است بواسطه علل و تصادفات مختلفی مختل گردد و طفل از حرکت باز ایستد و در راهش موانع و سدهائی قرار گیرد . نتیجه چنین توقف یا کندی چیزی نیست مگر عقب افتادگی از نظر جنسی که بطرق مختلف ممکن است تعبیر و تفسیر گردد که عجله مجال شرح جزئیات آن نیست ولی در هر حال و در تمام حالات يك مسئله ثابت ولا یتغیر است و آن « برگشت بحال سابق » است شخص ناچار است که به ترضیه های دوران کودکی خود پردازد و خوشتن را با آن تمایلات مشغول سازد . برای او امکان خروج از این مرحله موجود نیست .

تمایلات کودکانه و عقب افتادگی جنسی مسائلی است که جز در روشنائی علم روان کاوی مفهوم او شناخته نشده است ؛ در اینجا باید گفت که موضوع ارزش اشخاص مورد بحث نیست چه بسا اشخاصیکه از این حیث بیمار و دچار میباشد دست بکارهائی میزنند که مافوق قدرت بشری میباشد زیرا اغلب آلهائی که از نظر جنسی ضعیف و زبون میباشد سعی میکنند که بوسیله مقدمات ممکنه دیگر آن ناتوانی را جبران کنند . بطور کلی ارزش اجتماعی فرد چیزی است که بعلم و موجبات عبیده بستگی دارد و نمیتوان گفت که عقب افتادگی جنسی بتواند شخص را بکلی زبون و ناتوان سازد که از هر نوع کار و عمل دیگری بازماند و از عهده عملیات اجتماعی دیگر بر نیاید .

بطوریکه گفته اند بوستان انسانیت حاوی انواع و اقسام افراد انسانی است و چه بسا علف بی بو و خاصیت امروزی فردا نبات برومند و باروری گردد . راهی را که انسانیت از پرستش حیوانات و جمادات تا شگفتیهای کنونی طی نموده است بسیار دراز و طولانی بوده در این فاصله درجات تکاملی را پشت سر گذاشته که اسراری را در بر دارد .

(۱) oedipe . ادیب طبق اساطیر یونان فرزند لائوس پادشاه تب بوده است . لائوس اطلاع حاصل میکند که بدست فرزند خود کشته خواهد شد لذا طفل تازه متولد شده را در کوهستانی رها میسازد که بوسیله شبانان نزد پادشاه دیگری برده میشود . پس از آنکه بزرگ شد آهنگ وطن میکند و در راه پیدرش برخورد نموده بدون آنکه یکدیگر را بشناسند باهم مبارزه نموده و پسر پدر را مقتول میسازد آنگاه پس از حوادث دیگری ندانسته با مادر خود اودواج میکند و باین مناسبت عشق بمادر را باین نام خوانده اند .

ولی گذشته از این مطلب، محقق است که عقبا افتادگی جنسی بر حسب اینکه صورت اختلال مشاعر ظاهر شود و یا به اشکال مختلف اعتقادات جاهلانه و خرافات درآید ممکن است زندگی شخصی یا محیط او را مختل و ناراحت سازد و مانند انواع مرض‌ها زیان بخش باشد. و حتی بصورت «ارتکاب جرائم و جنایات و درجهت عکس منافع اجتماع بروز نماید قبل از آنکه جلوتر روم بهتر است چند مسئله بسیکانالیتیک را یادآور شویم:

موضوع مهمی که تشریح آن لازم است چگونگی «خود را تنبیه نمودن» است مکانیسم این مسئله در عمل بصورت وحالات مختلفی بروز میکند که از شرح جزئیات آن خودداری میشود. و آنچه باید دانست این است که چه و چه تشابه و رابطه ای صورت مختلف آن باهم دارند و معمولاً بچه نوع وضع جنسی مربوط میباشند. برای درک این مطلب بایستی بدو شرح تکامل امور جنسی و سپس بر بعضی از خصوصیات عمل دستگاه روانی بپردازیم.

انسان از نظر نفسانی دارای عقیده غلط است که تصور میکند شخصیت ممتاز و فردی را واجد است و ذرات احساسات ساده خود خیال میکند که آنچه در اطراف میبیند دائمی دارد. بطوریکه قبل از کوپرنیک بشر چنین می‌پنداشت که زمین مرکز عالم و خورشید بدور آن می‌چرخد! از نظر روان شناسی میتوان گفت که آدمی مانند درختی است که به مقطع اولیه آن شخصیت اجتماعی او را پیوند زده باشند مطالعه روانی فرد انسانی ما را وادار میکند که برای او ارکان سه گانه زیر را قائل شویم:

اول شخصیت مقدمانی شخص است که در علم پسکانالیز به کلمه «خود» تعبیر میشود. دوم وسوم شخصیت پدر و مادر است که بر حسب شرائط مخصوص خانواده مؤثر واقع میشود و بالتجربه معرفت آدمی را مشخص میسازد. میتوان گفت که استعداد و تمایلات طفل از این سه شخصیت سرچشمه گرفته و مابین آنها نوسان میکند تا جاییکه عقل و شعور وی بر مبنای آنها ثابت و برقرار شود. عنصر پدر و مادر همانگونه که در خانواده وظیفه مراقبت و مواظبت را انجام میدهد نسبت به شخصیت «خود» نیز عیب جو و خورده گیر است و این مسئله همان تأثیر اقوام و بالاخره محیط است بر روی طفل. کودک نیز در مقابل تأثیرات آن عکس العملهایی نشان میدهد که اغلب اوقات قابل توجیه نمیشد و گاهی برای پیشرفت منظم شخصیت طفل مضر واقع میگردد.

این مراقبت که در علم روان‌کاوی به کلمه «ما فوق خود» گفته میشود نسبت باشخاص بانواع مختلف اثر مینماید و بهر حال میتوان گفت که مانند صافی انجام وظیفه میکند و یا بهتر بگوئیم مانند ترمزی است در مقابل تمایلات غیر معقول ابتدائی طفل در بعضی اوقات عمل آن بطوری خشک و خشن است که شخصیت «خود» نمیتواند آزادانه و بطرز عادی پیشرفت نماید و گاهی ناچار است که بمخالفت برخیزد و شورش و طغیان نماید بصورت اختلالات روحی و یا بشکل عملیات غیر اجتماعی ظاهر گردد که شخص را مورد مهلکه قرار میدهد. طریقه خروج از چنین پیکار و مبارزه مختلف و متفاوت است. گاهی این طغیان سبب برقراری وضع جدیدی میشود که قابل تحمل است ولی اتفاق می‌افتد که یکی باضمحلال و فساد شخص می‌گراید. سبب بروز این عکس العملها فقط این است که شخص میخواهد در مقابل مقاومت‌های خارجی در داخله خود مراقبت نفسانی ظالمانه تری را بوجود آورد و این امر نه تنها منوط و مربوط به عامل ارثی میباشد

بلکه تأثیر محیط و پدر و مادر در آن بیشتر مؤثر است هر نوع کشمکش و اختلاف بین پدر و مادر اثر مخصوصی در طفل باقی می‌گذارد که هرگز زده نشده نخواهد شد. و در وجود او سبب عکس‌العمل‌هایی میشود که نه تنها قسمتی از شخصیت روانی طفل را پایه‌گذاری مینماید بلکه بنا بر اقوالی قابل وراثت نیز میباشد. نه تنها طرز رفتار پدر و مادر در شخصیت «خود» مؤثر است بلکه کردار معلم و نیز چگونگی محبتی که بطفل ابراز میشود اثر مخصوص خود را دارد.

برای آنکه پدر و مادر و معلم تمایلات نامطلوب طفل را از بین ببرند نه فقط بوسائل اطمینان بخش و مناسبی دست میتوانند زد بلکه اغلب از روش تهدید و ترس استفاده میکنند و از این راه میخواهند طفل را وادار باطاعت کنند. در این صورت بنا بر شدت وضع فشار «ما فوق خود» شخصیت «خود» یا احساس غم و اندوه مینماید و یا آنکه راه مفری که عبارت است از: «خود را تنبیه نمودن، منفعل شدن، اقرار بگناه و خطا نمودن» (که مرتکب نشده است)، جزا و سیاست را پذیرفتن» برای خود انتخاب مینماید.

عجالة مسئله «خود تنبیه کردن» را مورد مطالعه قرار میدهم. بنا بر آنچه گذشت طفل ممکن است بجائی برسد که نه تنها از پدر و مادر خود بترسد بلکه از چیزی که برای او معادل پدر و مادر است نیز هراس داشته باشد و آن چیز «وجدان» اوست. طفل تصور می‌کند که دارای وجدان بدی است و بنابراین استحقاق تنبیه و زجر دارد. برای آنکه طفل خود را وادار وجدان بد بداند لازم نیست که مرتکب اعمال زشت و ناپسند شده باشد بلکه این تصور در نزد اطفالی که از طرف پدر و مادر آزار و عذاب می‌بینند بدون آنکه واقعاً مرتکب گناهی شده باشند بوجود می‌آید و طفل تصور میکند که:

«آنچه من فکر میکنم بد است. آنچه از من سرمیزند زشت است» نه تنها اطفال زجر کشیده دارای اینگونه احساسات هستند بلکه موجبات وعلل خیانی و واهی نیز آنها را باین تفکر وامیدارد. بطوریکه خواهیم دید «وجدان بد» با حالت جنسی مخصوص که درک آن چندان آسان نیست رابطه دارد و این همان وضع بغرنج روحی است که بنام «ادیپ oedipe» نامیده میشود.

حال به‌بینیم معنای واقعی «خود را تنبیه کردن» چیست: در یک درجه شدت و وضع مخصوصی بعضی افراد دیگر نمیتوانند تحمل غم و اندوه را بنمایند و در این حالت شخص میخواهد بهر قیمتی شده صلح و آسایش را برای خود تهیه نماید. لذا در جستجوی وسیله برای آن می‌افتد و وقتی اینرا پیدا نمود در حفظ و حراست آن میکوشد. معمولاً این وسیله همانست که بطور عقلائی برای پاک و منزه نمودن «خود» انتخاب میشود یعنی قبول مکافات تقصیری که بشخص نسبت داده میشود. کسیکه در نزد وجدانش منفعل است چون بمجازات رسید خود را پاک و صیقلی تصور و لذا آرامش خیال حاصل میکند. رنج و عذاب را بعنوان مفر استقبال میکند تا بدینوسیله مورد عفو و اغماض واقع شود. رفته رفته حالت نفسانی شخصی عادت میکند که خود را

بوسیلهٔ امراض روحی و بدنی و با بوسائل دیگر از قبیل شکست های اجتماعی تنبیه کند و در نتیجه حق حیات و راه نجات از قیود اجتماعی بدست آورد. این قبیل اعمال با آنکه مشقت بار است مع هذا برای او لذت بخش است و سبب وضع روحی مخصوصی میشود که شخص از حالت عادی و معمولی انسانیت منزجر و متنفر میگردد شفا یافتن برای او بمنزله ازدست دادن حربه ای است که در مقابل پدر و مادر و بالاخره « اندوه » پیدا نموده است، طرق عملی برای « تنبیه خود » متعدد است در درجه اول ناخوشی مانند سل و نیز بیماریهای آمیزشی که ابتلاء با آنها آسانتر است ولی بسیار اتفاق می افتد که شخص از نظر اجتماعی برای خود رنج میسازد مثلاً شاگردی با آنکه در تحصیل خود کوشا بوده است غفلتاً مردود میشود یا آنکه کاری میکند که رفقایش ویرا بزنند و با خود را در نزد معلم مقصر قلمداد میکنند وقتی گاهی مرتکب جرائمی میشود که در این مورد هدفش نفس عمل جرم نیست بلکه بدست آوردن زجر روحی در اثر کشف قضیه و رقتن برندان است اینها مسائلی است که نباید بر فضات و اولیاء اطفال ویزشگان پوشیده باشد.

بطوریکه بیان شد « تنبیه خود » بصور مختلف و پنهانیت گوناگونی بنا بر شکل و درجه اختلافات روحی ظاهر میشود و این نکته بسیار مهم است که اشکال متفاوت آن با سانی میتوانند جانشین یکدیگر شوند مثلاً شخص مریضی در اثر مراقبت از حالت سابق خود خارج شده و شفا می یابد چندی بعد در اثر سقوط پای خود را میشکند، چون ما لوجه شود دست خود را در سانحهٔ مجروح میکند و پس از بهبودی در امتحان مدرسه رد میشود، سپس در کلاسی وارد میشود که موفقیت در آن مشکل است و همینطور اگر ازدواج نماید طوری در این امر وارد میشود که هر گونه شانس خوشبختی برای او محال است بطوریکه در تمام این موارد رابطه موجود است و هر کدام تکرار حادثه قبلی است و همه همان عکس العمل روحی مشخصی است که از زمان کودکی در او بوجود آمده است.

پیچیدگی این مسئله غامض پر واضح است لیکن نبوغ فروید (۱) بکمک ما آمده و مسئله را روشن نموده است. وی پس از مطالعه دقیق در احوال بیمارانی که نمیتوانند برای خود لذتی ایجاد کنند مگر با تخیل و تصور اینکه مضروب شوند، تنبیه گردند یا دیگری را که بجای خود می گذارند مضروب به بینند، باین مطلب رسیده و میگوید:

« غم و اندوه، ناخوشی، درد و رنج، شکست های اجتماعی نه تنها در نظر ما وسیلهٔ برای خلاصی از پشیمانی است بلکه باید بدانیم که این مراتب در عین حال یک نوع لذتی کاملاً جنسی است. در نزد این قبیل اشخاص بطور ارادی یا غیر ارادی احساس لذت از راه طبیعی انجام نمیشود همانطور که غریزه جنسی خود را بطور عادی اطفاء نمیکند برای آنان لذت بردن همیشه چه در زن و چه در مرد در این است که حس کنند شخصی مضروب میشود یا خود را مضروب تصور کنند ولی نوع آن در اشخاص متفاوت است! بعضی ها از حالت تخیلی لذت میبرند با علم باینکه در عالم تخیل و تصور اشباحی ساخته و پرداخته اند، برخی دیگر از راه عکس العمل های عصبی غیر ارادی بطوریکه فهم درک حدود تصورات از قدرتشان خارج است.

(۱) Freud (Sigmund) پسیکیاتر اتریشی (۱۹۳۹-۱۸۷۳)

در اینجا باید به رابطه جنسی مخصوصی که سابقاً ذکر شد و بین تنبیه و لذت برقرار است و فی الواقع نوعی عمل جنسی است که با حالت عشق بمادر مناسبت نزدیک دارد بیشتر توجه نمود :

• فروید عشقی را که طفل بمادر خود ابراز میدارد « کمپلکس ادیب - *Complex d oedipe* » می نامد و میگوید که احساسات جنسی لازم نیست که ارادی باشند اینگونه احساسات از بدو طفولیت وجود دارد منتها بطور مقدماتی و ناقص ولی بهر حال جنسی - احساساتی مخفیانه و در تحت مراقبت و دقت اولیاء که با سهولت بسیاری در تنهایی و آترو پیدا میشوند . باین مطالب این نکته را اضافه مینماید که طفل بعلت اینکمه عملاً قادر بانجام غرائز جنسی بطور طبیعی نیست در پیچه اطمینانی جز تصورات و تخیلات خود ندارد .

اولین هدف و منظور لذت در پسران و حتی دختران کسی است که اولین چشمه محبت و حظ طفولیت میباشد یعنی مادر . چون در یک مقاله نمیتوان بطور تفصیل صور مختلف کمپلکس ادیب را بیان کرد لذا فقط متذکر میشوم که این عشق بمادر است که در بسیاری از حالات اولین پایه و مبداء لغزشهای طفل میشود و سبب تخیلات و توهّمات جنسی او میگردد که بعداً وقتی بحالت مرض درآمد در تصورات و اشباح او پیدا میشود . آنچه در این عشق قابل تامل است این است که وسیله تملکی که بکار میرود با آنکه خاصیت جنسی دارد معهداً بهیچ وجه با عمل شهوت انگیز جنسی مشابهتی ندارد زیرا طفل چون از این لحاظ هنوز کامل نشده است نمیتواند تصور انجام عمل جنسی را با مادر خود بنماید در این مرحله قبلاً از پدر خود شکست خورده و زبون گردیده است و خود را در مقابل پدر مقصر میدانند زیرا پدر خود را هم دوست دارد . بنابراین برای او راهی نمی ماند مگر آنکه ، روابط جنسی پدر و مادر را ندیده بگیرد ، یا عشقی که برای او میوه ناری است فراموش نماید و یا در حالت زبونی باقی بماند و بر حسب حالات مختلف طفل میتواند بجای اعضاء جنسی ناتوان خود از قوه تفکر خود استمداد نماید و سپس مرض وبعد « بیچارگی » برای او شروع میشود . ولی تمام اینها وسیله ایست که طفل با توسل بآن میخواهد حالت زبونی و خفت خود را که در نتیجه عشق بمادر در خاطره اش باقی مانده است فراموش نماید .

منظره سیاست سوسیالیستی در آسیا

عنوان بالا اسم رساله ای است که از طرف آقای لوهیا یکی از شخصیت های برجسته سوسیالیسم هندوستان منتشر شده و محتوی سه مقاله مهم است مقاله اول ذیلا ترجمه آن از نظر خوانندگان میگذرد و عبارت از سخنرانی قابل توجهی است که در جلسه افتتاحیه کنفرانس سوسیالیستهای آسیائی در چندی پیش ایراد شده است. مقالات دیگر آن رساله مربوط به اصول ایندولوژیک سوسیالیسم آسیائی است. سوسیالیست های هندوستان و بعضی از کشورهای آسیائی به مطالبی توجه کرده اند که شکل خاص و آسیائی به سوسیالیسم میدهد. از جمله آنها مسئله دهقانی است که سوسیالیست های امروز آسیا آن مسئله را درست از لحاظ اوضاع و احوال این قاره که با اوضاع اروپا کاملا متفاوت است بحث و قضاوت میکنند. این مسئله در ضمن رساله دیگری که در این مجله طبع میشود مورد بحث قرار گرفته. چون نشریه آقای لوهیا موسوم به «اردو ماه سوم و مسائل جهانی» مورد توجه و استقبال خوانندگان ایرانی قرار گرفت اینک مقاله اول رساله مذکور در عنوان این مقاله را اندرینجا از نظر میگذرانیم در صورتیکه مورد پسند خوانندگان باشد، دومقاله دیگر را نیز در آینده در این مجله و یا مستقل منتشر خواهیم ساخت. بی تردید خوانندگان این رسالات و مقالات هم بمناسبت اینکه به تازگی آئینه ای از مسائل مطرح شده در کشور ماست و هم بمناسبت اینکه آشناسان ایران با اوضاع آسیا از لحاظ سوسیالیسم مفید است خیلی لازم و موثر بنظر میرسد.

(نبرد زندگی)

یک سیاست آسیائی

از رم تا هونولولو یک دنیاست و از توکیو تا قاهره و آنطرف تر دنیای دیگری است. در توکیو چلوی خانه ها کثیف و بسک آسیائی است، در هنگ کنگ که در غرب آسیا واقع شدم مانند قاهره که در شرق آسیاست نمونه ای از مناظری که لباسها روی میله های آهنی برای خشک شدن آویخته شده، کیسه های گونی کهنه که بعنوان پرده بکار رفته، اطفالی که از تغذیه خوب محروم و مریض اند و مردم کثیف ژنده پوشی که در کنار جاده ها نشسته اند بچشم میخورد. در مسافرتی که من بدور جهان کردم و شش هفته بطول انجامید دیدم که مردم اروپا و آمریکا با وجود آنکه از مصائب جنگ و غیره ضعیف شده اند تندرست و سالم اند در موقع ورود به هنگ کنگ این آسیائی که میلیونها جمعیت دارد با مشاهده میلیونها نفر افراد کثیف و ناتوان گویی احساس ارتکاب جنایت میکردم. سرتاسر آسیا از مرض عمومی فقر ازپا درآمده و شدت فقر و بدبختی موجب آن شده است که مردم آسیا از وضع یکدیگر اطلاعات کمی داشته باشد. مردم هندوستان که در سالهای

اخیر توجه خود را به دریای مدیترانه و آناتلیک معطوف داشته‌اند و از فقر و عظمت دریای هند و اقیانوس آرام بی اطلاع بوده‌اند و وظیفه خود را در مقابل تاریخ و سنن ملی انجام نداده‌اند همه آسیائی‌ها باید در مرحله اول بایکدیگر همدردی و همکاری کنند و پس از آن در صورت امکان سیاست عمومی شرکت نمایند.

سیاست‌های مذهبی و نژادی

یک نقطه ضعف عمده آسیا عبارت از وجود سیاست‌های مربوط به اختلاف مذهبی فرقه‌ای، نژادی و زبان است. همه این نقطه ضعف را میداند اما این موضوع تنها مربوط به هندوستان نیست این جریان در تمام آسیا وجود دارد کشور اندونزی که اخیراً استقلال خود را بدست آورده قربانی سیاست‌های مذهبی است. یک حزب متعصب اسلامی بنام دارالاسلام در آن کشور ایجاد آشوب می‌کند و بر علیه دولت اندونزی اسلحه بدست گرفته است.

حتی امروز دولت اندونزی با احزاب بهمکاری و ائتلافی کشانده شده که در این ائتلاف و همکاری حزب دیگر مسلمین بنام مسجومی طرف قویتر محسوب میشود. بین هدفهایی که ظاهراً این دو حزب اعلام می‌کنند تفاوت جزئی وجود دارد ولی یکی از آنها متعصب و به شورش مسلحانه دست می‌زنند در حالیکه حزب دیگر نسبتاً لیبرال و تابع قوانین است. هر دو حزب میخواهند یک حکومت اسلامی ایجاد نمایند.

کمی در قسمت شمالی تر آن ناحیه مالایا بمثابه یک نمونه بزرگی از آنچه میتواند باشد و نیست (بعثت آنکه هنوز مردم آسیا مورد تحریک سیاست‌های مربوط به اختلاف مذهبی و نژادی و زبان واقع میشوند) خود نمائی می‌کند. سنگاپور شهر بزرگی است و اراضی آن طرف ساحل آن نیز وسیع است. اقیانوس هند در این نقطه با اقیانوس ساکن تلاقی می‌کند. هندوستانی میداند که در جائیکه دورودخانه با یکدیگر تلاقی می‌کنند آنجا معبدی است. در آنجائی که دو اقیانوس بهم میرسند و آنجائیکه نژادهای مختلف با یکدیگر در گذشته برخورد کرده‌اند باید زیارتگاهی باشد، اما در تاریخ بشر هیچ موضوعی از برخورد مردم مختلف و نژادهای مختلف جالب توجه‌تر وجود ندارد. مردان و زنان نیاکان و اعقاب قدیم هندی، اندونزی و چینی با یکدیگر برخورد کرده‌اند جنگیده‌اند، با هم محبت و دوستی داشته‌اند تا سرزمینی را که امروز مالایا نام دارد بوجود آورده‌اند.

در تاریخ بشر این حائثه مهمی است اما امروز وضع از چه قرار است؟ مالا یا با جمعیتی که ۲۱ میلیون مالایائی و دو میلیون مردم دیگر تشکیل شده و بیشتر از نژاد چینی و کمی بیش از نیم میلیون آنها نیز نندی هستند وضع عجیب و جالب توجهی دارد. در آنجا برخورد نژادهای مختلف ادامه یافته و اروپائی‌ها آخرین آنها هستند.

اگر مردم مالایا بخواهند مالایا میتواند مردان نوو شادانی بوجود آورد اما سیاست‌های مربوط به نژاد و مذهب و زبان آنها را از یکدیگر جدا کرده و پراکنده ساخته است. بدگمانی و عدم اعتماد مناسبات بین آنها را از هم گسیخته‌است و آنها نمی‌توانند یک حزب سیاسی قوی تشکیل دهند تا به انگلستان، سیاستمداران و همچنین بکونیست‌ها اعلام کنند که از خرابکاری در امور مالایا دست بردارند و همچنین یک حکومت جمهوری در مالایا تشکیل دهند که بدون توجه به نژاد، تساوی حقوقی را برای همه مردم بشناسند. در زمان حاضر سیاست‌های مربوط به مذهب و نژاد به پرتیانی امکان میدهد که بحکومت خود بر مالایا

ادامه دهد و همچنین به روشها نیز امکان میدهد تا فکر جانشینی انگلستان را داشته باشند. در شمال هندوستان نپال قرار گرفته است. اگر نبوغ و استعداد مردم نپال بتواند بطریقی موانع و اختلافات موجود بین کورخا، نوار، تازی و دسته‌های گوناگون دیگر را از بین بردارد نپال میتواند نمونه‌ای از یک زندگی اجتماعی عالی را بوجود آورد. آسیای غربی همواره در اثر سیاستهای مذهبی دچار ضعف است. این وضعی است که برپاکستان و هندوستان و بیشتر کشورهای آسیای غربی حکم فرماست. نیروی عمده توده‌های مردم آسیا برای بدست آوردن یک وضع اقتصادی بهتر و در راه ایجاد ارتباط بیشتر و دوستی مسالمت آمیز بین کشورهای همجوار صرف نمی‌شود زیرا مردم آن کشورها به دسته‌های مختلف تقسیم شده و بین آنها عدم اعتماد و دشمنی وجود دارد. همه دنیا خود را از چنگال این ستم تعصب مذهبی، نژادی و زبانی که کشور را از داخل فاسد و ارتباط آنرا با دولتهای همسایه خراب می‌کند خلاص کرده‌اند بجز کشورهای آسیا و بخصوص آسیای جنوب شرقی.

عدم وجود فلسفه کامل

یک نقطه ضعف دیگر آسیا عدم وجود تکامل فکری و درک صحیح است. احزاب سرمایه‌داری و کمونیست بدون شک دارای یک ایده‌الوژی هستند من وارد شرح جزئیات نظریات آنها نخواهم شد. گرچه ممکن است گفته شود، افکار سرمایه‌داری در آسیا زمینه ندارد زیرا هیچ حزبی که بتواند آن را صریح و روشن اعلام و تشریح کند وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. با اینحال در آسیا احزاب سیاسی وجود دارند که دارای هیچگونه سیاست و ایده‌الوژی نیستند. اینگونه احزاب در افکار و گفته‌های خود مانند پروانه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم در پرواز هستند و نظام فعلی مالکین و سرمایه‌داران بهر خود ادامه میدهد. این نوع احزاب هستند که بر قسمت بزرگی از آسیا بجز ژاپن - برمه و نواحی کمونیست وعده معینی از دولتهای آسیای غربی که بطور آشکار دارای افکار فئودالی هستند حکومت می‌کنند. سیاستمداران و زمامداران آسیائی، سوسیالیستی صحبت می‌کنند ولی بر طبق اصول سرمایه‌داری عمل می‌کنند، در گفتار طرفدار اصلاحات اساسی هستند و در کردار محافظه‌کار.

هندوستان و اندونزی نمونه‌های برجسته‌ای از کشورهایی هستند که دارای سیاست کامل و فلسفه اجتماعی نیستند. رئیس جمهوری اندونزی بتقلید از اصولی که در گذشته توسط سنیات سن در چین پایه‌گذاری شده و اثرات آن اکنون کاملاً آشکار است پنج اصل عمده برای سیاست دولتی تعیین کرده است. یک نفر هندی ممکن است از این موضوع تعجب کند که این اصول را در اندونزی **پانچ شیلا** می‌نامند و این مسئله نشان میدهد که حتی در زبان مردم قبیله‌هایی از آسیا نزدیکی و بستگی وجود دارد. دکتر سوکارنو رئیس جمهور اندونزی این پنج اصل را ناسیونالیسم - انترناسیونالیسم؛ عدالت اجتماعی پرستش خداوند و دموکراسی نامیده است. دربارهٔ پرستش خدا زیاد میتوان بحث کرد ولی ممکن است سکوت در این بحث عاقلانه باشد، دموکراسی دارای معنای معینی است که ابهامی در آن وجود ندارد. سه اصل دیگر سیاست دولت خیلی مبهم و بی‌معنی است و هر زمان میتوان برای آن تأویل و تفسیری قائل شد.

وضع هندوستان از این حیث بهتر از اندونزی نیست. در چهار سالی که هندوستان آزاد شده نخست وزیر هند و حزبی که بر این کشور حکومت میکند برای نشان دادن عالی‌ترین هدف حکومت هندوستان پنج موضوع را بمیان آورده‌اند این اقدامات را از اتحاد کمون‌ولک شروع و دوباره بآن بازگشت کرده‌اند و در ضمن در راه ایده‌های مربوط به جامعه بدون طبقات و اجتماع بدون اختلافات فرقه‌ای، دولتی که طرفدار هیچیک از ایدم‌ها نباشد (۱) و حکومتی که رفاه مردم را تأمین نماید قدم‌هایی برداشته‌اند. اگر در پشت سر ایده‌هایی که مورد تجربه قرار گرفته معانی ثابتی وجود داشت شاید این اقدامات سطحی و بوالهوسانه ارزش می‌داشت. حکومتی که رفاه مردم را تأمین کند در دنیای مغرب زمین واقعاً با معنی است ولی برای هندوستان یک چیز نامربوطی است که عنوان عوام فریبی پیدا می‌کند. هندوستان و تمام کشورهای آسیائی قبل از آنکه بتوانند بعنوان دولتی که رفاه عمومی را تأمین کند وظیفه توزیع را به‌عهده گیرند (و هنوز خیلی زود است که بتوانند چنین کاری دست بزنند) باید سطح تولید را بالا برند و دولتی داشته باشند که سیاست و نظریات آن متوجه این موضوع باشد. و ایده مربوط به ایجاد یک اجتماع بدون طبقات و بدون اختلاف فرقه‌ای، بدون ایجاد روابط مادی صحیح عنوان فریب و گمراه کردن را دارد.

اکنون لاف‌ها برای ممالک آسیا موقع آن نیست که در آن کشورها آزادی کامل در قسمت اقتصادیات وجود داشته باشد. کشتی‌های آسیائی که در باهای طوفانی اطراف آنرا فرا گرفته برخلاف کشور های اروپائی احتیاج به یک قلمرو دریای وسیعی از ایده‌نولوژی اجتماعی و اقتصادی دارد تا بتواند سالم بمقصد برسد و الا شورش کارکنان کشتی و فریاد کشتی‌بان ادامه خواهد یافت. من هیچیک از کشورهای آسیائی را سراغ ندارم که بعد از بدست آوردن آزادی توانسته باشد تولید خود را افزایش دهد و فقر و فاقه را از میان بردارد. اگر دولتها و کشورهای آسیائی نمی‌توانند تولید خود را در قسمت کشاورزی و صنعت توسعه دهند مطمئناً دلیل بر آنست که آنها فاقد یک سیاست و ایده‌نولوژی کامل هستند.

عدم وجود سیاست و تفکر کامل احزاب دولتی با عدم درک صحیح مردم توأم شده است. مردم آسیا کیفیات و درجات مختلف وقایع را درست تشخیص نمی‌دهند، آنها اختلاف بین راحت زندگی کردن و زندگی تجملی را درک نمی‌کنند. بین سیاستمدارانی که با اجتماع در تماس هستند و آنهایی که از این عنوان برای بدست آوردن مقام یا جمع آوری پول سوء استفاده می‌کنند فرقی قائل نیستند و بین آزادی روابط اجتماعی زن و مرد با حرکات زشت و نامعقول تفاوت نمی‌گذارند و بدقولی و عهدشکنی را با سوء استفاده از اموال حزبی یا دولتی برای هدیه دادن به‌زن، خواهر یا معشوقه برابر میدانند. باید خطی کشیده شود و مردم آسیا از روی آن خط حدود و درجات اعمال مختلف را بسنجند. در اثر اینکه دولتهای آسیائی فاقد سیاست هستند و توده‌های مردم آسیا نیز درک صحیح ندارند ما باین وضع عجیب دچار شده‌ایم.

۱- دولتی که خود را مقید به مکتب اجتماعی خاصی نکند.

زیان‌های صحنه سازی

سومین نقطه ضعف عمده سیاستمداران آسیایی این بیماری است که يك شخصیت بزرگ درحقیقت فرد ضعیف و کوچکی است. این شخصیت بزرگ درجمله پردازی یا صحنه سازی زرتنگ است ولی محتویات داخلی گفته های او مانند اقداماتش توخالی است. در سرتاسر آسیا از اینگونه شخصیت های بزرگ فراوان یافت میشود. مرد بزرگی بدون آنکه افسر ارتش باشد مایل است پنج ستاره روی شانه اش باشد، میل دارد در هر مورد اظهار عقیده کند، بین جمعیت میجهد و سعی می کند که مثل يك پلیس غیر رسمی باشد: درحرف، فساد و رشوه خواری را محکوم می کند ولی درعمل با آن موافق است، مردی که پیوسته از کار شانه خالی می کند و همیشه از عدم مسئولیت خود دم میزند، در گفتار با سرمایه دار و مالک مخالف است ولی با آنها امکان میدهد که باسانی پول بدست آورند، برای چند لحظه قیافه يك کارگر محروم و يك چاه کن را بخود می گیرد ولی در گفته های او حقیقت وجود ندارد. در سرتاسر آسیا جمله پردازی و صحنه سازی بطور روز افزونی جانشین عمل شده است و بیشتر مردم بدین ترتیب امرار معاش می کنند. من از تأثیر بد نمی آید، يك صحنه تأثیر و يك تنوع و سرگرمی در زندگی مفید است ولی صحنه زندگی و عمل را نباید بصحنه تأثیر تبدیل کرد.

فقط هنگامی که کار و فعالیت با تأثیر توأم باشند و یکدیگر کمک بکنند در مردم انرژی و فعالیت ایجاد میشود، ولی از کار و عمل غفلت کردن و به تأثیر و صحنه سازی اهمیت دادن در آسیا محیطی بوجود آورده است که پر از سر و صدا های توخالی است اما کار مفیدی انجام نمی شود.

زیاده روی در خرج

چهارمین نقطه ضعف آسیا عبارت از پیدایش طبقه متوسط جدیدی است که سلیقه و عادت دارند که مستلزم هزینه زیادی است. در کشورهای آسیایی همیشه نوعی از طبقه متوسط وجود داشته است. در هندوستان نیز طبقه متوسط بوده و هنوز هم هست. من وارد بحث راجع به طبقات متوسط نخواهم شد. بعضی از آنها سعی کرده اند که سادگی زندگی خود را حفظ کنند و برخی دیگر در جریان ترقی در دوره حکومت خارجیا بسر کشور سعی کرده اند که در عادات و لباس از اروپائیا تقلید کنند. البته بیشتر تائیکون های محلی و شاهزادگان بطور اقتضای آمیزی و لخرج هستند ولی هنگامیکه کشورهای مختلف آسیایی آزادی یافتند در آنجا يك طبقه متوسط جدیدی در حال پیدایش است که از سیاستمداران و اعضاء دولتی تشکیل شده است. کاملاً بطور واضح میتوان دید که مردان و زنانی که در اثر پیش آمد انقلابی و یا در نتیجه اینکه توانسته اند مقامی را که در دوران تسلط خارجیا داشته اند در حکومت ملی نیز حفظ کنند بقدرت رسیده اند کوشش میکنند مثل اروپائیا زندگی کرده در مورد خانه، اثاثیه، لباس و غذا و آداب و رسوم از آنها تقلید نمایند و بدین ترتیب برای خود اهمیت اجتماعی و سیاسی تحصیل کنند. بدین ترتیب مخارج زندگی گران میشود. هزینه زندگی اروپائی در محیط خود بسیار کمتر از آن میزانی است که سیاستمداران و بوروکرات های که کوشش می کنند مثل اروپائیا زندگی کنند خرج می کنند.

ژاپن تنها کشور آسیائی است که در آنجا سیاستمداران واعضا دولت میکوشند تادر خانه‌هایی که دویا سه یا ندرتا چهار اطاق داشته باشد زندگی کنند هنر زندگی و عادات ورسوم آنها طوری است که آنها میتوانند ازسه یاچهاراطاق طوری استفاده کنند کهما درهندوستان نمیتوانیم ازده یا ۲۰ اطاق بکنیم.

باستثنای ژاپنی‌ها در سرتاسر آسیا يك طبقه متوسط جدیدی ازسیاستمداران و بوروکراتها درحال پیدایشی است که باهزینه بسیار زیادی سلیقه‌وروش اروپائیها را تقلید می‌کنند واین مسئله خطرناک‌است زیرا باعث پیدایش همه‌گونه اختلال وعدم‌هم‌آهنگی درزندگی اجتماعی میشود .

من هیچکس را سراغ ندارم که بتواند ارتباط خودرا باطبقه متوسط قطع کند . دروضع حاضر هر دولت اعم از اینکه سوسیالیست یا کمونیست باشد یازژیم سرمایه‌داری یاهرسیستم دیگری داشته باشد مجبور است در کشور طبقه متوسط داشته باشد بنابراین بدون استعمال کلمات توخالی در باره ازین بردن طبقه متوسط خوب است روش‌آپنیها را در زندگی اقتصادی واجتناب از ولخرجی مورد توجه قرار دهیم . دهسال قبل حقوق نخست‌وزیر ژاپن یکهزار روپیه بود وحقوق هیچيك از کارکنان دولت از ۱۵۰ تا ۲۰۰ روپیه کمتر نبوده است حتی امروز نیز این وضع ادامه دارد .

در امریکا نیز که سرزمین نعمت وخوشبختی وفروانی است اختلاف وضع زندگی مردم کمتر ازهندوستان یاهر کشور آسیائی دیگر است. يك راننده لکوموتیور در امریکا بین ۷۰۰۰ تا ۸۰۰۰ دلار حقوق میگیرد در حالیکه رئیس يك مؤسسه بزرگ صنعتی اگر ۱۰۰۰۰ یا ۱۵۰۰۰ دلار حقوق بگیرد بسیار خوشبخت است. اختلاف زندگی مردم در آسیا بحدی زیاد است که بطور کلی میخواهم بگویم هر کشوری که فقیرتر باشد اختلاف سطح زندگی مردم در آنجا بیشتر است ودر هر کشوری که ثروتمندتر باشد مساوات بیشتری حکمفرماست. چنین بنظر میرسد که فقر و اختلاف طبقاتی بایکدیگر توأم هستند.

هفت یا هشت سال قبل دولت نیلند اعلامیه‌ای صادر کرد هر کس زلف خود رانچیده و صورت خودرا آرایش نکرده وماتیک استعمال نکرده باشد اجازه نخواهد داشت با ترن درجه اول مسافرت کند . این اعلامیه ای بود که زنانی را که آرایش نمی‌کردند تنبیه میکرد .

درژاپن نیز تمام زنان از شاهزاده خانم‌ها تا زنان طبقات پائین همه از لحاظ آرایش تقریباً یکسان هستند. یکی از مسائلی که من برای پیشرفت آسیا ضروری میدانم آن است که همزنان وكلفت‌ها از لحاظ وضع ظاهری یکسان باشند وپودر وآرایش که یکی از مشخصات طبقه متوسط جدید است باین موضوع کمک می‌کند. مردی که تفنگک را اختراع نمود ادعای بزرگی کرد وآن این بود که گفت او بین مردی که قد او شش پا است با کسی که قدش پنج پا است تساوی برقرار کرده است. من تعجب میکنم که ادعای او صورت حقیقت یافته بانه بعضی کشورها و بعضی مردم توانسته‌اند بمب اتمی بدست آورند و بعضی‌ها هنوز در مرحله‌ای هستند که اسلحه آنها تفنگک و رولور است . ممکن است کسی هم ادعا کند که پودر وماتیک در اروپا و امریکا و همچنین در بعضی از قسمتهای آسیا بین زنان طبقات مختلف از لحاظ وضع ظاهر تساوی ایجاد کرده است. ولی در این مورد تفاوت زیادی

میتواند وجود داشته باشد و در صورتیکه مستلزم هزینه زیاد باشد مانند تهیه بمب‌آبی بجای رولور است. اگر روش‌های جدید طبقه متوسط جدید مستلزم هزینه زیاد نباشد کمی تجربه در این مورد اشکال وزیانی ندارد.

محیط ترور

آخرین نقطه ضعف بزرگ آسیا سیاست‌هایی است که مربوط به آدم‌کشی و حکومت ترور است. هیچ معلوم نیست که چه موقع فردی ترور خواهد شد، اتوبوسی آتش زده میشود. بعضی احزاب و دسته‌های شورش طلب قانون را بدست گرفته و کوشش می‌کنند تا حکومت را بوسیله اسلحه ساقط نمایند. در سرتاسر آسیا این وضع وجود دارد. در چهل یا پنجاه سال گذشته در اروپای غربی و آمریکا تعداد معدودی آدم‌کشی و قیام بر علیه حکومت وجود داشته است ولی در هر کشور آسیائی انواع ترور سیاسی و شورش مسلحانه باقیام بر علیه حکومت پی‌درپی صورت می‌گیرد. هیچک از کشورهای آسیائی تا زمانی که وضع آن در اثر این قبیل شورش‌های داخلی آشفته است نمی‌تواند پیشرفت کند و وضع خود را بهبود بخشد و نیز احزاب سیاسی که دولتهای خود را بوسیله اقدامات تروریستی و خرابکاری ساقط و از بین بردارند. در برمه یک حزب تجزیه طلب، که عقیده دارد کارنها باید حکومت جداگانه‌ای داشته باشند و همچنین کمونیستهای برمه که آرزو دارند نوع بخصوصی از حکومت را بر سر کار آورند به شورشهای مسلحانه دست زده‌اند. کارنها و کمونیستهای برمه در یک موقع جنگ شدیدی را بر علیه جمهوری برمه ایجاد کردند که مدت سه سال بطول انجامید. نظیر آن، حزب دارالاسلام اندونزی که بر علیه جمهوری اندونزی اسلحه بدست گرفته و در همان موقع کمونیستهای اندونزی نیز بر علیه جمهوری اندونزی شورش کردند. در سرتاسر آسیا سیاست آدم‌کشی و حکومت ترور رواج دارد. دول آسیائی بیش از هر دولت دیگر مایل هستند که مخالفین خود را بطور غیر قانونی و بیرحمانه و بدون توجه بهر قانون دموکراسی از پای در آورند. همچنین احزاب سیاسی آسیا چه احزاب مذهبی و چه کمونیست همیشه حاضرند بر ضد و بر علیه دولتها و جمهوریهای کشور خود به شورشهای مسلحانه دست بزنند.

من باید یک موضوع ناراحت کننده‌ای را در این مورد خاطر نشان کنم، عده کمی از مردم آسیا متوجه عاقبت و نتیجه این اعمال نابجا هستند. آسیائیه‌ها تاحدی فاسد شده‌اند که نمی‌توانند جهات وسیع تر یک واقعه را مورد توجه قرار دهند و نظر خود را به نتایج کوچکتری که زود بدست می‌آید محدود می‌کنند. در اثر داشتن تعصب و نفرت با علاقه در مورد زبان، مذهب، فرقه یا نژاد احساسات آنجا بجای خراب شده که اقدام بسیار زشت ممکن است مورد پسند آنها باشد و اگر عملی مختصر لطمه‌ای به منافع شخصی کسی بزند موجب نارضایتی اوست. با وجود اینگونه احساسات و طرز تفکر هیچگونه امیدی برای آسیا وجود ندارد. تنها هنگامی میتوان امیدوار بود که توده‌های مردم آسیا درک کنند که اقدامات خلافی که پایه‌های زندگی را خراب کرده و مانع ترقی است ناپستی موجب تحریک و تعصبانی شود که بتواند پایه تحریکات سیاسی قرار گیرد.

بیماریهای آسیا

بیماریهای عمده آسیا را که آسیا از آنها رنج میبرد میتوان بدین ترتیب شمرد:

- ۱ - وجود و رشد سیاست‌های مربوط به مذهب، فرقه یا نژاد.
 - ۲ - غلبه بردولتها بوسیله اعمال زور یا ترور و اتخاذ سیاست‌های مخالف بوسیله شورش مسلحانه یا آدم‌کشی.
 - ۳ - پیدایش يك طبقه متوسط جدید ازبورد کراتها و سیاستمدارانی که دارای عادات و سلیقه‌های اروپائی پرهزینه میباشد.
 - ۴ - حکومت بی‌چون و چرای جمله پردازان و صحنه سازهائی که عملاً کاری از آنها ساخته نیست.
 - ۵ - عدم وجود فلسفه اجتماعی و سیاست‌ها و برنامه‌های جامع.
- بیماری پنجم ریشه اساسی دویماری قبلی است و همچنین موجب تقویت سیاست‌های مذهبی و ترورستی میباشد.
- بنابراین برای غلبه براین بحران فکری آسیائی و پایه گذاری يك فلسفه صحیح اجتماعی آگاهی ازجریانات سیاسی و روشهای آنها ضروری است.

نیروهای سیاسی آسیا

نیروهای سیاسی عمده آسیا و سرتاسر دنیا عبارتند از قوای سرمایه داری و فتوالیسم قوای کمونیست و نیروهای سوسیالیست. این سه نیروهای عمده جهان را تشکیل میدهند آسیا دارای نیروی چهارمی است و آن نیروی سیاست‌های مذهبی و نژادی است که در اروپا و آمریکا ازین رفته است. علاوه براین سه نیرو و سیاست‌های همراه مذهبی و نژادی عده زیادی از مردم عقیده پیدا کرده اند که تمام سیاست‌ها توخالی و بی‌معنی است زیرا يك حزب سیاسی کار خود را با شعارهای عالی برابری و آزادی شروع می‌کند ولی اقدامات آن به نوعی از ظلم و عدم تساوی ختم میشود. نحوه این طرز تفکر در آسیا و اروپا و آمریکا یکسان نیست. در آسیا شك و عدم اعتماد زائیده ناراضی و ناراحتی و خشم است و از آنجا پیدا شده است که بعضی از کسانی که کاملاً مورد اعتماد بوده‌اند خیانت کرده و با اقدامات فاشیست دست زده‌اند همچنین در اثر عقیده باینکه مردان و زنانی که در احزاب سیاسی فعالیت می‌کنند صرف نظر از آنکه در چه حزبی هستند برای تأمین منافع شخصی خود از ارتکاب خیانت روگردان نیستند. این يك نوع احساسات و طرز فکر آسیائی است. اما روحیه و احساسات اروپائی و آمریکائی طور دیگری است. چنین بنظر میرسد که آنها عقیده دارند که با وجود کوشش‌های زیادی که زنان و مردان برای اصلاح امور اجتماع بکار می‌برند و با وجود آنکه آنها صلاحیت انجام وظایف مربوطه را دارند درزندگی، بعضی موانع و مشکلاتی وجود دارد که مانع از این است که ایده آلهای آنها بمرحله عمل درآید. این شکا که باینکه نیستند بلکه دیر باورانی هستند که همیشه در هر جنبش و اقدام دسته جمعی شرکت میکنند اما لبخندی حاکی از نومیدی بر لب دارند. آنها میدانند که کلیساها و قصرها به‌دیرخانه‌ها تبدیل شده‌است اما علاقه بآزادی هنوز در آنها وجود دارد. برای مبارزه با بدبینی آسیائی که زائیده خیانت است احزاب بایستی چه در دوران مخالفت با حکومت و چه در زمان حکومت خود با اقدامات مثبت و مفیدی دست بزنند. در عین حال جوانان آسیا بایستی این طرز تفکر دنیائی را درك کنند که مخالفت بی‌پایه بر علیه کلیساها و قصرها توأم با علاقه باینکه این‌ها به‌دیرخانه‌ها

تبدیل بشوند برای بشریت کاملاً صحیح نمی‌باشد. حتی بعد از آنکه آخرین پادشاه از بین رفت و روده‌های آخرین کشیش با آخرین سرمایه‌دار و آخرین مالک بیرون ریخته شد انسان آزاد نخواهد بود.

اولین آزمایش در مورد سه ایده الوژی عمده که در آسیا نفوذ دارند نظر آنها نسبت به تعصب تجزیه طلبی است. در چهار سال گذشته کمونیستها و کسانی که طرفدار استقلال داخلی قسمتهای مختلف کشور هستند در یک زمان بر علیه جمهوریهایی بر موند و تری شورش کرده‌اند. وقایع چهار سال گذشته آسیا نشان می‌دهد که مرجعین مذهبی و کمونیست در یک موقع بر علیه کشورهای خود دست بشورش می‌زنند تا نقشه‌های شوم خود را اجرا کنند. کمونیسم اجتماع فعلی را بکلی خراب و ظالم میدانند می‌خواهد آنرا خراب کند بسا بر این هر کس طالب خراب کردن جامعه است آنها کمک او را استقبال می‌کنند بخصوص هنگامی که یک حالت هرج و مرج بکمونیستها امکان بدهد که هدفهای خود را تعقیب و به مرحله اجرا گذارند. بدین ترتیب برمه و اندونزی دو همسایه بزرگ هندوستان که هندوستان میتواند از آنها انتظار داشته باشد که نه تنها برای تجدید ساختمان آسیا بلکه در ساختمان دنیای بهتری سهم بزرگی داشته باشند. در چهار سال گذشته نمونه‌های زنده‌ای از اتحاد دوستانه‌ای که آگاهانه یا غیر آگاهانه، بین مرجعین کمونیست و استقلال طلبان محلی که سعی کرده‌اند ایالت خود را تجزیه کنند وجود داشته است. داشتن این عقیده که کمونیسم میتواند به تعصب مذهبی خاتمه بخشد مستلزم آن است که عمداً آنچه در آسیای جنوبی اتفاق افتاده نادیده گرفته شود.

کسی که وارد حزب کمونیست شد به حوادثی که جریان دارد اعتنا نمی‌کند زیرا چشم‌های او به هدف نهائی دوخته شده است اگر گفته شود جریانی که او طرفدار آنست موافق با تعصبات مذهبی و فرقه‌ای است و از این تعصبات استفاده می‌کند ممکن است برای او تعجب‌آور باشد.

برای یک نفر محقق بی‌غرض که نمی‌تواند به پیروزی کمونیسم اطمینان داشته باشد و در عین حال به جریانات تاریخی بطور کلی نیز توجه دارد همکاری و توافق کمونیسم با تعصب تجزیه طلبی لااقل در جنوب آسیا و نتایج فلاکت آور آن کاملاً واضح و آشکار است.

اتحاد سرمایه‌داری با مذهب

با توجه نسبت به فروش سرمایه‌داری نسبت به ارتجاع مذهبی هر کس میدانند که مردان متظاهری خدا و مردان ثروت خیلی باسانی متحد میشوند و اگر هر کدام مورد حمله قرار قرار گیرند دیگری برای خلاصی اومی‌شاید. هرگاه نیروی ضد سرمایه‌داری در کشور بمبارزه برخیزد، و اکنون این وضع در تمام آسیا وجود دارد، سرمایه‌داری در کمک گرفتن از تجزیه طلبی مذهبی یا تئواری عجله نمی‌کند و ترجیح می‌دهد که در صورت امکان از یک جریان غیر روحانی و یک حزب ناسیونالیستی استفاده کند. سرمایه‌داران هنگامی که حکومتشان مورد تهدید قرار گیرد کمتر از کمونیستها با تجزیه طلبان همکاری و از آنها کمک می‌گیرند. اما در هر حال روش زندگی و طرز تفکر آنها طوری است که نمی‌توانند تجزیه طلبی را از جریان سیاسی آسیا محو کنند اینک دسته‌های

سیاسی جنوب آسیا که کم و بیش مانند سرمایه‌داران نسبت به این جریان کم‌اعتنا بوده یا اینکه تعصب ملی را در این مورد دخالت می‌دهند بسیار زبان‌پخش است. آسیای جنوبی و غربی مشتمل بر ۱۲ کشور است که مذاهب اصلی آنان متفاوت است و با یکدیگر همسایه هستند. این ناحیه فقیرترین نقطه جهان است و همچنین در این قسمت از جهان جنگ و نزاع مذهبی موجب آن شده است که مناسبات همسایگی آن کشور ها نیز خوب نباشد.

مسئله هندوپاکستان تنها يك موضوع داخلی هندو، و مسلمان نیست که فقط مربوط به هندوستان و پاکستان باشد و تنها مربوط به يك موضوع مناسبات دو همسایه نمی‌باشد بلکه این اختلاف در روابط تمام کشورهای جنوبی و غربی آسیا از قبیل اندونزی برمه و هند و پاکستان و ایران و سوریه و غیره با یکدیگر و در مجموع این ارتباطات موثر است. سرمایه‌داری قادر نیست که يك سیاست عمومی آسیائی بر علیه تعصب نژادی، مذهبی و زبانی اتخاذ کند این موضوع موجب آنست که تمام کشورهای آسیای جنوبی و غربی دچار ضعف باشند و به‌جبهه آنلانتیک و اردوگاه شوروی امکان می‌دهد که از این جریان استفاده کنند. بیشتر سیاستمداران آسیائی که بقدرت رسیده‌اند یا نزدیک آن هستند مایلند در کنار جریان اختلاف بین پاکستان و هندوستان قرار گیرند بدین عنوان که اگر آنها از یکطرف طرفداری کنند طرف دیگر از آنان ناراضی خواهد شد. همچنین سیاستمداران هندی اغلب در يك مسئله مربوط به آسیا دخالت نمی‌کنند و قصد آنان همان است که رنجش یا ناراضیتی بر علیه آنها ایجاد نشود. اگر تمام ممالک آسیائی بهمین ترتیب رفتار کنند و با کونه نظری مصالح ملی مربوط بخود را در نظر بگیرند و اینطور فکر کنند که چون نباید هیچیک از طرفین مبارزه را از خود برنجانند بایستی از دخالت و اظهار نظر خودداری کنند اقدام آنها موجب تشویق و جسارت تجزیه طلبان و روشهای تعصب آمیز خواهد شد تا نفوذ خود را بر افکار آسیائیها حفظ کنند. آسیائیها باید متجداً صحنه کشورهای خود را از نفوذ سیاستهای مربوط به تعصبات نژادی، مذهبی و زبان‌پاک کنند.

من متأسفم که اضافه کنم بعضی از سوسیالیستهای آسیا این طرز تفکر سرمایه‌داری یعنی عقیده به لزوم حفظ آرامش را دارند. من پیشنهاد نمی‌کنم که دولتهای آسیائی باید در آمو داخلی کشور. های همسایه دخالت کنند بلکه بنظر من سیاستمداران آسیائی و احزاب سیاسی بایستی بنحو ممکن متحد شوند و ترتیبی بدهند که در این مورد دخالت و اظهار نظر کرده بر علیه نیروهای مربوط به تعصبات مبارزه نمایند.

((جدائی))

هنگامیکه انسان در زیر آن درختانی که هنوز چند برك طلائی رنگ بشاخه هایشان آویخته راه میرود و رایحه برگهای قهوه ای رنگ و خشکی که در زیر پایش خرد میشوند مخلوط با بوی تند و درعین حال خوش آیند برگهای سوخته که در فضا منتشر شود بمشامش میرسد و خش خش پای سگش بروی « قبرستان برگها » از پشت سر او را تعقیب میکند ، در چنین موقعی مشاهده زیبائی طبیعت و پرتو رنگ پریده آفتاب و حزن و اندوهیکه بر همه چیز مستولی شده فوق تحمل اوست اینها همه تجسم زنده اشباحی است که گاهگاه حتی بسراغ ارواح معقول و معتدل نیز میرود و از آنها میپرسد : « مرك ! بعد از آن ؟ »

درك چنین روزی هیچ پناهگاه و نقطه اتکائی برای انسان متصور نیست ، دلبستگی بدنیای فانی بی معنی جلوه میکند ، حتی تشخیص و تمیز بین کامرانی و ناکامی محال مینماید زیرا در پیشگاه آن برگهای پژمرده و بیجان که صدای خش خش آنها لاینقطع شنیده میشود لذات ورنجهای جسمانی دارائی و بینوائی مانند خواهران دوقلو بایکدیگر توأم اند پرتو رنگ پریده شمع حیات میلرزد در برابر تقدیر تسلیم میشود و در دل تاریکیها فرو میرود .

درك چنین روزی فضای آسمان بزرگترین منبع تسلی و آرامش است زیرا با اینکه انسان احساس میکند که این گنبد کبود هرگز شکافی نمیخورد تا نگاهوی از شکاف آن آنقدر بالا برود که بقله ابدیت برسد باز هم رفیع و گشاده و فنا ناپذیر است کوئی از انفاس ارواحی که برگهای پژمرده و اجساد آدمیان را ترك کرده اند ، تشکیل یافته است !

درك چنین روزی که کوئی عشق مانند پرندۀ ای عاجز و مایوس پر و بال میزند خویست که انسان آرام و بیحرکت بایستد و مدتها با آسمان نگاه کند ... در آن موقع شاید برای چند لحظه رایحه ای که او را از همه طرف احاطه کرده و خش خشی که او را همهجا دنبال میکند دست از او بردارند زیرا مثل اینکه در آن ارتفاعات همای هم آهنکی و آرامش محض با بالهای خود سایه افکنده است .

در چنین روزی بود که من در باغهای کسنیگتون جدائی دو موجود دینورا را چشم دیدم ... آنان در کنار یکدیگر در مغرب نیمه تاریکی که از دو طرف بادرختان شاه بلوط احاطه

شده بود و از مقابل مقبره اسپك گذشته با سترسرتیان منتهی میشد ، نشسته بودند .
 یکی از آندو مردی بلند قد و چهارشانه بود که ریش کوتاهی داشت و
 دیگری دختری سفید و ظریف - ایندو بهیچوجه افرادی جالب توجه نبودند مرد
 نمونه ای از کاسبهای عادی و دخترهم لابد معلم سرخانه بود و چنان بیحرکت بودند
 و بقدری آهسته صحبت میکردند که من بکلی وجودشانرا فراموش کرده بودم زیرا درچنان
 روزی میزان دلستگی و توجه بهم نوع خیلی کم است .

ولی ناگهان متوجه شدم که آنها از جای خود برخاسته و بدون آنکه بحضور
 من اهمیتی بدهند درپناه تنه درخت شاه بلوطی ، که برگهای معدود و پهن آن مانند
 دستهای آدمی بطرف آفتاب رنگ پریده دراز شده بود ، در کنارهم ایستاده اند در نگاه
 آنها اثری بود که قلب انسان را بدر میآورد گوئی دراعماق چشمانشان پرتو حیات
 رو بخاموشی مینهاد و مانند برگهاییکه درشرف افتادن باشند بآرامی ، مرگ و نیستی
 را استقبال میکرد و هر دو بی آنکه اعتراف کنند میدانستند این جدائی همیشگی خواهد بود .
 - « لابد برای من نامه خواهی نوشت ؟ »

- « و وقتی که نزد تو مراجعت کردم... »

ولی این کلمات طوری ادا میشد که برای این دو قلب نومییدی که هر يك سعی
 میکرد دیگری را تسکین دهد بی معنی و پوچ جلوه میکرد ... از طرز صحبتشان معلوم
 میشد که زن و شوهر نبودند ولی از چگونگی نگاه و تماس دستهایشان هویدا بود که این
 جدائی مابین دو موجودیکه یکدیگر را میپرستیدند روی میداد زیرا از ساده ترین نگاه
 گرفته تا تماس دستهایشان يك دنیا شور و هیجان و ارتعاش میبارید .

دختر صلیب کوچکی بر سینه داشت و مرد درحین صحبت بی اراده آنها را در میان
 انگشتان کلفتش میچرخانید و زیر و رو میکرد و علاوه بر آن نوار باریکی از مخمل
 سرخ بدور گردنش بسته بود که هر وقت عاشقش دست بآن میزد درچشمان آبی کم رنگش
 که برنگ گل کتان بود برق مسرت میدرخشید ... صورتش را که با گونه های برجسته
 و کیسوان بورقیافه خارجیان کاملاً شباهت داشت و گوئی سفیدی و پیریدگی گل پژمرده ای
 را بعاریت گرفته بود ، بطرف او بلند میکرد و دستهایش با بیقراری با آستینهای او
 و در میرفت همان بیقراری که در صدای تند و سریع او نیز که با لهجه خارجی نجوا
 میکرد مشهود بود .

اما تماشای انقباض و ارتعاش عضلات صورت آن مرد تنومند و چهارشانه خیلی
 شگفت آور بود گوئی کلیه خاطرات مشترك آندو تلاش میکردند که عضلات قوی او را
 بشکافند و راهی برای خود باز کنند .

لابد دست قضا و قدر آنها را که هنوز در مرحله بحران و شور و هیجان عواطف بودند
 از یکدیگر جدا میکرد ! یا اینکه اینهم یکی از آن حوادث رقت باری بود
که در آن عشق پایمال دو عامل همزاد و بیرحم یعنی پول و شهرت میشد
 در آن چهره هائی که کاملاً یکدیگر نزدیک شده بود ، سختی میشد فهمید که

کدامیک از این دو احساس قویتر بود احساس رحم و دلسوزی نسبت بخود و یا شفت و
 همدردی نسبت بمحبوبی که بزودی تنها میماند و از سهم ناچیزی که ابدیت باو تخصیص
 داده بود محروم میگردد آنگاه بی آنکه باطراف توجه کنند تا میداد بیننده ای باشد
 یکدیگر را در آغوش گرفتند - آنها میدانستند که در معبر عمومی یا ایستگاه راه آهن

چنین کاری امکان ندارد ولی در اینجا سایه درختانی که بخوبی بمعنای فراق واقف بودند بدون هیچ مزاحمتی، بجز وجود بی‌اهمیت يك ناشناس و يك سگ پشم آلودی که باد ماغ سیاه و درازش بر گهای پژمرده راز بر ورو می‌کرد می‌توانستند یکبار دیگر همه چیز را فراموش کنند. ماجرای آنها هر چه بود و هر قدر از نظر جهانیان بی‌اهمیت و مبتذل جلوه می‌کرد ولیکن طوری آندو یکدیگر را در آغوش گرفته بودند و منتهای عشق و دلباختگی، ولی عشقی را که در شرف مرگ بود، نشان میدادند که مظهری از آن روز فانی پائیز بنظر میرسیدند، روزی که در آن همه چیز عاشق جلوه می‌کرد و در عین حال ناکام میماند و بیدار نیستی رهسپار میشد ... در تمام آن باغها هیچ مجسمه ای بسکون و بیحرکتی آیندو هیکل تیره و رقت انگیز، که در آغوش هم فرو رفته بودند و در آخرین لحظه میکوشیدند که در زیر فشار لبهایشان غم و اندوه را درهم شکنند یافت نمیشد.

ولی بعد از آن بوسه چه پیش می‌آمد؟ آیا آنها جرأت آنرا داشتند که از همدیگر جدا شوند و هر يك راه جداگانه ای در پیش گیرند در حالیکه قلبشان از برگهای پراکنده و رنگ و رو رفته احاطه شده و در فضای اینجا معلق باشد و در عوض يك ظنن دائمی از خش خش برگهای خشک در حفره خالی دلشان، برای آنها یادگار بماند؟

آنها فاقد چنان جرأتی بودند - هر دو با بازوان آویخته و سست باهم برآه افتادند در حالیکه مرد سعی می‌کرد خونسردی خود را حفظ کند و دختر هم بآرامی اشک میریخت، هر قدر بدر بزرگ نزدیک میشدند از سرعت قدمهایشان کاسته میشد تا اینکه آخر از آن نیز گذشتند و ساکت و خاموش در کنار پیاده رو ایستادند و چنانکه گوئی واقعاً قلبشان را در فضای باغ بجا گذاشته اند تا همیشه در زیر درختان آنجا سرگردان بماند، بدون اینکه بهم نزدیک شوند فقط بایک نگاه طولانی و رقت انگیز از یکدیگر جدا شدند. آسمان تغییر کرده بود - گرچه هنوز رفیع و با عظمت بنظر میرسید ولی برنگ خاکستری بال کبوتران درآمده بود و خورشید در پس ابرهایی که هنوز اشک نمیریختند از نظر پنهان شده بود، باد سردی که پیغام ناپسندی همراه داشت برخاسته بود و وقتی برگی از شاخه‌ای جدا میگشت مدتی از فضا میچرخید و میلرزید و سپس بروی زمین میافتاد ... مردم بسرعت قدمهایشان میافزودند زیرا باد حاکی از خبرهایی بود که میل شنیدنش را نداشتند و پرنده‌گان کوچکی که بروی شاخه های عریان بزمخت موازنه خود را حفظ میکردند چنان خاموش بودند که انسان در سعادت و شادکامی آنها تردید میکرد.

در آن معبری که از درختهای شاه بلوط احاطه شده بود من سعی می‌کردم - مکانی را که آندو قلب در آن بجا مانده بود پیدا کنم ولی آن مکان دستخوش وزش باد شده و در فضای وسیع و تیره ناپدید گشته بود با همه اینها من بوجود آنها اطمینان داشتم زیرا اشعه رنگ پریده آفتاب شاهد نقش ابدی آن بوسه بود و من بدنبال آن میگشتم و در این روزی که کوئی روز مرگ عشق بود در جستجوی حرارت دلپذیر آن بودم ...

وقتی که از یافتن آن مأیوس شدم آهسته بطرف خانه براه افتادم در حالیکه در اطرافم بوی نمناک برگها از بین میرفت و خش خش پای سگم که بروی قبرستان برگها آهسته راه میرفت، از پشت سر مرا تعقیب میکرد!

مدیر محترم مجله (نبرد زندگی)

از همان روزهای نخستین که مجله «نبرد زندگی» در میان مطبوعات تهران ظاهر شد اینجانب خود را یکی از علاقه‌مندان آن یافتم و چون تنها مجله‌ای بود که مسائل مبتلا به فکری و اجتماعی من و هزاران نفر از جوانان ایرانی را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار میداد آن را بهترین و ارزنده‌ترین نشریه‌های فعلی تشخیص دادم و از این لحاظ که سعادت انجام این کار مفید و خدمت بمیهن نصیب شما و هیئت تحریریه مجله نبرد زندگی شده است صمیمانه تبریک میگویم. علاقه من بآن مجله از نظر هدفی است که انتخاب کرده‌اید ولی از نظر عقاید و بسیاری از مطالب و نظریات منتشره در آن مجله نمیتوانم موافق باشم و امیدوارم در راه پرافتخاری که در پیش دارید هر چه بیشتر و زودتر پیروزی‌هایی نصیبتان گردد.

از طرفی يك نشریه وقتی مرفی است که مورد انتقاد قرار گیرد و عقاید مخالفین را هم مورد توجه قرار دهد و اجازه بیان عقیده بآنها بدهد و خود در تفسیر مطلبی بیکه‌تاز نباشد.

۱ - من و شما و همه جوانان این کشور کم و بیش از تبلیغات توده‌ایها و با حزب کمونیست ایران اطلاع داریم و اگر دروغ نگوئیم مدتی هم در دستگاه آنها و کنار آنها مبارزه کرده‌ایم. شما ادعا میکنید که احزاب کمونیست و طرفداران آن در جهان و حزب توده ایران در ایران مخالف آزادی عقیده هستند و در دولتهایی که تشکیل داده‌اند (مثلا بلوک شرق بقول شما) امکان رشد نهضت‌های مخالف وجود ندارد و رأی عمومی اهرمی برای تغییرات و تحولات در دستگاه‌های اداری و رهبری کشور های نامبرده نیست و نیز طبق اظهار شما همان‌ها که در کشورشان حزب مخالفی وجود ندارد و یا دارد و خلع سلاح شده است مرتب علیه مخالفین رژیم و عقیده خود کوس رسوائی میزنند و این را از عیب‌های بزرگ کمونیست‌ها و بلوک شرق در مقابل دول غربی میدانید و آنوقت:

در جائیکه دولت... ایران و دستگاه انتظامیش هیچگونه آزادی عقیده و حتی امکان دفاع از خود را از دستجات توده ای سلب کرده و هزاران نفر از اعضاء آن را بزندنان افکنده و صد ها نفرشان را بدسائس گوناگون نابود کرده است آیا شایسته است شما که خود را آگاه و دیگران را منحرف میدانید در چنین شرایطی اینطور بآنان بتازید.

۲- من و امثال من این ایرادهایی را که شما بحزب توده ایران و احزاب کمونیست جهان میگیرید و انتقادات و تفسیر های مخالفت آمیز را که از دولت اتحاد شوروی و همگامانش مینمائید تازه نخوانده‌ایم، همانوقت که نهضت ملی ایران در اوج قدرت خود

و و توده‌ایها در تبلیغات خود کم و بیش آزادی داشتند و هر نوع اعتراضی را جواب میدادند. همه این ایرادها را از طرف حزب زحمتکشان ملت ایران «نیروی سوم برهبری آقای ملکی و سایر دستجات مخالف توده شنیدیم و پرسیدیم و جواب کافی یا نا کافی داده شده و عقیده خود را همان روزها انتخاب کردیم. ولی امروزه که امکان دفاع از عقاید برای حزب توده ایران نیست حمله و انتقاد با اصطلاح علمی و تئوریک شما چه اثری خواهد داشت. مسلماً میدانید. کسانی که با نظریات کمونیستی آشنا هستند و با خواندن انتقادات و ایرادات شما بحقایق پی میبرند فکر نمیکنند. چرا هنگامیکه دسته‌ای از نظر امکانات تبلیغاتی و فعالیت و اظهار عقیده خلع سلاح شده و اعضای آن در سیاه چالهای زندان بسر میبرند شما علیه آنان میتازید. آیا این توهم ایجاد نمیشود که آنها آگاه‌ترند و منحرف نیستند و نظر خیانت ندارند. زیرا در غیابشان انتقاد میکنید و افکارشان را میکویید. تمام شماره‌های مجله «نبرد زندگی» که تا کید میکنم مخصوصاً مورد علاقه اینجانب است پس است از حملات و اعتراضات تئوریک بر حزب توده ایران و احزاب کمونیست ممالک دیگر. و این برخلاف جوانمردی است و بامنطق و طرز تفکر شما هم موافق نیست.

۳ - با انتشارات مقالات مختلف و جزوه اردو گاه سوم و مسائل جهانی ادعا کرده‌اید که از حامیان گروه سوم و بی طرفی مثبت هستید و در حال حاضر نهرو و عبدالناصر و احیاناً ملک سعود را از رهبران نامورو مظهر بلوک سوم میدانید. آنوقت خریدن اسلحه را از چکواسلواکی برای مصر و عبدالناصر انحراف از اصول «همزیستی مسالمت آمیز» و برای چکواسلواکی - و بقول شما شوروی هم - انحراف از اصول مارکسیسم میدانید. مصری که وجود خود را بدون الحاق یکی از بلوک به طرف شناسانیده و وجهه و احترام بین المللی برای خود کسب کرده است وقتی که برای دفاع از مرزهای خود در حال تجاوزات اسرائیل دولتی که طبق اعتراضات امپریالیستها مخصوصاً برای ارباب ملت‌های عرب و تحت تسلط در آوردن آنها بوسیله انگلیس و آمریکا ایجاد شده است - محتاج بخريد اسلحه است و برای اظهار حسن نیت خود و اینکه با هیچ بلوکی دشمنی ندارد - بپردوی آنها پیشنهاد خرید اسلحه میدهد و دولتهای غربی دادن اسلحه را منسوط بقبول شرایطی مینمایند که برای استقلال مصر و انقلابیون آن کشور موهن و مضر است ولی کشور چکواسلواکی بدون تحمیل شرایط موهن اسلحه میگرفت خیانت بملت مصر نبود؟

درست است که در پشت مبادله کالا مناسبات اجتماعی نهفته است ولی از چه کسی؟ جواب این سؤال را خود ناصر میدهد او میگوید «ما برای خرید اسلحه اول بشورهای امریکا و انگلستان و حتی بفرانسه مراجعه کردیم، ولی تحویل آن را موکول بقبول شرایطی از طرف ما کردند و این شرایط نمیتوانست مورد قبول ملت مصر باشد» یعنی در پشت مبادله اسلحه با کشور های غرب مناسبات تنگین اجتماعی نهفته بوده است ولی دولت چکواسلواکی هیچوقت فروش اسلحه را با شرایطی بمصر تحمیل نکرده است.

و آنکھی این چه صرازی است که شما به تبعیت از استعمارگران امریکائی و انگلیسی و فرانسوی در موضوع خرید اسلحه مصر از چکواسلواکی پای شوروی را بمیان میکشید - دولت نخواستہ - دودولت مستقل یعنی مصر و چکواسلواکی باهم معامله کرده اند آنهم در ازاء پول نه بلاعوض - ربطی بشوروی ندارد.

اما مگر نمیدانید که دولت امریکا و انگلستان و سایر دولتهای استعماری اسلحه خیلی پیش از آنکه مصر بایول خریده است با اسرائیل تحویل داده‌اند - آیا در اولین زدو خوردی که بعد از ختم جنگ فلسطین و اعراب رخداد و در ناحیه غزه عده‌ای از سربازان مصری کشته شدند حمله از چه کسی بود. آیا مصر حمله کرد و یا اسرائیل - آنوقت قبل از خرید اسلحه از طرف مصر مگر آمریکا و انگلستان با اسرائیل کمک نظامی نکرده‌اند حقیقت اینست که دولت‌های استعماری غرب برای اینکه دولت جوان و ملی مصر را وادار بتمکین نمایند و او را بدسته‌بندیهایی نظامی که برضد اتحاد شوروی تشکیل شده‌اند بکشاند اسرائیل را بحمله وادار کردند ولی تقویت ارتش مصر بوسیله خرید اسلحه نه تنها انحرافی برای عبدالناصر نیست بلکه بزرگترین خدمتی است که بملت خود کرده‌است. و آیا کمک نظامی آمریکا و انگلیس بممالک عضویمان بغداد غیر از سودای مرگ است و آیا امثال رادفورد ها و تامپلر ها را که بکشور های خاورمیانه مسافرت کردند جز سوداگر مرگ نام دیگری میتوان برایشان گذارد .

۴ - من که باور نمیکنم شما - شمائیکه مجله نبرد زندگی را منتشر میکنید باین موضوع توجهی نداشته باشد - و کم کم این فکر برای من ایجاد میشود که گویاشما هدفتان فقط مبارزه با کمونیسم در جهان و با حزب توده در ایران میباشد والا اگر خود حرفی دارید - مسلکی بهتر دارید - آگاه‌ترید و بمقتضیات زمان بهتر آشنا هستید - راه حل و مسلک خود را پیشنهاد کنید و بدون اینکه درغیاب دسته ای بآنها بتازید بفکر راهنمایی جوانان گمراه باشید .

در خاتمه امیدوارم نظریات بی‌شائبه اینجانب را با نظر دشمنی و کینه ننگرید و کماکان اینجانب را از علاقه‌مندان خود و مجله نبرد زندگی بدانید.
(امضاء)

✽✽✽

جواب نبرد زندگی بنامه وارده

حزب توده هنوز از لحاظ تئوریک خلع سلاح نشده -

حزب توده «ایران» ؟ - اعراب و اسرائیل و خرید اسلحه از چکسلواکی
راه و مسلک ما

آزادی نباید امنیت اجتماعی و استقلال و تمامیت را دچار مخاطره کند:

در جواب قسمت اول این نامه باید خاطر نشان ساخت که اگر ما طرفدار آزادی عقائد و مسلک‌ها هستیم ، این آزادی باین معنی نیست که عمال يك کشور اجنبی آزادی عمل داشته باشند که فکر جوانان و بهترین افراد این کشور را بنام يك مکتب مترقی فریفته و بنام بشردوستی استقلال و تمامیت و هر نوع آزادیهای انفرادی و دسته‌جمعی را فدا کنند همانطور که خوانندگان این مجله می‌دانند ، دولت شوروی را بزرگترین قدرت متجاوز دنیا میدانیم که با مؤثرترین اسلحه قرن یعنی اسلحه ایدئولوژیک مجهز است و قادر است با استفاده از بهترین نیروهای هر ملت ، ملیت و تمام آزادیهای آنانرا محو نابود کند . حالا نویسنده نامه و افراد مشابه ایشان بما بگویند «در صورتیکه عقائد مادر باره شوروی و آلت

بالا اراده بودن سران توده در دست آنها صحیح باشد باز هم لازم است که ما سکوت کنیم» و با اینکه در عقائد مذکور ما تردید دارند، در صورت داشتن تردید در صحت این عقائد ما حاضریم شواهد و امثله بیشتر برای روشن شدن ذهن آنان ذکر کنیم. البته ما با روش قلع و قمع مخصوص توده‌ایها که طرفدارانی دارد و عمل میشود موافق نمیشیم زیرا این نوع قلع و قمع صرف نظر از اینکه با اصول متخذ ما وفق نمیدهد، در عین حال برای توده‌ایها زمینه‌ای ایجاد می‌کند که با شهید نمائی بتوانند تمایلات نوینی را جلب و خیانت‌های گذشته خود را روپوشی کرده و بدست فراموشی سپارند. ایرادی که به رژیم شوروی وارد است این نیست که چرا عمال بیگانه را قلع و قمع میکند، بلکه نقص آن رژیم در این است که حتی در داخله یک حزب واحد، انتقاد درباره خط مشی‌ها مجاز نیست، و داشتن یک اختلاف سلیقه منجر باین می‌شود که آن عضو و یا عناصر بعنوان پست‌ترین عامل امپریالیسم متهم و معدوم شوند. در تمام تاریخ گذشته و معاصر بشر حتی یک رژیم پیدا نخواهد کرد که با وسعت رژیم شوروی و با آن کمیت و کیفیت اداره کنندگان و حتی بانیان آن رژیم متهم و محکوم بخیان و نوکری دشمنان رژیم گردند. هر چند ما باروش خشن و قلع و قمع توده‌ایها موافق نمیشیم اما از روی آزمایشهای دوران پس از جنگ از صمیم قلب معتقدیم هر ملت مستقل و میهن دوست و نوع دوست که ریشه کمونیست‌های پیرو مسکورا قطع نکند با سر نوشت ملت خود و هر آنچه برای بشریت ارزش دارد بازی کرده است، و یقین داریم که نویسنده نامه و امثال او نیز پس از حوصله بیشتر و توجه به نشریات ما که حاکی از وقایع تاریخی خواهد بود باین حقیقت ایمان خواهند آورد. سرمقاله این شماره سعی و کوششی برای روشن کردن این حقیقت تاریخ معاصر است.

حزب توده هنوز از لحاظ تئوریک خلع سلاح نشده:

در قسمت دوم نویسنده نامه مدعی شده است که گویا ایشان توده‌ایها را شناخته‌اند و انتخاب خود را نیز کرده‌اند اما سرناپای نامه ایشان نشان میدهد که ایشان آنها را بهیچوجه آنطوریکه باید شناخته‌اند نویسنده نامه میگوید: «چرا هنگامیکه دسته‌ای از نظر امکانات تبلیغاتی و فعالیت و اظهار عقیده خلع سلاح شده شما علیه آنان میتازید آیا این توهم ایجاد نمیشود که آنها آگاه‌ترند و منحرف نیستند و نظر خیانت ندارند زیرا در غیابشان انتقاد میکنید و افکارشان را می‌گویید» نویسنده احساسات را جای منطق می‌گیرد و تصور میکند که محدودیت و زندان برای توده‌ایها حقانیت نیز به همراه می‌آورد. مابخصوص از سر نوشت بعضی از جوانان توده‌ای بی‌اندازه متأثر و متأسف هستیم اما این تأثر و تأسف ما ابداً موجب این نمیشود که حقانیتی برای آنان قائل باشیم. متأسفیم که آنها اینهمه زحمت و مرام‌رانه تنها در راه پرافتخاری نمیکشند، بلکه متأسفانه در راه خدمت یک کشور اجنبی و بضرر تمام طبقات ملت خود دچار آن بیلیات می‌گردند. برای اینکه چشم جوانان ما باز شود و در این سرآشویی سقوط بیشتر از این انرژی خود را از بین نبرند، باید یک مکتب جامعه شناسی آنها را بخود جلب کند. مجله نبرد زندگی در شناساندن این مکتب مساعی کامل خود را بکار برده و می‌برد. اما از یک طرف دیگر یکی از هدفهای مستمر و دائم کمونیستهای جهان مبارزه با این مکتب و لکه‌دار کردن آن بوده و هست. بنابراین در حالیکه ما برای معرفی و شناساندن سوسیالیسم دموکراتیک مساعی

خود را بکار می‌بریم از لحاظ تبلیغات کتبی و شفاهی مواجه با کمونیستها هستیم. در ضمن قضاوت در مسائل اجتماعی که دائماً خوانندگان ما می‌خواهند نظر ما را در این باره بدانند مواجه با کمونیستها و شوروی‌ها می‌باشیم. بنابراین چگونه ممکن است که از برخورد با آنان، به مناسبت اینکه عده‌ای از آنان در زندان هستند اجتناب شود. البته آنهائیکه مسائل اجتماعی را مانند امانور اسباب مشغولیت خود قرار داده‌اند بخوبی می‌توانند از موضوع کمونیستها صرف نظر کنند، اما هر انسان اجتماعی و با دسته و جمعیت و با مجله‌توریک که هدفش بوجود آوردن یک‌دکترین، یک‌مکتب اجتماعی - اقتصادی باشد خواهی نخواهی نمی‌تواند مکتب کمونیسم و شوروی را ندیده بگیرد:

ما نفهمیدیم که منطق نویسنده نامه درباره اینکه چون آنها در زندان هستند و در غیابشان ما از آنها انتقاد می‌کنیم چرا باید این «توهم را ایجاد کند، آنها آگاه‌ترند و منحرف نیستند و نظر خیانت ندارند» باین دلیل آنهائیکه در زندانهای شوروی و کشورهای تابعه اوستند هم باید منحرف نباشند و بالعکس کمونیستها منحرف هستند. در هر حال همه توده‌ایها هم در زندان نیستند و حتی آنهائیکه از ادارات برکنار شده بودند تقریباً خیلی کامل‌تر از دسته‌ها و جمعیت‌های غیر توده‌ای دوباره بر سر کار و فعالیت‌های سابقشان مراجعت کرده‌اند و بخوبی مشغول فعالیت و مشوب کردن افکار می‌باشند. در هر حال انتقاد توریک از مکتبی که بعضی از پیروان آن مکتب در زندان و تحت تعقیب باشند. هرگز نباید این توهم را ایجاد کند که آنها حق و انتقاد کنندگان آنان ناحق باشند. اما درباره اینکه «شماره‌های نبرد زندگی پر است از حملات و اعتراضات توریک بر حزب توده ایران و احزاب کمونیست ممالک دیگر و این برخلاف جوانمردی است و با طرز تفکر و منطق شما هم موافق نیست».

اینکه نویسنده نامه تصور فرموده‌اند که حزب توده خلع سلاح شده و امکانات بقدر کافی برای تبلیغات ندارد اشتباه محض است. اولاً بقول خود ایشان «من و شما و همه جوانان کشور کم و بیش از تبلیغات توده‌ایها و حزب کمونیست ایران اطلاع داریم و اگر دروغ نگوییم مدتی هم در دستگاه آنها و در کنار آنها مبارزه کرده‌ایم...» و همین مسئله نشان می‌دهد که آنها تبلیغات وسیع و شدید و عمیق کرده و حتی در ذهن آنهائی که بالاخره از حزب توده کناره‌گیری کرده‌اند و همچنین در ذهن آنهائیکه اصلاً وارد آن حزب نشده‌اند ولی از انتشارات وسیع آنان مطالعه کرده‌اند رسوبهای در ذهن خود دارند. پیش از اینکه مکتب اجتماعی ملیون در ایران بوجود آید و معرفی شود، توده‌ایها تبلیغات عظیم و بی‌سابقه ایجاد کرده‌اند که مساعی نبرد زندگی و امثال آن پس از آنکه سالها ادامه یابد از لحاظ حجم تبلیغاتی صدیک امکاناتی نخواهد بود که توده‌ایها از آن استفاده کرده‌اند و هم اکنون بفرض اینکه فعلاً هیچ وسیله‌ی نداشته باشند، از ثمرات آن برخوردارند.

در دنیای امروز هیچ مکتب یا دکترین اجتماعی باندازه فاشیسم از طرفی و کمونیسم از طرف دیگر معرفی نشده و معروفیت در اذهان و افکار پیدا نکرده است. علت آن اینست که مثلاً سوسیالیسم دموکراتیک در این مسئله ذینفع نبوده است که مکتب خود را برای اعمال نفوذ در کشورهای دیگر نشر دهد. اما کمونیستها و فاشیست‌ها مؤثرترین اسلحه مبارزه خود را اسلحه ایدئولوژیک قرار داده و در مواردی از این اسلحه بیشتر استفاده کرده‌اند تا از اسلحه ناربه. در تمام کتابخانه‌های ایران کتاب و یاز ساله تبلیغاتی

دربارهٔ احزاب سوسیال دموکرات اروپا و با سایر احزاب غیر کمونیست نمی‌بینید. اما تمام کتابخانه‌های بازاری و خصوصی و دستفروشیها پر از رسالات تبلیغاتی کمونیست‌هاست. حتی روزنامه‌های رسمی و قانونی امروز بجهانی که در اینجا از بحث دربارهٔ آن خودداری میشود پر از تبلیغات مؤثر و نافذ کمونیست‌هاست، در صورتیکه تبلیغات ضد کمونیستی ارتجاعی بوده و عملاً بنفع آنان تمام میشود. تنها مچله‌ای که از لحاظ ثوریک و از لحاظ افکار سوسیالیستی مترقی با اینهمهٔ انتشارات مخفی و علنی گذشته و حال که در اختیار کمونیست‌هاست، مبارزه میکند نبرد زندگی و انتشارات معدودی است که باید بمنزله سلف نبرد زندگی تلقی گردد صرف نظر از تبلیغات و امکاناتی که حزب توده مستقیم و به تنهایی انجام میدهد، مکتب کمونیسم حامیان متنفع و مقتدری دارد که جرأت یومیه اعم از اینکه موافق و یا مخالف آنها باشند بعنوان اخبار هم که شده آنها را منتشر می‌کنند اما مکتب سوسیالیسم دموکراتیک چون سیاست جهانی ندارد و در خیال توسعه طلبی نیست اخبار تبلیغاتی بنفع خود در جهان منتشر نمی‌کند فقط سرمایه‌داری غربی و سرمایه‌داری دولتی شوروی است که هر دو بنفع خود تبلیغات میکنند، با این فرق که تبلیغات سرمایه‌داری غربی پس از چند قرن که خود را شناسانده دیگر مشتری ندارد، اما سرمایه‌داری دولتی شوروی که تازه است و با وسائل فزاینده تبلیغاتی مجهز است، بهترین سوء استفاده را از محرومیت ملل آسیایی و آفریقایی می‌کند. با توجه مختصر باین ملاحظات که بطور اختصار بیان شد معلوم خواهد شد که این ادعا گویا حزب توده امکاناتی تبلیغاتی اش کمتر از ما می‌باشد چقدر بی‌پایه و سست است. امکانات وسیع و عمیق تبلیغاتی کمونیست‌های پیرو مسکو در ایران اصلاً قابل مقایسه با تبلیغات جزئی و مختصری نیست که مکتب مترقی سوسیالیسم مستقل از مسکو از آن برخوردار است.

حزب توده «ایران» ؟

نویسنده نامه که مدعی است با افکار حزب مزبور آشناست در نامه خود همواره بادهان پر از «حزب توده ایران» بحث میکند. اگر این را «حزب توده شوروی» هم تلقی نکنند، که در ایران اقامت دارد، لااقل باید حزب توده ایران منهای آذربایجان و کردستان تلقی کند. زیرا این حزب بطور علنی اجازه داد که تشکیلات ایالتی و ولایتی این حزب در آذربایجان و کردستان منحل شود و بجای آنها احزاب «دموکرات آذربایجان» و غیره تشکیل گردد که گمان میکنم مستغنی از بحث و تعریف باشند.

نگارنده اینستور که یکنفر از اهل آذربایجان هستم و مانند نویسنده نامه مدتی عضو حزب توده بوده و از نزدیک و بطور عمیق باعمال آنها پی برده و دیده‌ام که نشانه‌ای از سوسیالیسم در آن دستگاه وجود ندارد، بخصوص از لحاظ افکار شوم آنان نسبت به «تمامیت» ایران و بالاخره نسبت به «تمام ایران» خوب مطلع هستم. خوب اطلاع دارم که آن قسمت از اعضاء حزب توده را که در دست تغییر اسامی به حزب دموکرات آذربایجان دادند ولی مایل نبودند که سرحدی بین آذربایجان و بقیه ایران قائل شوند از آنجا اخراج و تبعید کردند، و مادامیکه دموکراتها در آنجا حاکم بودند این اشخاص آذربایجانی امید دیدار مجدد زادگاه خود را نداشتند. اینجانب عده‌ای از دبیران توده‌ای را می‌شناسم که بمناسبت اختلاف نظرهای مربوط به ادبیات و جغرافیا از آذربایجان اخراج شدند. معلم جغرافیا حاضر نشد بقیه ایران را همسایه بنامد و سرحدات آذربایجان و بقیه ایران را رسماً قبول

کرده باطفال یادبدهد. معلم ادبیات حاضر نشد در ساعت ادبیات فارسی ترکی حرف بزند و اشعار بیر را برای فرزندان آذربایجانی ایران بخواند. یکی از اشعار بیر را از قول رودخانه ارس بود و ناله وزاری این رودخانه را بمناسبت جدائی آذربایجان ایران از آذربایجان شوروی شرح میداد.

همان آذربایجان شوروی که عبارت از قفقازات و باسوء نیت پس از انقلاب اسم آنرا عوض کرده و آذربایجان گذارده اند.

نه شورویها و نه توده ایها اعلام نکرده اند که از نظریات مذکور خود نسبت به آذربایجان و ایران صرف نظر کرده باشند. حزب دموکرات، این تجزیه طلبان پس از مدتها هنوز سازمان خود را در خاک شوروی حفظ کرده و با وسائلی مجهز گردیده اند که معمولاً مهاجمین با آن وسائل مجهز اند. اگر عده ای از ایرانیان مترقی و سوسیالیست و در عین حال میهن پرست که بر رژیم و روش شوروی خوب آشنا میباشند در حدود خارج از بلوک شرق و غرب، با امنیت دسته جمعی معتقد باشند جرمی مرتکب نشده اند. ترکیه هنوز تقاضاهای بی مورد شوروی را پس از جنگ فراموش نکرده است. مساعی ترکیه برای حفظ استقلال خود، بوسیله یک سلسله تبلیغات وسیع در ایران، بمنزله اینکه ترکیه عامل امریکا باشد معرفی شده. در نتیجه این تبلیغات وسیع هر کس بترکیه حق بدهد که در فکر دفاع دسته جمعی از خود باشد او را نیز عامل امریکا معرفی میکنند. ما از رژیم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاست خارجی ترکیه نمیخواهیم دفاع کنیم، اما از اینکه ترکیه برای تامین سرحدات خود مساعی لازم بکار میبرد متعجب نمیشیم. توده ایها علیرغم ادعای خودشان درباره اینکه دیالکتیکی فکری کنند، یک طرز تفکر را رواج داده اند که گویا در دنیا یک قطب مطلقاً خوب و یک قطب مطلقاً بد وجود دارد، و هر شخص و یا جمعیت اجتماعی اگر در این قطب خوب که شوروی مرکز آنست قرار نداشته حتماً با آن اردوگاه بد مطلق که امریکا در رأس آن قرار دارد درمی غلطد. مثلاً چون ترکیه در اردوگاه خوب مطلق نیست در بد مطلق است، و هر کس بترکیه در حرف حق بدهد که از خودش دفاع کند و در فکر تهیه وسائل دفاع باشد، پس آن شخص هم جزء اردوگاه امپریالیسم میگردد.

متأسفانه این طرز تفکری است که در نتیجه تبلیغات وسیع حزب توده عمومیت پیدا کرده حتی آنهاییکه واقعاً مخالف حزب توده اند ندانسته در تحت تأثیر این تلقینات قرار گرفته اند. بنظر ما ممکن است کسی طرفدار هیچکدام از دو بلوک نباشد و بلوک - سازی را نیز غلط دانسته سعی و کوشش نهر و وامثال او را برای از بین بردن بلوکه های نظامی یک ایده آل عالی و بزرگ بشری بداند و معذک مادامی که این ایده آل بر حلقه عمل و اجرا وارد نشده سعی و کوشش ترکیه و یوگسلاوی و یونان را برای تشکیل یک امنیت دسته جمعی در بالکان قابل فهم و درک بداند. ترکیه و یوگسلاوی که رژیم متفاوت دارند، معذک برای حفظ استقلال خود همکاری نظامی و اقتصادی میکنند. یوگسلاوی سیاست خارجی ترکیه را نمی پسندد، معذک این مخالفت با سیاست خارجی ترکیه مانع نشده است که برای امنیت دسته جمعی دست بدست ترکیه ندهد. با وجود اینکه ما در اظهار حقائق از کسی ملاحظات عوام فریبانه نمی کنیم توضیح می دهیم که این استدلالهای ما فقط باید مربوط بمورد استدلال باشد نباید آنرا بسایر اتحادیه های نظامی

توسعه داده و از روی قیاس توجیه کردن سایر اتحادیه های نظامی را بما نسبت دهند . ما بدون اینکه بطور مشخص نظری باین و یا آن اتحادیه نظامی داشته باشیم اصول امنیت دسته جمعی را لازم میشماریم و عتیقه داریم که کشورهای خارج از دایره باید در عین حال که در فکر ازین بردن آنها هستند ، مادامیکه این ایده آل بمرحله عمل نزدیک نشده در فکر دفاع خود باشند . شاید برای هندوستان اقلاً تا مدتی دفاع فردی بمقامست ذخائر انسانی و مادی فراوان امکان پذیر باشد ولی برای کشورهایی از نوع یوگسلاوی و ترکیه و ایران این گونه دفاع انفرادی معنی ندارد . هندوستان زمانی می تواند رسالت آسیائی خود را انجام دهد که فقط در فکر سرحدات خود نبوده و برای مواقع بحرانی که مثلاً ایران دچار آن گردیده و مزه آنرا در زمان پیشه وری چشیده است فکری بکند . آنگونه بیطرفی هندوستان که منجر باشغال تبت شد شاید درباره نپال و غیره نیز منجر به بدبختی های نوین گردد .

خلاصه ما این حزب را مانند نویسنده . حزب توده «ایران» نمیدانیم مطابق اعتراف خودشان پیرو «بی چون و چرا» یک کشور متجاوز و توسعه طلب بیگانه میدانیم . و خنثی کردن تبلیغات شوربیک آن حزب را که متأسفانه زمینه وسیعی بدست آورده نه تنها ناجوانمردانه نمیدانیم ، بلکه احتراز از آن را برای اشخاصی که آشنا باین خطر باشند بی غیبتی و ناجوانمردانه تلقی میکنیم .

اعراب و اسرائیل و خرید اسلحه از چکسلواکی :

در جواب قسمت سوم باید توجه داشت که نویسنده نامه بدون اینکه توده ای باشد ، مانند خیلی ها ، تحت تأثیر یک سلسله تلقینات بیهوده آنان قرار گرفته و طوطی وار قسمتی از معتقدات آنان را که در کارخانه «افکار عمومی سازی» شورویها بوجود آمده تکرار میکند . بنا باین قسمت گویا دولت اسرائیل را امریکا و انگلیس بوجود آورده اند ، و این عامل خود را مسلح کرده اند که با عراب تجاوز کند ، و دولت چکسلواکی دولت «نخواست» مستقلی است که اعمالش ربطی بشوروی ندارد و غیره غیره . اولاً دولت اسرائیل را در درجه اول علاقه مندی تمام یهودیان جهان و مساعی آنان بوجود آورده است . اگر دولتهای امریکا و انگلیس با این امر نظر موافق داشته اند نه برای این بود که در این دوره از زمان وجود تشنج در خاور میانه بشفع آنان است . بالعکس سیاست آنها در خاور میانه نبود تشنج بین اعراب و یهود است . موافقت دولت انگلیس و امریکا با تشکیل دولت اسرائیل ریشه های تاریخی عمیقی دارد و بیشتر مربوط بتقاضا و اصرار یهودیان این دو کشور است که در اقتصاد و سیاست این دو کشور تأثیر بسزا دارند . در تشکیل شدن دولت اسرائیل شورویها بیشتر از آن دو کشور غریبی حرارت بخرج میدادند . سوسیالیسم و مارکسیسم و بخصوص جناح کمونیستی آن در طی قرون همواره هوادار یهودیان و سیاست ضد تبیض نژادی بوده است ، و دولت شوروی نیز اوائل با پیروی از این رسوم موروثی سوسیالیسم جداً هوادار دولت اسرائیل بود . متأسفانه مانند سایر انحرافهای اصولی شورویها ابتدا با تعقیب سیاست پان ارسلو و بعد ها باتعقیب سیاست ضد یهود همه افکار و ایده آلهای سوسیالیسم را ندای سیاست توسعه طلبی خود کرده و بسیاست های حب و بغض نژادی گرویده است . سیاست شوروی در خاور میانه درست بعکس سیاست دول غربی ایجاد

تشنج است و دادن اسلحه بمصر بمنظور دفاع از استقلال نیست بلکه بمنظور تحريك احساسات تعصب نژادی است که متأسفانه بزد و خوردهائی منجر میشود که باسیاست حل مسالمت جویانه اختلافات بین المللی که دولت شوروی بآن تظاهر میکند سازش ندارد. این تشنجات درخاورمیانه در همه جا شکست برای دول غربی و پیروزی برای شوروی تلقی شده است، حتی موقعیت آقای ایدن نخست وزیر انگلستان باین مناسبت متزلزل گردیده. اسرائیل نیز نفعی در ایجاد این تشنج ها ندارد، در حدود يك میلیون نفر یهودی ابدأ ذینفع در این مسئله نخواهند بود که در حدود هشتاد میلیون اعراب و غیره را بر علیه خود تحريك کنند. منظور توجیه بعضی از تجاوزات محلی اسرائیل نیست که در حقیقت مقابله بمثل برای موارد دیگر است، بلکه منظور درك کلی سیاست اسرائیل است که بیشتر از اعراب محتاج آرامش میباشد.

اگر امریکا وانگلیس علاقه بآرامش درخاورمیانه دارند نه برای انسان دوستی و صلح طلبی آنان بلکه برای حفظ مصالح سیاسی خودشان است.

اما آنهائیکه طالب صلح اند باید در این مورد از روش دول غربی که حفظ تعادل موجود بین اعراب و یهود است پیروی کنند تا این اختلافات از بین برود، نه از سیاست تحريك شوروی که میخواهد از آب گل آلود ماهی بگیرد. در تجزیه و تحلیل مارکسیستی که ما از معامله اسلحه با چکسلواکی کرده بودیم روی سخن ما با مصر نبود که آنها را سوداگران مرگ بنامیم. منظور ما چکسلواکی و درعین حال دولت شوروی بود که از این معامله جداً پشتیبانی کرده و آنرا شبیه معامله پرتقال دانسته بود. نه مصر و نه دول امریکا و انگلستان ادعای سوسیالیستی ندارند که ما تحلیل مارکسیستی قضایا را بر خ آنها بکشیم. ما سوداگری مرگ را درباره کارخانه های اسلحه سازی دنیای سرمایه داری صادق میدانیم و غیر از این از آنها نباید انتظار داشت. اما ایراد ما بآنهائی است که خود را سوسیالیست معرفی میکنند و با فروختن اسلحه در این موقعیت خاص که تعادل بین اسرائیل و عرب بهترین حافظ صلح است بهم میخورند و تشنجات ایجاد میگردند. آقای عبدالناصر گفته اند که دول غرب اسلحه را با شرایط تحویل میدادند ولی نگفتند این شرایط چه بود؟ گویا لافل یکی از این شرایط متعهد شدن در این مورد بوده است که اسلحه برای جنگ با اسرائیل بکار برده نشود و برای دفاع از سرحدات محفوظ باشد. ایراد ما بآقای عبدالناصر این نبود که چرا سیاست مستقل از دوبلوك پیش گرفته و شان و مرتبه مصر را بالا برده، ما از اولین طرفداران این رژیم بودیم و هستیم. حتی در زمانیکه توده ایها و دنباله روان دانسته و ندانسته آنها طوطی وار هندوستان و مصر نوین را از عمال امپریالیسم میدانستند ما چشم امید بآنها دوخته بودیم. اما ایراد ما بآقای عبدالناصر اینست که اگر پیروی از اصول پنج گانه حل مسالمت آمیز مشکلات بین المللی صحیح است چرا این اصول بین اعراب و یهود صادق نباشد. عیب اتحادیه های نظامی اینست که مسلح میشوند و مسابقه تسلیحاتی بوجود میآورند اگر برای حل اختلاف با دولت اسرائیل هر دولتی منفرداً مسلح شود باز همان عیب مذکور وجود خواهد داشت. همچنین دولت هندوستان که درباره تمام دنیا و جنگ کره و غیره با همه صدر کامل طرفدار حل مسالمت آمیز مشکلات است متأسفانه در مسئله کشمیر آن حرارت لازم را برای حل مسالمت آمیز نشان نمیدهد. مشکلات از نوع کشمیر و اختلاف اعراب و یهود ببلوک غرب و شرق

این امکان را میدهد که یکی مثلاً پاکستان و اسرائیل را بیشتر طرف خود جلب کند و دیگری هندوستان و اعراب را.

ما در مورد کشمیر نمیخواهیم حق را به پاکستان بدهیم، زیرا بنظر ما تجزیه هندوستان بدو کشور اصلاً زائد بود. در این مورد ما سیاست وحدت کاندی و نهرو را خیلی قابل قبول تر از تنگ نظری بعضی از رهبران پاکستان میدانیم. اما در حالیکه گاندی و نهرو در مقابل واقعیات تسلیم شدند باید این مشکلات هر چه زودتر حل شود تا دول اردوگاه سوم در معرض سوء استفاده دوبلوك قرار نگیرند. نویسنده نامه این قضاوت مارا درباره لزوم پیروی نهرو و عبدالناصر از اصول حل مسالمت آمیز اختلافات بین کشورهای آسیائی و افریقائی گویا اگر خیانت نباشد انحراف از اصول دانسته که ما خود را از هواداران آن معرفی کرده ایم. در صورتیکه بامختصر توجه تصدیق خواهند کرد که اصرار برای حل قضایا مطابق اصول مسالمت آمیز تنها از راه علاقه بدان اردوگاه و اجتناب از سوء استفاده دوبلوك شرق و غرب است.

بی تردید ایراد نویسنده نامه در این مورد باز هم ناشی از همان سوابق ذهنی غلطی است که توده ایها تلقین کرده اند، زیرا وقتی عبدالناصر و نهرو خوب اند خوب مطلق اند و هیچکس بخصوص اشخاص کوچکی مانند ما حق ایراد بآنها نداریم و اگر ایرادی داشتیم فوراً این «توهم» برای نویسنده نامه و آتھائیکه مانند او تلقین شده اند پیدا خواهد شد که ما هدفی جز مبارزه با شوروی و حزب توده نداریم! یکی از اختلافات بزرگ مکتب ما با مکتب کمونیسم و فاشیسم اینست که دول و کشورها و عناصر مستقل از دوبلوك و مخصوصاً پیروان سوسیالیسم دموکراتیک يك اصول جامد و مشخص بین المللی ندارند که همه مجبوره پیروی از آن باشند. همچنین در این مکتب اینطور نیست که اشخاص کوچک حق ایراد به شخصیت های بزرگ نداشته باشند.

راه و مسلک ما :

نویسنده محترم نامه در قسمت چهارم مراسله خود «توهمانی» بخود راه داده اند که عوض مبارزه ثوریک با شوروی و حزب توده «بدون اینکه درغیاب دسته ای بآنها» بتازیم «راه حل و مسلک خود را پیشنهاد» کنیم و «بفکر راهنمایی جوانان گمراه» باشیم. تصور میشود که نویسنده محترم و باحسن نیت نامه باخواندن يك صفحه از مجله که مربوط به معامله پرتقال و باسودای مرك بود با اندازه ای دچار توهمات شده اند که هفتصد صفحه نوشته های مارا در نبرد زندگی بکلی فراموش فرموده اند و همچنین مطالبی را که اسلاف نبرد زندگی منتشر می کردند و از نامه نویسنده روشن است که کم و بیش بآنها آشنا می باشند مورد توجه قرار نداده اند. ما راه و مسلک خود را با کمال وضوح و روشنی در صفحات نبرد زندگی پیشنهاد کرده و راه حل را نیز نشان داده ایم. البته مدعی نیستیم که وظیفه ما بآخر رسیده، بلکه تازه شروع شده است. راه حل و مسلک پیشنهادی ما از لحاظ جنبه بین المللی و جهانی همان اصول و کلیاتی است که سوسیالیسم دموکراتیک در طی دو قرن اخیر پیروی کرده و در این قرن مشخص تر و روشن تر می شود، در عین حال به نهضت سوسیالیسم آسیائی که نمونه آن در هندوستان و غیره دارد تکمیل میشود و از لحاظ کلیات اهمیت

می دهیم. جزئیات مشروح این مکتب سوسیالیستی باید مطابق مقتضیات محلی ایران و رسوم و آداب و سنن ملی تهیه و تدوین گردد.

تجزیه و تحلیل نهضت‌های اجتماعی ایران در گذشته و حال بهترین وسیله پیداکردن ایدئولوژی و مکتب نوین ملیون ایران خواهد بود. البته آن آزادی را که نویسنده محترم نامه داشته‌اند و مباح‌ذخ بعضی از قسمت‌های آن امکان چاپ را آنهم بمناسبت جواب دادن بدست آوردیم، ما در نوشته‌های خود در مجله نمی‌توانیم آن آزادی را داشته باشیم. امکان‌های ما نیز هم از لحاظ مادی و هم معنوی و هم از لحاظ مقررات و قوانین مطبوعاتی و بای قانونی‌های مطبوعاتی محدود است. در صورتیکه خوانندگان محترم و از جمله نویسنده نامه از هر لحاظ با ما تشریک مساعی کنند بی شک هم در پایه گذاری و استحکام معتقدات خود و هم در نشر و تبلیغ آن موفقیت‌های بیشتری خواهیم داشت.

ما انتقاد نویسنده محترم نامه را از صمیم قلب حسن استقبال می‌کنیم و در صورتیکه در ضمن تشریح مطالب قلم ما تند رفته باشد معذرت می‌طلبیم از نویسنده نامه و سایر خوانندگان نیز انتظار انتقاد و کمک مادی و معنوی داریم.

در صورتیکه «توهمات» نویسنده محترم نامه با این توضیحات بر طرف نشده باشد باز هم با کمال میل حاضریم در صفحات این مجله عقائد ایشان و دیگران را منعکس کرده و مورد بحث و وقت قرار دهیم و یا در صورتیکه با افراد هیئت تحریریه تماس بگیرند بطور شفاهی نیز بحث را ادامه دهیم. در صورتیکه نویسنده و اشخاص مشابهی که انتقاداتی دارند به هیئت تحریریه نزدیک شوند و سوابق زندگی و لواحق را نیز از نزدیک بشناسند هر گونه «توهم» را از خود دور خواهند کرد و با شناسایی موضع زندگی اعضای هیئت تحریریه و هواداران «نبرد زندگی» که عمداً و از روی اراده زندگی توأم با محرومیت و فداکاری و از خود گذشتگی را انتخاب کرده‌اند، تصدیق خواهند کرد که موجبی ندارد که ما آنان خود را خورده و حلیم دیگری را هم بزنیم.

ما عقیده داریم که برای کشورهای آسیائی و آفریقائی در درجه اول بوجود آوردن جریان‌های اجتماعی که متکی به ایمان و عقیده آگاهانه و علمی به وضع جهان حاضر باشند و خلاصه متکی بیک دگرترین منظم و صحیح باشد ضروری است. این مکتب و دگرترین اجتماعی باید بتواند در درجه اول زندگی میلیون‌ها مردم یعنی وضع اقتصادی آنان را بهبود بخشد. ما امیدواریم که علاقه‌مندان به جلوگیری از کمونیزم را متوجه این حقیقت سازیم که بدون بهبودی بخشیدن بوضع اقتصادی بهبودی وضع نظامی نتیجه مطلوبه را نخواهد داد.

ما عقیده داریم در پرتو زود باز هم امکان‌هایی برای نهضت‌های واقعی اصلاح طلبانه بوجود خواهد آمد و هم‌اکنون این مقتضیات وجود دارد. ولی متأسفانه آن افراد و شخصیت‌ها و با جمعیت‌های کارشناس که بتوانند واقع بینانه از امکانات استفاده کنند وجود ندارد منظور ما بوجود آوردن مکتب و بالاخره پیروان مکتبی است که در موقع پیش آمدن یک موقعیت تاریخی دیگر، بتوانند استفاده کنند و مانند گذشته فرصت‌های تاریخی از دست نرود. بنظر ما آن چیزهای موجودی که نویسنده محترم نامه از آنها شکایت دارد، و نبودن اوضاعی که از فقدان آن ناراضی است همه و همه مربوط بدان جنبه حزب توده است که منافع ملی ایران و طبقات زحمتکش آن افرادی هدف‌های سوق الجیشی بیگانه می‌کند. اگر آنها این روش را انتخاب نمی‌کردند،

و جنبه اجتماعی مسلک ادعائی خود را مطابق مصالح ملت هدف قرار می دادند ، بدون تردید بکمک ملیون جنبشی بوجود می آمد و موفقیت پیدا می کرد ، که نارضایتی از آنچه هست و شکایت از آنچه نیست از بین میرفت .

خلاصه میکنیم که در راه رسیدن به هدف ملت ایران ماباد و مشکل مواجه هستیم که اولی فساد و انحطاط و رشوه خواری و غیره است که با آن فقط مبارزه عملی باید کرد نه ثوریک و علمی ، مشکل دوم که از لحاظ روانشناسی خیلی مهمتر است مکتب و اصولی است که توده ایها بوسیله آن عده ای از بهترین و باارزش ترین جوانان و روشنفکران مارا جلب و مدتی معطل و پس از آن از حیز ارتفاع اجتماعی می اندازند و بزورایای گوشه نشینی و بیعاری پر تاب می کنند . برای غلبه بر این مشکل و بوجود آوردن مکتب ایمان و عقیده علمی ، کار ما از بعضی لحاظ و بخصوص از لحاظ مبارزه ثوریک ، مشکل تراز قسمت اول است . ماهمه این مشکلات غلبه میکنیم .

سرانجام يك همزیستی مسالمت آمیز

بقیه از صفحه ۱۶

میکردند . دولت شوروی هم برای رفع سوء ظن دول غربی ، وهم بمناسبت اهمیتی که دولت مهاجر بنش در لندن در میان ملت چکسلواکی داشت ، و بالاخره و شاید مهمتر از همه بمناسبت احساسات دوستانه ای که بنش و مازاریک و سایر رهبران چکسلواکی مخصوصاً پس از قضیه مونیخ نسبت بشوروی داشتند ، در زمان جنگ با دولت بنش يك پیمان دوستی و مودت برقرار ساخت . پس از آن کمونیست های چکسلواکی نیز روبه خود را نسبت به بنش تغییر دادند و لقب «مرد مجرم چکسلواکی و آتش افروز جنگ» فوراً بلقب «شیفته آزادی» تغییر ماهیت داد .

دولت شوروی بدولت بنش اطمینان میداد که يك همزیستی مسالمت آمیز بین رژیم دولت شوروی و رژیم دموکراسی چکسلواکی امکان پذیر است . دولت شوروی کمونیستهای چکسلواکی را با ترغیب و تهدید بدولت بنش تحمیل کرد که باهم ائتلاف کنند ، این ائتلاف نمونه تظاهر همزیستی مسالمت آمیز بین المللی در صحنه ملی میباشد . کمونیستهای چکسلواکی که در میدان مبارزه تبلیغات و نبرد داخلی با فاشیسم نتوانسته بودند ملیون را از بین ببرند ، حالا روش را عوض کرده و سعی کردند که از راه تشکیل جبهه واحد ملی بین ملیون نفوذ کرده ، و از داخل آنرا بپاشند و با بالاخره رهبری آنرا بدست گرفته ، و رهبران ملی را که امروز دوست و «مترقی» هستند فردا بعنوان دشمن و «مرتجع» از بین ببرند . البته در دوران جنگ و حتی در يك مرحله دیگر پس از آن ، ملیون عبارت از عناصر «مترقی» بودند تا پرده سوم این تراژدی لقب «مترقی» را بعنوان جدید «مرتجع» تغییر ماهیت دهد .

بنش عقیده داشت که «ملل اسلاو دموکراتیزه شده باید متحد شوند و در تمام جهات باهم همکاری داشته باشند» آقای بنش از مبلغین جدی اتحاد اسلاو و نزدیکي با شوروی میگردد ولی در عین حال نمیخواهد که این اتحادیه اسلاو باعث قطع رابطه با

امریکا و انگلستان و فرانسه گردد او « فرهنگ » و تمدن چکسلواکی را فرهنگ غربی تلقی کرده و می‌خواهد این رسالت بزرگ را ملت چکسلواکی انجام دهد که پلی بین شرق و غرب باشد. خوشبینی بنش نسبت بشوروی حتی مافوق اتحادیه اسلاو است. برای بنش روسیه نه تنها بمنزله کشور مادر برای تمام ملل اسلاو است بلکه درعین حال یکی از ملل بزرگی است که برای دموکراسی و بشریت می‌جنگند. حتی او مانند خیلی دیگر عوض بحث از « اتحاد اسلاو » بیشتر متوجه بحث از اتحاد کشورهای اروپایی بود. از طرف دیگر در مسکو بعکس لنین که با اتحادیه‌های ثرادی میانه ای نداشت و آنرا خلاف اصول سوسیالیسم میدانست در زمان جنگ بفکر استفاده از اتحاد ثراد اسلاو زیر رهبری روسیه افتادند، و در زمان جنگ يك کمیته «پان اسلاو» در مسکو تشکیل شد. چکسلواکها و بخصوص بنش در تبلیغات پان اسلاوی زیر رهبری شوروی از همه پیش می‌افتند.

بالاخره حکومت بنش درلندن، با تأسیس يك «جبهه ملی» که کوتوالد پیشنهاد میکرد موافقت میکند که از احزاب سوسیال دموکرات و کمونیستها و ناسیونال سوسیالیستها که چپی بودند و مدتها يك برنامه سوسیالیستی را عرضه کرده بودند و همچنین از گروه های غیر سوسیالیست و حزب کاتولیک توده تشکیل شد. این جبهه ملی از همانوقت يك برنامه برای دوران آزادی چکسلواکی تدوین کرد.

کمونیستها موفق شدند که از دولت بنش درلندن اختیاراتی برای اداره کردن چکسلواکی بدست آورند. بطور خلاصه کمونیستهای مسکو دائماً بنام ائتلاف امتیازاتی از حکومت بنش بدست می‌آوردند و سلطه شوروی در این مورد نقش بزرگ بازی میکرد. حکومت بنش عقیده داشت که دولت واقعی چکسلواکی پس از آزاد شدن کشور در محل تشکیل شود، ولی کمونیستهای مسکو عقیده داشتند که از هم اکنون دولت آینده بوجود آید.

دولت شوروی نیز به بنش فشار آورد، بالاخره مثل همیشه طرف با «حسن نیت» ائتلاف تسلیم گردید، حکومت آینده ترکیبی از دولت مهاجر لندن و کمیته کمونیستهای مسکو تعیین گردید. در این ائتلاف همواره فشار از طرف مؤلفین کمونیست و تسلیم شدن از طرف دیگر بود. در حکومتی که پیش از آزاد شدن کشور تشکیل شد حتی یک نفر از نمایندگان نهضت مقاومت محلی وارد نشد. هر چند فشار مسکو به بنش بنام نهضت مقاومت محلی و در حقیقت بنام نهضت مقاومت خیالی بود.

باین معنی وقتیکه بنش در مقابل تقاضای کوتوالد تسلیم نمیشد، فوراً رادیو مسکو از قیام نهضت مقاومت خیالی در اسلواک و غیره بحث بمیان می‌آورد. این تظاهرات باین معنی بود که ممکن است مسکو يك قیام کمونیستی را در محل برسمیت بشناسد و حکومت مهاجر لندن، مانند حکومت مهاجر لهستان، بکلی کنار گذاشته شود. در نتیجه این فشارها بنش تسلیم می‌شود و کمیته مسکو خیلی بیشتر از آنچه در محل نفوذ دارد، شرکت در حکومت می‌کند. محروم کردن نهضت مقاومت ملی واقعی از حکومت امتیازی از طرف بنش به کمونیست‌ها بود. و همینگونه امتیازات متوالی است که جبهه ملیون را ضعیف کرده و جبهه کمونیست‌ها را تقویت میکند، و مخالفین را مرعوب کرده یا وادار به تسلیم میکند و یا از میدان بکلی خارج می‌سازد. طرف با «حسن نیت» ائتلاف تصور میکند که باین تسلیم شده‌ها، کمونیست‌ها را راضی خواهد کرد در صورتی

که با تقویت شدن موقعیت کمونیستها، دائماً تقاضاها زیاد می شود و کمونیست ها وقتی متوقف می شوند که از طرف دیگر ائتلاف چیزی باقی نماند و تمام نیروهای حزبی و اجتماعی تحت تسلط آنها درآمده باشد.

پرده دوم از ۱۹۴۵ تا فوریه ۱۹۴۸

پرده دوم این صحنه ائتلاف و یا همزیستی مسالمت آمیز از ۱۹۴۵ به بعد و با اصطلاح دردوره تجدید ساختمان بوده است. بنش در اول کار با فدا کردن قسمتی از خاک چکسلواکی و ضمیمه شدن نواحی مهم به شوروی باز فدا کار را ادامه داد و باین خیال که بود اینگونه حسن نیتها طرف را راضی خواهد کرد.

در اوائل کمونیستها از ۲۵ پست کابینه ۸ پست را که بمنزله کلید بود و از جمله وزارت کشور و وزارت اطلاعات را بدست آوردند. این تسلیم شدن طرف با حسن نیت ائتلاف باز هم طرف را جری تر ساخت. حزب دهقانان همواره بزرگترین حزب چکسلواکی بود کمونیستها از دیگر مؤلفین خواستند که موافقت کنند و این حزب باتهام همکاری بادشمن منحل و غیر قانونی اعلام شود این تسلیم شدن باز موقعیت کمونیستها را تقویت کرد و طرف «باحسن نیت» ائتلاف را به سقوط نهائی نزدیکتر ساخت. نیروهای مادی و معنوی این حزب در دست سازمانهای کمونیستی و وزارتخانه های کمونیستی متمرکز گردید که در موقع خود بر علیه سایر احزابی که منحل شدن این حزب را تأیید کرده بودند بکار رود. در اوائل دوران آزاد شدن چکسلواکی کمیته های دست نشانده ارتش سرخ بوجود آمده بود که آنها می خواستند سازمانهای رسمی دولت گردند. با فشار شورویا باز هم بنش تسلیم شد. کمونیستها از تقسیم اراضی استفاده تبلیغاتی کرده بودند بنوعی که در بعضی نواحی آراء آنان به ۵۳ درصد رسید ولی متوسط آراء آنها ۳۸ درصد بود کمونیستها سعی می کردند که در سازمانهای ورزشی و اتحادیه ها میزبانی را بدست آورند ولی رفته رفته آنها از لحاظ افکار عمومی زمینه را از دست می دادند و غیر از اتحادیه کارگران در هیچ سازمان و اتحادیه نتوانستند نفوذ کنند. بخصوص سازمان ورزشی سوکول و دیگر سازمانهای جوانان جداً مقاومت کردند.

در آن زمان سوسیال دموکراتها از مصمیم قلب مو تلف شماره یک کمونیستها بودند و مخصوصاً رهبر شماره یک آن حزب که مدتی سفیر چکسلواکی در مسکو بود جداً پیرو کمونیستها بود. علاوه بر جبهه ملی و در داخل آن یک جبهه سوسیالیستها مرکب از کمونیست و سوسیالیست و ناسیونال سوسیالیستها بودند که جبهه ملی را تحت تأثیر خود قرار میدادند و این جبهه سیاست خود را عملاً می توانست به مجمع عمومی که پارلمان کشور است تحمیل کند. کمونیستها در انتخابات سال ۱۹۴۶ با ۳۸ درصد آراء با ضافه سوسیال دموکراتها در حقیقت ۵۱ درصد کل آراء را داشتند یعنی این دو حزب ۱۵۳ نماینده در مقابل ۱۴۷ نماینده از احزاب دیگر داشتند. هدف کمونیستها این بود که بتوانند ۵۱ درصد آراء را بدون سوسیالیستها داشته باشند و در این صورت حکومت را بدون دغدغه بدست داشتند و دیکتاتوری خود را که موسوم به دیکتاتوری پروله تاربا می کنند از راه پارلمانی عملی کرده باشند اما آنها موفق باین نقشه نگردیدند.

یکی دیگر از موارد تسلیم شدن بنش این بود که سازمانهای نظامی کمونیستها در کارخانه‌ها حتی پس از ملی شدن آن مؤسسات منحل نشده و به بهانه جلوگیری از «ارتجاع» به عملیات و تمرین های نظامی ادامه میدادند. در سال ۱۹۴۶ وزارت کشاورزی که تحت اختیار کمونیستها بود برای آنکه بتواند تمام دهقانان را زیر مهمیز درآوردش فقره فرمان صادر کرد چون میدانست که در مجمع عمومی تصویب نخواهد شد سعی کرد آنها را بعنوان قوانین محلی از تصویب مؤسسانی که زیر تسلط کمونیستها بود بگذراند. کمیته کشاورزی مجمع ملی ۱۷ رأی در مقابل ۹ رأی کمونیستها آن قوانین را غیر قانونی و عمل وزارت کشاورزی را خلاف قانون اساسی معرفی کرد. سعی و کوشش کمونیستها باینکه بزور «افکار عمومی» و تقاضا از پارلمان آن فراهمین را به تصویب مجمع عمومی برسانند بجائی نرسید.

در سال ۱۹۵۴ طرف با حسن نیت ائتلاف تسلیم شده بود که کارمندان دولت به نسبت ۵۰ به ۵۰ از کمونیستها انتخاب شود تا پس از انتخابات عمومی متناسب آراء باشد در اسلواکی کمونیستها ۳۰ درصد آراء را بیشتر نداشتند. احزاب دیگر خواستند نسبت کارمندان را متناسب با آن سازند ولی کمونیستها وقتی موقعیتی را اشغال کردند هرگز بمیل خود با وسائل دموکراتیک آنرا از دست نمیدهند. رفته رفته وضع کمونیستها در اسلواکی خیلی بد شده بود. آنها سعی کردند با وارد کردن سازمانهای غیر حزبی در جبهه ملی وضع خود را بهتر کنند ولی با مقاومت دیگران مواجه گردیدند. کمونیستها وقتی از روشهای دموکراتیک مأیوس شدند در صدد کشف «توطئه‌ای» برآمدند که با توسل بآن «ارتجاع» را بکوبند.

اما وزیر دادگستری غیر کمونیست اسناد و مدارکی بدست آورد که «توطئه» ساخته و پرداخته خود کمونیستهاست. یعنی یک نفر نماینده مجلس و یک لیدر جوان و تازه بدوران رسیده کمونیست که پس از کودتا وزیر دادگستری آنها شد تشکیل دهنده آن «توطئه» «ارتجاعی» بوده‌اند. این گونه عملیات کمونیستها افکار عمومی ملت متمدن و آزادخواه چکسلواکی را رفته رفته از آنها بیشتر متنفر میساخت. در داخله احزاب سوسیالیست نیز افکار عمومی باین زیاده‌رویها مخالف شده و نگران میگرددند.

انتخابات داخلی در حزب سوسیال دموکرات بکلی کمونیستها را عصبانی ساخت. زیرا یک نفر از لیدرهای معروف به چپی و انقلابی که در عین حال طرفدار روبرو و بطدوستانه نزدیک با مسکوب بود اما در مسائل مربوط به حفظ آزادیهای شخصی و دموکراسی پارلمانی مصر بود بعنوان رهبر حزب سوسیالیست (سوسیال دموکرات) انتخاب شد. این انتخاب نمونه‌ای از این بود که افکار عمومی کشور نسبت بکمونیستها تغییر یافته و بدین شد. این انتخاب که بنام آقای لوشمان سوسیالیست چپ انقلابی درآمده بود مطابق اصطلاح کمونیستها «خیانت» اعلام شد، و غیر قابل تحمل تلقی گردید. در نتیجه این دویش آمد یعنی اقدام وزیر دادگستری به کشف توطئه کنندگان واقعی و انتخاب لیدر جدید حزب سوسیال دموکرات، کوتوالد تشخیص داد که وجود بعضی از عناصر «ارتجاعی» قانون اساسی و حکومت دموکراسی پارلمانی را بخطر انداخته است. کوتوالد بعدها پس از کودتا وضع اینزمان را شخصاً اینطور بیان کرده است:

«پس از انتخابات ۱۹۴۶ متدرجاً حس کردیم که بعضی از عناصر ارتجاعی در حکومت بانبروهای ارتجاعی در خارج نیروهایشان را جمع میکنند از طرف دیگر ارتجاع در نظر داشت که تعادل قوا را با از بین بردن جبهه ملی و تنها گذاردن کمونیستها از بین ببرد حزب ما هم نخواهید بود. مدت کوتاهی پیش از فوریه (کودتای کمونیستها) تقاضاهای نوبنی را در باره «ملی کردن صنایع و کشاورزی تقاضا کردیم که از حدود برنامه دولت ائتلافی خارج بود و می بایست برنامه انتخاباتی ما باشد.....»

در این موقع کمونیستها از انتخابات و روش پارلمانی مأیوس شده بودند . از توضیحات بالای کوتوالد خوب روشن است که آنها از حزب سوسیال دموکرات و ناسیونال سوسیالیستها که تا آن اواخر از نزدیکترین مؤلفین آنها بودند مأیوس شده بودند و آنها را عناصر ارتجاعی مینامیدند . بنابراین لازم بود که پس از یأس از روش پارلمانی برای بدست آوردن دیکتاتوری آنچه آنها پوروله تاربا ئی می نامند بوسائل دیگری متوسل شوند. حزب کمونیست، کنگره کارگری را دعوت کرد ولی نقشه ها از قبل ساخته و پیرداخته شده بود.

پیش از توجه به آخرین پرده این واقعه تاریخی باید در نظر داشت که دو حزب سوسیال دموکرات و ناسیونال سوسیالیست که با کمونیستها جبهه سوسیالیستی را تشکیل میدادند از لحاظ ایدئولوژیک یعنی در برنامه ملی کردن صنایع و اصلاحات کشاورزی و همچنین در مورد ایجاد دوستانه ترین روابط با شوروی اختلاف نظری با کمونیستها نداشتند بنش و مازاریک نیز در برنامه های اجتماعی کاملاً وسعت نظر داشتند . در مورد پیوستن به نقشه مارشال کابینه چکسلواکی و تمام کمونیستها بلا استثناء رأی به شرکت داده بودند. وقتیکه مسکو آقای کوتوالد را احضار کرد، یک تلفن کوتوالد به پراگ کافی بود که تمام احزاب بدون استثناء عدم شرکت در نقشه مارشال را برای حفظ روابط دوستانه با شوروی از تو تصمیم گرفتند. علت اختلافات در کابینه و اصرار کوتوالد متکی به اختلاف ایدئولوژیک نبود بلکه باین مناسبت بود که آنها حس میکردند که در انتخابات آینده زمینه را از دست داده اند .

آخرین پرده يك تراژدی سیاسی :

در ۲۰ فوریه ۱۲ نفر وزیر غیر کمونیست بمناسبت مداخلات خشن و علنی وزارتخانه های کمونیستی در مسائلی که از صلاحیت آنان خارج بود استعفا دادند . مطابق مقررات قانون اساسی کوتوالد نیز می بایست استعفا دهد در عوض استعفا نقشه ای را که دقیقاً تهیه شده بود بموقع اجرا گذارد . در ۱۷ فوریه بحران بعد کمال رسیده بود و کمیته مرکزی حزب کمونیست در ضمن اعلامیه گفته بود : «روش خاص بعضی از رهبران سیاسی باین نیت و مناسبت است که با وسائل ضد دموکراسی و ضد قانون اساسی يك دولت غیر پارلمانی مرکب از کارشناسان بوجود آورند ، که قدرت را از دست مردم گرفته و در خدمت ارتجاع قرار دهد و در محیط هرج و مرج سیاسی و اقتصادی انتخابات ضد دموکراسی بعمل آورد . » این اعلامیه کمیته مرکزی علامتی بود که در همه شهرها و دهات و کارخانه ها و مؤسسات و ادارات بطور خود بخود ! کمیته های اقدام که بمنزله

سویت های شوروی بودند تشکیل شد. باز هم اتفاقاً کلیه این اقدامات مصادف با ورود آقای زورین نماینده شوروی پیش آمد و ضمن تظاهراتی برله ارتش سرخ از طرف کمونیست ها سازمان داده شد. حتی سرعت عمل مردم! از خود کوتوالد نیز جلوتر بود، زیرا کوتوالد ۲۴ ساعت پس از تشکیل کمیته های اقدام لزوم آنرا برای نجات کشور از شر ارتجاع اعلام کرد. خلاصه هدف نهائی ائتلاف ویا همزیستی مسالمت آمیز رسیدن به دیکتاتوری پرولتاریا بود. البته آنها ترجیح میدادند که با وسائل پارلمانی یعنی بدست آوردن بیش از ۵۰ درصد آراء این هدف را عملی سازند. اما تقصیر از آنها نبود، افکار عمومی نوعی تغییر کرد که کمونیست ها اجباراً مؤلفین صمیمی سابق خود را که مترقی بودند اینبار مترجع تلقی کردند. همانطور که بعدها علنی کردند و در آزمایش نیز تأیید کردند ائتلاف با احزاب دیگر ویا همزیستی مسالمت آمیز با رژیم های دیگر برای آنان هدف نیست بلکه وسیله است برای رسیدن به هدف اعلام شده آنان. ائتلاف در شرائط حاضر که آنها موقعیت های استراتژیک را در وزارتخانه ها و سایر مؤسسات داشتند دیگر مفید فائده نبود بلکه مانعی در مقابل هدف بود. حالاباندازه ای پیشرفته بودند که بدون آن ائتلاف بهتر میتواند تسلط خود را محرز کنند. دوستان دیروز، دشمنان امروز شده بودند. اگر رهبران سوسیالیست ها و سایر احزاب مترقی کشور های دیگر مثلاً آلمان شرقی کوسفند نبودند و فکر و مغزی داشتند میبایست بفهمند آنچه در آنروز در چکسلواکی می گذشت روز دیگر در آنجاها نیز پیش خواهد آمد.

در چکسلواکی عناصر سوسیالیست و چپی و لیبرالسم و غیره را بعنوان مترجع معدوم میکردند در صورتیکه در آلمان شرقی و کشورهای مشابه اینگونه عناصر راهنوز سعی میکردند جلب کنند، تا موقع وروزی برسد که مانند چکسلواکی پس از رفع احتیاج از آنان بعنوان عناصر ارتجاعی مردود گردند وضع آنروز چکسلواکی را آخرین نامه یان مازاریک و وزیر خارجه چکسلواکی تا حدودی برای خواننده روشن میکند. آنچه مازاریک درک کرده و تا حدودی در این نامه منعکس است منعکس کننده احساسات و افکار هزاران هزار روشنفکر و ملیونها مردمی است که مدت ها کعبه آمال و آرزوی خرد را در مسکو جستجو کرده اند. اینک نمونه ای از آخرین افکار و شواهد سیاستمداری که مدت ها ایمان و عقیده به همزیستی مسالمت آمیز با شورویها داشته و وعده های صریح آنان را برای محترم شمردن حق حاکمیت ملت باور کرده و تصور میکردند است که نادان امتیازات پی در پی به کمونیست ها اشتباهی سیر نشدنی آنها را سیر آب خواهد کرد:

اسرار خود گشی مازاریك وزیر خارجه چكسلواکی

مارشال محترم

در دقایق ولحظات آخر بعد از اتخاذ تصمیمی که تاچند ساعت دیگر بمرحله عمل خواهم گذاشت، مصمم بنوشتن این نامه شده‌ام.

من میدانم که نوشتن این نامه موجب گفتگوهای زیادی بین دوستان و همچنین دشمنانم خواهد شد. خود گشی برایك مرد سیاسی اسلحه شرافتمندانه‌ای محسوب نمیشود مگر در موقعی که آن مرد سیاسی شکستهای کامل اقدامات و کوششهایش را بچشم به بیند یا اینکه بخواهد تنگی را از خود رفع نماید.

من در خصوص جنایتکاران جنگ از قبیل هیتلر، گوربنک، گوبلز و هیملر که باین وسیله خواستند از مجازاتی که برای جنایت ایشان تعیین شده بود رهائی یابند صحبت نمیکنم حتی «کلمانسو» این مرد آهنین و شجاع همواره با خود يك شیشه سم نگاه میداشت و تصمیم داشت هرگاه آلمانیها در روزهای بحرانی ۱۸-۱۹۱۷ موفق بشکست دادن ارتش فرانسه میشدند آنرا بکار برد.

ناپلئون نیز در فوئن بلوآن سمی را که بعد از لشکر گشی بروسیه از ترس اینکه بدست (آدمان پلاتوف) رئیس قزاقهای ترار (که سوگند یاد کرده بود در صورت اسیر کردن ناپلئون او را بدار آویزد) همواره با خود داشت تا سر بکشد.

من از ماده و خمیره شخصی مانند (کلمانسو) خلق نشده‌ام ولی فکر خود گشی را در قبال شکستهای سیاسی هیچگاه از مد نظر دور نداشته‌ام.

من در يك رژیم پارلمانی زندگی کرده‌ام که در آنجا شکست و موفقیت بهمان اندازه يك موضوع طبیعی است که پیروزی و موفقیت چنین میباشد و من در رژیمی زندگی کرده‌ام که در آنجا شکست و موفقیت هیچکدام بآن اندازه شدید نمی‌باشد که معمول رژیمهای استبدادی و دیکتاتوریست.

باینجهت، امروز من تصمیم خود را بطور حتم و مسلم اتخاذ کرده‌ام و قصد دارم

بدون هیچ تردید آنرا بموقع اجرا بگذارم. من در این خصوص با دکتر (بنش) رئیس جمهور در طی ملاقات اخیر مان صحبت کرده‌ام. همانطوری که در سطور بعدی بشما ثابت خواهم کرد این اقدام عبارت از اقدام عمدی و اختیاری کسی است که معتقد است این فداکاریش ضروری می‌باشد و آن را بهیچوجه علت و نتیجه یک وضع ناسف‌آور ولی موقتی و زودگذر نمی‌داند.

امواج دریای آلمان

پدرم، مرحوم (توماس مازاریک) مؤسس جمهوری چکسلواکی در ایام جوانی بمن یاد داد که یک حکومت مستقل چکسلواکی هرگز نخواهد توانست بدون کمک مؤثر و مستقیم دولت شوروی در قبال امواج دریای آلمان، وجود داشته باشد. این فکر، در من بطور عمیق جای گرفته است بقدری عمیق که بهمان اندازه می‌توانم بگویم که در قلب قسمت اعظم مردان سیاسی کشور جای دارد. ما چکسلواکی‌ها همواره معتقد بوده‌ایم که در راه دفاع از ما در قبال حملات آلمان بهیچ کشوری مگر بدولت شوروی نمی‌توانیم اطمینان و اعتماد نمائیم قضیه مونیخ آن عده از ما را که هنوز معتقد به همکاری و اتحاد با انگلستان بودند تنبیه نمود و با ما هم عقیده ساخت. روابطی که من با زمامداران و رجال سیاسی آمریکا داشتم بمن ثابت کرد که آمریکا هم باندازه انگلستان نمی‌تواند یا نمی‌خواهد این حقیقت را قبول کند که دفاع از ما در مقابل (پان‌ژرمانیزم) یکی از مهمترین عوامل و شرایط صلح جهانی می‌باشد. هنگامیکه نیروهای شوروی بفرماندهی مارشال (بودینی) بطرف شهر (لوف) پیش می‌رفتند. پدرم و دکتر (ادوارد بنش) سفیر کبیر شمای یعنی مسیو (موسوئوئگو) را نزد خود خواندند تا مطلب مهمی را باطلاع او برسانند.

آنها باو گفتند بمحض اینکه نیروهای شوروی ناحیه گالس شرقی را تصرف کنند دولت ما (چکسلواکی) ناحیه کارپات را که مورد ادعای دولت شوروی بود در آن زمان بما تعلق داشت. بعنوان دلیلی بر تمایلات و احساسات دوستانه راه بانضمام شهر (روژومرو) را حاضر است بدولت شوروی واگذار کند و نیز حاضر خواهد بود که بلافاصله یک پیمان اتحاد نظامی بین شوروی و چکسلواکی منعقد گردد در آن زمان سربازان شما هنوز در موقع جنگ سرود انترناسیونال شما را می‌خواندند.

حتی در سال ۱۹۱۴ آن عده از سربازان چکسلواکی که در ارتش خدمت می‌کردند چون مایل نبودند علیه دولت روسیه بجنگند آزادانه با کمال میل خود را تسلیم ارتش روسیه می‌کردند بخاطر داشته باشید که ما در آن روزها هنوز در کشور اطریش در یک رژیم پارلمانی زندگی می‌کردیم. در صورتیکه سربازان روسی بخاطر یک تزار مستبد و دیکتاتور می‌جنگیدند.

ولی برای ما فرقی نداشت آنها روسی بودند و ما آنها را برادران ارشد خود حساب می‌کردیم من هنوز بخاطر دارم آن ملاقات تاریخی را که در اواخر دومین جنگ جهانی بعد از انعقاد پیمان اتحاد نظامی دو کشور بایکدیگر بعمل آوردیم. شما در آن موقع بمن گفتید که دولت شوروی به سیاست قدیمی و تاریخی خود مبنی بر متحد نمودن ملل (اسلاو) ادامه خواهد داد و بهمین جهت دولت چکسلواکی نباید از

این پس نگرانی و ترسی از حمله احتمالی آلمان داشته باشد بلی، من هنوز آن همکاری صمیمانه‌ام را با مسیو (مولوتف) در (سافرانسیسکو) فراموش نکردم و بیاد دارم که با او نهایت صداقت و صراحت گفتم که با بعضی از پیشنهادات هیئت نمایندگی تان موافق نیستم ولی اضافه کردم که چون دوستی با کشور شما اصل اساسی سیاست خارجی ما می‌باشد، لذا از تصمیمات و پیشنهادات شما پیروی خواهیم کرد شما در آن موقع با ارسال یک نامه خصوصی که من آنرا تا امروز بعنوان دلیلی بر همکاری صمیمانه و صادقانه‌مان نگاه داشته‌ام از من تشکر و قدردانی کردید.

بعدها نیز هنگامیکه مسئله واگذاری نواحی (کاریات) به شوروی پیش آمد من نه تنها مانعی در این راه بوجود نیاوردم بلکه حد اعلاي کوششم را بخرج دادم. من در آن موقع خوشحال بودم که بالاخره عملی را که پدرم از سال ۱۹۲۰ در صدد انجام داداش بود به مرحله حقیقت رسانده بودم.

همچنین در هنگام حمل محصولات معادن (اورانیوم) چکسلواکی بکشور شما من حد اعلاي مساعدت را نمودم تا بار دیگر بشما ثابت و مدلل کنم که در صورت وقوع یک جنگ تازه ما در کنار دولت اتحاد جماهیر شوروی قرار خواهیم گرفت. بالاخره همین چندی قبل از این موقعیکه مسئله قبول یا رد کمکهای پیشنهادی آمریکا در برابر ما نهاده شد من کوچکترین تردیدی در اجرای نظر مسیو (مولوتف) مبنی بر رد این کمکهای آمریکا بخود راه ندادم من با رد این کمکها یکبار دیگر دلیل مؤثری در باره اینکه سیاست خارجی کشور ما بطرز محکمی با منافع و مصالح اتحاد جماهیر شوروی بستگی دارد بشما ارائه نمودم.

در اوائل بحران اخیر کشور ما، من می خواستم نظر شما را در باره دعاوی حزب کمونیست چکسلواکی بدانم.

شما نسبت بمن آنقدر مهربانی و جوانمردی نشان دادید که علاوه بر ارسال یک نامه دوستانه بمن، مسیو (زورین) سفیر کبیر شوروی در چکسلواکی را نیز مأمور نمودید که بتمام سؤالاتم پاسخ دهد من در همان موقع در مورد این رویه مؤدبانه و صمیمانه شما نسبت بیک رشته از مسائلی که در روابط فیما بین دو کشور ما هم تأثیر بسزائی داشت اظهار تشکر کردم.

بخاطر دارم که شما در آن موقع برای من تشریح کردید که دولت شوروی برای امنیت خود و برای جلوگیری از هرگونه حملات احتمالی دشمن میل دارد در (پراگ) یک دولت نیرومندی وجود داشته باشد که کاملاً نسبت به پیمان اتحاد نظامی چکسلواکی و شوروی وفادار بماند و روح حقیقی آنرا اجرا کند.

مسیو (زورین) برای من شرح داد که شما نسبت بدکتر (بنش) رئیس جمهور چکسلواکی منتهای اطمینان و اعتماد را دارید و بیش از او بمن اعتماد و اطمینان دارید. اما در مورد پارلمان کشور معتقد هستید که از دشمنان و خائنین اتحاد جماهیر شوروی که مایلند اقدام بکودتائی نموده و سیاست خارجی کشور را بکلی تغییر دهند و با براه انداختن یک جنگ داخلی در چکسلواکی موجب شروع جنگ بین امریکا و...

گرددند مملو می‌باشد.

اطلاعاتیکه مسیو [زورین] بمن داد با وجودی که من قسمتی

قبول کنم. فوق العاده مهیج و گیج کننده و در عین حال تأثیر آور بود.

در هر صورت شما با اعلام این موضوع که دعای حزب کمونیست چکسلواکی تماماً باین منظور نیست که در کشور ما نیز رژیم شوروی برقرار گردد بلکه حزب کمونیست چکسلواکی میخواهد وظائف خود را نسبت بمیهنش و نسبت بانحاد اسلاو انجام دهد معمارا بر این حل و روشن کرد.

مسیوزورین مرا مجبور کرد که در مذاکرات فیما بین [کلمنت گوتوالد] و دکتر [بنش] از گوتوالد طرفداری کنم و من هنوز لحن جدی و تضرع آمیز او را بیاد دارم که بمن میگفت حتماً لازم است فرزند (توماس مازاریک) بخاطر کمک به اتحاد [اسلاو] و بقاء صلح و امنیت جهان و نجات این کشور از خطر یک جنگ مسلم داخلی کشور و حکومت چکسلواکی را نجات دهد.

مسیو [زورین] علاوه کرد که امتناع من از قبول این مسؤلیت موجب شکست حتمی نقشه اتحاد [اسلاو] شده و ممکن بود سیاست خارجی شما را نسبت بشور ما تغییر دهد.

من در مقابل نظر شما تسلیم شدم و از مسیوزورین در مقابل دکتر [بنش] بعد از اینکه سفیر شما کتباً تعهد نمود که حزب کمونیست چکسلواکی از وضع حاضر سوء استفاده نکرده و اقدام بکودتا نخواهد نمود و رژیم جدیدی برقرار نخواهد کرد، طرفداری کردم شما بهتر از هر کسی میدانید که طرفداری و مساعدت من نقش عمده ای در تحولات اخیر چکسلواکی ایفاء نموده و نیز میدانید که بعد از مداخله من بود که دکتر [بنش] موافقت خود را در باره تشکیل هیئت دولت جدیدی از طرف مسیو [گوتوالد] و شما اعلام نمود. و باین سله از یک جنگ داخلی خونین و همینطور از قطع شدن روابط چکسلواکی و شوروی جلوگیری بعمل آمد.

من برای انجام شدن این کار بزرگترین مسؤلیتهای اخلاقی زندگی ام را در مقابل دکتر [بنش] و در مقابل ملت چکسلواکی به عهده گرفتم ولی در اندک مدتی دریافتم که حزب کمونیست چکسلواکی که مایل نیست تعهداتی را که به عهده گرفته ام محترم شمارد اکنون وضعی در کشور ما بوجود آمده است که در آن حکومت قانون هیچ معنی و مفهومی ندارد ما اکنون در رژیمی زندگی میکنیم که در آن [کمیته های اقدام] شروع با اجرای قوانین و مقررات موضوعه از جانب خودش می نمایند دسته های بزرگی از مردم فقط باین عنوان که در سالهای قبل از جنگ مخالف حزب کمونیست بوده اند باز داشت شده و بزندان اعزام میگرددند. طرفداران حقیقی روابط دوستانه با شوروی بیازداشتگاهها اعزام میشوند.

در وزارت خانه من [وزارت خارجه چکسلواکی] یک «کمیته اقدام» تأسیس شده است که تصمیمات را ملغی نموده و دستورات جدید بکارمندان من میدهد.

باین ترتیب اکنون ما در رژیمی درست نظیر رژیم شوروی بسر میبریم ، باین تفاوت که شوراها در کشور ما بنام « کمیته اقدام » موسوم شده‌اند.

در چکسلواکی دیگر اثری از آزادی موجود نیست آزادی ما بوسیله اعمال زور از جانب یک حزب که تمام مخالفین خود را تحت فشار قرار داده از بین رفته است. من میدانم که عقاید و نظریات شما در باره [آزادی] با عقاید و نظریات من موافق و یکسان نیستند . در کشور شما ضروریات و مقتضیات مادی مهمتر از هر چیزی میباشد ولی ما بزندگی در رژیمی عادت کرده‌ایم که هیچ وجه مشترکی با رژیمهای پلیسی که اکنون در کشور چکسلواکی در شرف تکوین و تشکیل است ندارد.

من هر روز ده‌ها نامه از دوستان خود دریافت میدارم که در آن مرا ملامت میکنند از اینکه به برقراری چنین رژیمی کمک کرده‌ام و نیز مرا سرزنش میکنند و از اینکه بتمام اصول و عقایدی که پدرم طرفدار آن بود خیانت کرده و پشت پازده‌ام مرا سرزنش میکنند که با این کار خود اقدامات و زحماتیرا که پدرم در راه ترقی و تعالی که در چکسلواکی انجام داده بود هدر دادم .

در ملاقات اخیر که با دکتر بنش کردم وی نیز سرزنش کرد مرا از اینکه چرا بمواعیدیکه مسیو [زورین] بنام شما داده بود اعتماد و اطمینان نمودم.

البته من میتوانستم در پیشگاه افکار عمومی بخیط و خطای خود اعتراف نموده و بعد از کناره گیری از عضویت هیئت دولت اقدام بمبارزه علیه دولت و سیاست مسیو [گوتوالد] نمایم .

ولی چنین اقدامی از جانب من مستلزم و متضمن شروع مبارزه ای علیه حکومت شوروی نیز میشد.

فرزند مازاریک هرگز نمیتوانست علیه حکومتی که اداره امور شوروی رابعهده دارد اقدام بمبارزه نماید.

وی هرگز نمیتواند کوچکترین بهانه‌ای بدست دشمنان کشور شوروی که دائماً مراقب خبط و خطا های شما هستند تا بهتر بتوانند از آن برضد ملل اسلاو استفاده کنند بدهد.

فقط من تنها نیستم که گول وعده‌های مسیو [زورین] را خورده‌ام و تنها کسی نیستم که از مبارزه در راه آزادی عقیده خود هنگامیکه می‌بیند چنین مبارزه‌ای مستلزم مبارزه علیه دولت شوروی میباشد میکشم.

هزاران نفر از عناصر روشن فکر هستند که بدون کمک آنها شما هرگز نخواهید توانست سنگر دفاعی خود را در اروپای مرکزی بنا نمائید و منطقه [بوهم] را غیر قابل تسخیر گردانید . بدون کمک و اتحاد اینها ، تمام اقدامات احتیاطی شما روزی بلا اثر خواهند شد.

زیرا روزی که زنگ خطر ساعت مرگ کلیه ملل اسلام و شوروی صدا در آید شما در کشور ما دولتی خواهید داشت که مورد تنفر ملت میباشید، مورد تنفر کشور شما است. دولتی خواهید داشت که فقط و فقط به نیروهای شهربانی و ژاندارمری خود اتکاء دارد. من نمیتوانم بدون آزادی زندگی کنم و نمیتوانم در راه آن مبارزه کنم زیرا [یان مازاریک] نمیتواند که حتی بطور غیر مستقیم بر ضد شوروی و دولت آنها مبارزه نماید. من خود را در مقام کسی می بینم که بمواعید شما اعتماد نمود و آن مواعید را به دکتر [بنش] سپرد.

من خود را در مقابل خوش بعنوان گروگان و ضامن اجرای این مواعید می بینم، برای من فقط يك چیز مانده است... و آن مرگ است، مرگ خاموش، تاباینوسيله مانع شوم از اینکه کار من در دست کسانی که میخواهند در کشور ما آتش جنگ داخلی را روشن کنند بعنوان پنهانای قرار گیرد. شما هنوز فرصت دارید که بتوانید از برقراری کامل رژیم شوروی در کشور ما جلوگیری کنید عجله نمائید زیرا شاید اگر بیش از این تأمل کنید دگر دیر می شود.

«یان مازاریک»

سوسیالیسم و مسئله دهقانی

-۲-

مائوسه تونك بابتك حزب كمونيستی كه تركیب اكثریت بزرگ آن از دهقانان بوجود آمده در چهارراه تكامل آبنده قرار گرفته است . آیا مسائل خاص مربوط بچین و زمینه متفاوت آن باعث خواهد شد كه اوراهی غیر از راه ستالین در روسیه پیش بگیرد ؟ آیا بطرف صنعتی کردن سریع ، با تکیه روی صنایع سنگین و اشتراکی کردن كشاورزی پیش میرود ؟ یا اینکه می خواهد راه وجاده ای مخصوص خود را بسازد ؟ اگر اوزاه مخصوص خود و استراتژی خاص بطرف بدست آوردن قدرت را میخواهد بسازد و آنرا مارکسیسم - لنینیسم بنامد ، آیا می خواهد هدف و نمونه های نوین تكامل را در چارچوب جریان کلی بوجود آورد ؟ جواب این سؤالات در بطن آبنده است . پیشرفتهائی كه در **یوگسلاوی** حاصل شده چون از چند جهت شباهت اساسی با وضع چین دارد ، متضمن اشارات چندی است .

دربوگسلاوی ، كمونیستها از رهگذر اعمال قهرمانی پارتیزانهای دهقانی بقدرت رسیدند . انقلاب بدست دهقانان فراهم آمد و حاصل آنكه عده معتدایی از دهقانان صفوف حزب را تشكيل میدادند . «حدود نیمی از اعضای حزب كمونیست یوگسلاوی كه چهارصد و هفتاد هزار عضو دارد ، دهقانان هستند . در **جبهه مردم** كه بالغ بر هفت میلیون نفر عضو دارد ، قهراً اكثریت را دهقانان تشكيل میدادند - مجموع عدۀ كارگران صناعت در یوگسلاوی بیش از یازصد هزار نفر نبود . غالب رهبران حزب اصل و نسب دهقانی داشتند بهمین جهت **جبهه مردم** لامحاله بصورت جنبش دهقانی درآمد . در دستگاه اقتصادیات كشور دهقانان تفوق داشتند و این برتری بیش از تفوق دهقانان سایر کشورهای اروپای شرقی بود . شرایط فروش موادغذائی باهالی شهر بوسیله خود دهقانان تعیین میشد ؛ و از طریق سیستم قیمت های پیوسته ، سهم عمده ای از تولیدات صنعتی جدید بدست آوردند . » (۱) **دربوگسلاوی ، پس از جنگ جهانی اول** قسمت اعظم اراضی تقسیم شده بود . صورت مالکیت ارضی كه **تیتو** از اسلاف خود بارت برد بدین شرح بود :

اهلاك	مجموع هكتارهایی كه	درصد سرمایه كامل ارضی
كمتر از ده هكتار	۶۹۳۵۴۲	۶ر۵
۲-۵	۲۲۸۷۵۷۰	۲۱ر۵
۵-۱۰	۲۸۷۳۱۵۵	۲۷ر۰
۱۰-۲۰	۲۳۸۰۷۲۶	۲۲ر۳
۲۰-۵۰	۱۳۸۸۵۷۰	۱۳ر۰
۵۰-۱۰۰	۳۳۸۰۷۶	۳ر۲
۱۰۰-۲۰۰	۱۴۷۸۶۸	۱ر۳
۲۰۰-۵۰۰	۱۴۶۵۴۹	۱ر۴
جمع	۱۰۶۴۵۹۸۰	۱۰۰

(۱) دورین واریشر: انقلاب در اروپای شرقی

بیش از ۵۰ ر. اراضی متعلق بدهقانان خرده پا بود که کمتر از ده هکتار زمین داشتند (۱ هکتار = ۲۴۷۱ جریب) دهقانان متوسط الحال ۲۲ ر. و دهقانان دولتمند ۱۳ ر. داشتند و ۱۰ ر. اراضی هم متعلق بملک داران بود. در زمان حکومت **مارشال تیتو** املاک بقطعات کوچک تقسیم شد و آخرین صورت مالکیت اراضی بدین ترتیب بود: ۶۰ ر. متعلق بدهقانان خرده پا ۲۵ ر. متعلق بدهقانان متوسط الحال و ۱۳ ر. هم متعلق بدهقانان دولتمند.

این نوع مالکیت فقط بر اثر اهمیتی که بموضوع معاون داده شد فراهم گردید. **ادوارد کاردلیچ** مینوسد: «در روزهای نخستین پس از آزادی، کوپراتیوها ابتدا؛ سلاح مهمی بود. درست کارگران برای مبارزه علیه بهره برداران سرمایه دار و علیه مشکلات کلی اقتصادی که پس از آزادی گریبانگیر ما شده بود، بخصوص در قلمرو تجارت و ذخایر، و بالاخره برای تقویت کفایت مردم در زمینه اقتصادی. اما امروز کوپراتیوها اهمیت زیاده تری پیدا کرده اند، بدین معنی که امروز کوپراتیوها یک وسیله سازمانی و اقتصادی محسوب میشوند برای جلب تولید کنندگان خرده پا و دهقانان و سایر توده‌ها بجانب اقتصاد با نقشه و ساختمان اجتماعی کشورشان» (۱)

کاردلیچ روی سبمنا از کوپراتیوها پشتیبانی میکرد باین شرح ۱- کوپراتیوها نمودار تلاش کارگران است. ۲- کوپراتیوها میتوانند ارکان مقاومت در برابر سرمایه داری را تشکیل دهند. ۳- کوپراتیوها سبب میشوند که مالکان و تولید کنندگان خرده پا از چزایای تولید بمیزان زیاد آگاه شوند. اما کوپراتیوها فقط در کشورهای سوسیالیستی میتوانند این مهم را انجام دهند چنانکه **لنین** گفته بود «شک نیست که کوپراتیو، در شرایط مرسوم دولتهای سرمایه دار، صورت یک مؤسسه دسته جمعی سرمایه داری را دارد.» اما وقتی که **رژیم** سرمایه داری واژگون میگردد، اوضاع و احوال از بیخ و بن دگرگون میشود. باز جمله ای از **لنین** نقل میکنیم: «کوپراتیوها تنها ابزاری هستند که بوسیلهی جامعهی سرمایه داری ایجاد میشود و ما میتوانیم از آنها استفاده کنیم...» در دستگاه اقتصادی **یوگسلاوی** برای کوپراتیوها محل ثابتی تعیین شد. «کوپراتیوها با پیوند دهقانان بقسمت دولتی، از لحاظ اقتصادی، و بوسیلهی هم آهنگ ساختن منافع فردی دهقانان با منافع اشتراکی و سوسیالیستی، کوپراتیوها وسیلهی سازمانی را بدست میدهند، که این وسائل دهقانان را در شاهراهیکه بسوسیالیسم می انجامد رهبری میکنند.» در سراسر این بحث مطلبی که در خور اهمیت میباشد این است که اساساً از مبارزه طبقاتی در دهات سخنی درین نیست؛ و هیچ اشاره ای باختلافات گریزناپذیر نمیشود؛ معیناً این فرض مقدور است که دیه یک واحد محسوب میشود و باید بهمین ترتیب در باره آن صحبت کرد. **کاردلیچ** این نکته را هم بصراحت تمام متعرض میشود و میگوید «بنابر این مسئله این است که کوپراتیوها یک شکل نخواهند بود؛ بلکه اصل در همه آنها یکی است: یکی دیه است - یکی کوپراتیو، که بتدریج فعالیت خود را در همهی جهات توسعه خواهد داد.»

(۱) - ادوارد کاردلیچ: کوپراتیوهای دهقانی در اقتصاد با نقشه در کمونیسم. جلد

دوم - سپتامبر ۱۹۴۷

پس از تجدید تقسیم اراضی دهات، که از ملک داران منتزع شده، دبه را يك واحد حساب کردند. مسئله دهقانان دولتمند و متوسط الحال و فقیر که **لنین و استالین** بدان اهمیت میدهند و **مائوهم** مقوله چهارم یعنی دهقانان خیلی فقیر را بر آنها افزوده و همچنین موضوع حدت بخشیدن بتناقضات بین آنان، در تجزیه و تحلیل کمونیستهای **یوگسلاوی** محلی از اعراب پیدا نمیکند. ده بصورت «يك قطعه‌ی واحد» درمی‌آید. این از عقاید **زندقه بخارین** است! مفهوم این مطلب که احتمالاً بر اثر تفوق دهقانان در حزب **یوگسلاوی** جائی برای خود باز کرد، پوشیده بود ولی خیلی زود پسرده از آن برداشته شد. هنگامی که **مسکو** میگفت از دهقانان دولتمند باید خلع ید کرد و اراضی ملی و اشتراکی شود. **بلگراد** بطور قطع شروع با اعتراض کرد. وضع یوگسلاوی بطور صریح بشرح ذیل اعلام شد

«اشتباه اساسی و خلاف اصول دیالکتیک **بحران** ما (مقصود اختلاف بین شوروی و یوگسلاوی است. مترجم) بطور دقیق در این است که آنها درک نمیکند بین **وضع روسیه شوروی** در ۱۹۱۷ و کشور ما در ۴۶-۱۹۴۵، از لحاظ شکل املاک و وضع دهقانان، تفاوتی موجود است. آنها بدون توجه باین حقیقت که دهقانان ما **زمین‌دار** شده‌اند، بیاری دلائل خودچنگ در هوامیزند و میگویند ملی کردن اراضی يك اقدام بورژوا دموکراتیک است... ملی کردن اراضی بنام انقلاب بورژوا دموکراتیک یا بعنوان **شرط مقدم** برای تحقق تجدید ساختمان کشاورزی طبق اصول سوسیالیسم، مسلماً **اساس جمهوری توده‌ای یوگسلاوی** را درهم میریخت.

این اقدام اتحاد کارگران را در کشور ما متزلزل میکرد و دهقانان خرده پا و متوسط الحال را بصورت ذخیره بورژوازی و عناصر کاپیتالیستی آن درمی‌آورد. دهقانان نمیفهمیدند که این جریان ملی کردن اراضی بصورت بورژوا دموکراتیک است، بلکه آنرا خلع ید کلی از تولید کنندگان خرده پامحسوب میکردند. در شرایط کشور ما اگر دست بیک چنین تهاجم «سوسیالیستی» زده میشد و بجای اینکه بجبهه‌ی اساسی و مفتاح اقتصاد سرمایه‌داران حمله کرد، از دهقانان خرده پا و متوسط الحال خلع ید میشد چه منظره‌ای پیش می‌آید؟ «بنابراین، **انتقاده کنندگان** از حزب ما انتظار دارند که نسبت بدهقانان متوسط الحال و خرده پادست با اقدامات مخاطره آمیز بزنند. حزب ما البته نمیتوانست وارد این قبیل جریانات بشود و واقعاً هم وارد نشد.» (۱)

نویسنده پیش از این بیان کرد که پس از اصلاحات ارضی، دیگر از این حیث نقل و انتقالی صورت نگرفته است. اولین جدائی و شقاق بین **بلگراد** و **مسکولامحاله** موجبات شقاق دوم و يك سلسله مسائل قطعی دیگر را فراهم آورد که ذیلاً نقل میشود:

آیا ما قادر خواهیم بود که بدهقانان کارگر خود از جانب دولت سوسیالیستی و بحساب ذخائر خود کمکهای کامل پیشنهاد کنیم، مقدار کافی ابزار، تراکتور، کمباین و غیره بدهیم **و از این طریق کار او را تسهیل کنیم**، و قابلیت تولیدی کارگر را افزایش دهیم و امکاناتی بوجود آوریم که محصول زیاده‌تر بدست آید و مقارن با این احوال بدون اینکه فشاری در بین باشد. کوپراتیوهای کامل و داوطلب دهقانی از هر نوع، بکار خود مشغول باشند؟ [۲]

(۱) و (۲) ۱- بورژس کیدریک ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یوگسلاوی

با يك چنين اختلاف عقیده بهم خوردن میانهی مسكو وبلغراد گریز ناپذیر بود .

وقتی اختلافات موجوده در دهات کاهش پیدا کند وروی آنها تکیه نشود راه دیگری برای ساختمان سوسیالیستی کشور گشایش می یابد. خشونت های رژیم نرمی می پذیرد و عناصر دمکراتیک بر عناصر دیکتاتوری تفوق می یابد. مناسبات جدید در یوگوسلاوی عدم تمرکز و نرم شدن قدرت از نقش اصلی دهقانان سرچشمه گرفت زیرا دهقانان پس از تقسیم اراضی ، با اشتیاق تمام دهات را يك واحد سازمانی تلقی کردند .

دهات که بدین صورت درآمدند و هر يك نقش يك واحد سازمانی پیدا کردند ، ناچار به تنوع مشاغل نیازمند شدند و این میل در دهات پیدا شد که کار های کشاورزی را با پیشه وران و فعالیت صنعتگران متعادل کنند. کمونیستهای یوگوسلاوی باین حقیقت توجه داشتند « بعضی افراد میگویند که صنعتی کردن کشور ، با صنایع سنگین ، در شرایط کشور ما مستلزم اضمحلال صنایع کوچک محلی است . ما باید خود را بطور کامل از قید و بند این نظریه زیانبخش رهائی دهیم. بعکس توسعهی صنایع سنگین ، آنهم در شرائط روستائی لامحاله موجب میشود که فعالیت صنعتگران و صنایع محلی فوق العاده توسعه پیدا کند بنحوی که بتواند قسمت مهمی از احتیاجات روزمره مردم زحمتکش ما را مرتفع سازد و علاوه بر آن بهمن من محلی کارهای صنعتی و سایر کارهای اقتصادی پیشرفت بیشتری بدهد. ما باید برای تأمین ارتقاء سطح زندگی همهی مردم زحمت کش شبکهی وسیعی از مؤسسات صنعتی محلی و مؤسسات کسب و کار فراهم آوریم. بهرحال شك نیست که کوپراتیوهای دهقانی ما میتوانند سهم خود قسمت مهمی از این وظیفه را انجام دهند .» (۱)

در اینجا رابطه بین صنایع کوچک محلی و صنایع بزرگ مطرح گردید ولی این مسئله با هیچ سیاستی جفت وجور نشده عبارت دیگر باید پرسید این دو چگونه میتوانند در کنار هم زندگی کنند. سطح فنی صنعتگران را چگونه میتوان ارتقاء داد؟ بین تولید کنندگان محصولات کشاورزی ، که علاوه بر کار خود در فعالیت های صنعتی محل نیز شرکت دارند و « این فعالیت ها قسمت مهمی از احتیاجات روزمره مردم زحمتکش را مرتفع میسازد » از يك طرف و تولید کنندگان عالم صناعت که در صنایع سنگین کار میکنند و عوامل سرمایه بوجود می آورند از طرف دیگر ، چگونه ارتباطی باید ایجاد کرد؟

توسعهی صنایع کوچک محلی آنهم بموازات حفظ مالکیت محقر اراضی و تقلیل اختلافات روستا ، چه آثاری روی دوره وسطای توسعهی اقتصادی دوره نهائی آن و همچنین روی روشها و هدفهای بجا خواهد گذارد ؟

اینها سؤالاتی است که اهل نظر در یوگوسلاوی ، با همهی جسارت خود ، جرأت نکرده اند بدانها پاسخ بگویند .

معذرا ، روشنفکران یوگوسلاوی قول میدهند که کشور آنان از جمله کشور هائی باشد که تحول مارکسیستی در آن صورت بگیرد .

کمونستهای یوگوسلاوی، مطلب دیگری را که پیش از این در پرده اسرار نهفته بود روشن کردند. و آن اینکه بین خودکشورهای سوسیالیست چه نوع رابطه‌ای ایجاد خواهد شد! در جامعه‌ی سوسیالیستی ملل، کشورهای عقب افتاده‌تازه حدمیتوانند از کشورهای پیشرفته انتظار کمک داشته باشند؟ در این باره **انگلس** ضمن نامه‌ای که برای **کارل کوتسکی** نوشته صرفاً يك قاعده‌ی بسیار کلی و عام پیشنهاد میکند. انگلس طی این نامه مینویسد: «هنگامی که سازمان اروپا و امریکای شمالی تجدید شد. این مجموعه تشکیل آنچنان نیروی عظیمی خواهد داد که توده‌های نیمه متمدن بمیل خود کشورهای خود را توسعه خواهند داد: نیازمندیهای اقتصادی خود بخود باین امر متوجه خواهند شد. اما این کشورها برای نیل سازمان سوسیالیستی از چه مراحل اجتماعی و سیاسی باید عبور کنند مسئله‌ای که در حال حاضر مافقط میتوانیم درباره‌ی آن متوسل بیک فرضیه‌ی غیرضروری بشویم. من گمان دارم امروز: فقط يك امر برکنار از شك و تردید است و آن اینکه پروتاریای فاتح نمیتواند، بی آنکه پیروزی خود را از دست بدهد نظام خاصی را بر مردم دیگر تحمیل کند».

این مسئله، پس از جنگ جهانبگیر اول که مجموعه‌ای از کشورهای کمونیستی بوجود آمد اهمیت تازه‌ای پیدا کرد «امروز، تنها پای يك کشور سوسیالیستی درین نیست بلکه کشورهای سوسیالیستی بطور مجموع و جدا از هم، یعنی **روابط سوسیالیستی فیما بین آنان** تنها کانون حقیقی و نیروی عمده‌ی جنبش‌ها و مردمی است که برای رهایی خود از بردگی سرمایه‌داری تلاش میکنند» (۱)

حال باید دید در جامعه‌ی شورائی ملل، این روابط باید چگونه باشد؟ محاسبات ذیل در باره مبادله بین کشورهای پیشرفته و کشورهای عقب افتاده بوسیله دولت یوگوسلاوی انجام گرفته و این پس از بهم خوردن میانه بلگراد و مسکو بوده است.

«این مسئله که در مقام مبادلات تجارتی تاچه حد میتوان براساس اختلافات مربوط به قابلیت تولیدی کار، از کشور های عقب افتاده استفاده برد با ارقام ذیل نشان داده شده است:

(الف) در بلغارستان بسال ۱۹۴۷ تعداد روزهای کار برای تولید مواد خام صادراتی

باین قرار بود:

۷۱۸۱۷٫۷۱۳	تعداد روزهای کار برای عمل آوردن تولیدات صادراتی
۶۱۲٫۹۰۹	مجموع روزهای کار

بلغارستان در عوض این ها را بدست آورد،

(ب) مواد خام و کالاهای نیمه ساخته برای تولید که این مقدار روز کار برای آنها

۱۸٫۷۸۳٫۵۲۷	سرف شده بود
------------	-------------

روزهائی که برای عمل آوردن آنها صرف شده بود.

۲۷٫۵۵۷٫۲۳۱	مجموع
------------	-------

(ج) از مجموع این ارقام چنین برمی آید که بلغارستان مجبور بود در برابر يك

[۱] میلوان جیلاس: راههای جدید سوسیالیسم

روز کاری که صرف کالاهای وارداتی او شده بود ۲۷ روز کار کارگران خود را صرف کند. (۱)

کمونیستهای یوگسلاوی تقاضا داشتند که بین کشورهای پیشرفته مثل اتحاد شوروی و چک اسلواکی از یکطرف و کشورهای عقب افتاده‌ی جنوب شرقی اروپا از طرف دیگر مبادله‌ی متساوی برقرار شود. اما اتحاد شوروی، بخلاف این نظر اصرار داشت که مبادله براساس قیمت‌های رایج جهانی باشد. بزعم کمونیستهای یوگسلاوی، شرکت‌های مختلفی که از اتحاد شوروی و کشورهای امارآن برای بهره‌برداری از صنایع طبیعی این کشورها تشکیل شده غیرعادلانه و زیان‌بخش بود.

بنابراین اگر تجربه و تجزیه و تحلیل وضع یوگسلاوی را مورد قبول قرار دهیم، این مطلب آشکار میشود که حتی در جامعه‌ی شورائی نیز تفاوت کلی بین (پایتخت) و (مستعمره) از بین نمیرود. و بین کشورها روابط اقتصادی خود بخود تعدیل نمیکرد. همچنانکه بین شهر و دیه و صناعت و کشاورزی صرفاً بعثت اضمحلال سرمایه داری این عمل بهیچوجه خود بخود انجام نمیکرد. اینها مسائل بسیار مشکلی است که همچنان بی جواب می ماند، شاید این کوبنده ترین ضربه ای باشد که ستالین بر سر سرکش تروتسکی و آرزوهای او فرود آورده. تروتسکی آرزو داشت که انقلاب جهانی (طلسم - کشاینده‌ی) آینده‌ی پرشکوه و پراز مساوات باشد.

۷ - دلالات و استنباطات

بحثی که در این تئورها و موارد مختلف بعمل آوردیم بر چیزهایی دلالت دارد آیا میتوان از آن مطالبی استنباط کنیم که راهنمای ما باشند و بطور کلی آنها را بکار بندیم؟

مارکس پیش‌بینی‌های خود را براساس استحاله‌ی اقتصادی استوار کرده بود و می گفت این استحاله منتج میشود به توسعه‌ی نیروهای تولیدی و این توسعه هم موجب انبساط فوق‌العاده و تمرکز مالکیت در دست عده معدودی میگردد.

مشارالیه معتقد بود که دومی مثل پای بندی است برای اولی و مسئولیت تاریخی پرولتاریا اینست که از « بهره‌کشان خلع ید کند » تئورهای مارکس از آزمایشهای اروپای غربی استنتاج شده بود زیرا در این کشورها وظیفه اصلی استحاله‌ی اقتصاددروستائی باقتصاد صنعتی بوسیله‌ی سرمایه داری انجام گرفته بود. تصور سوسیالیسم در نظر او عبارت بود از آزادی کامل نیروهای محصور تولیدی. و **ا. ا. ل. نسکی اسپینسکی**، یکی از معتقدین شوروی میگوید « اگر سوسیالیسم در یک کشور کاملاً صنعتی مثل ایالات متحده

استقرار یافته بود، نتیجه آن رشد سریع جریان صنعتی کردن کشور میبود. - منتهی این رشد شکل و معنای نوینی میداشت؟ باین ترتیب **خود کار شدن** کامل جریانات صنعتی بر مبنای بازار وسیع داخلی، و صادرات بکشورهائی که هنوز عقب افتاده محسوب میشدند، تجدید ساختمان شهرها روی اصول جدید و سایر اشکال فعالیت‌های عظیم و منحصربفرد صنعتی، هم زمان با این جریان نیازمندیهای توده‌ها و نیروهای تولیدی نیز

۱- میلنتی چی پو بویک. روابط اقتصادی بین دولتهای سوسیالیست.

از قید و بند رها میشود و این خود يك نیروی محرکه‌ی نیرومند و خستگی ناپذیر برای پیشرفت بوجود می‌آورد.

در نظریه‌های مارکس به «همین از قید و بندرها شدن همزمان» و خودکار شدن و فراوانی اهمیت داده شد.

این موضوعات از مارکس تا تیتو بدون اینکه تغییری در آنها داده شود همچنان بصورت هدفهای مطلوب و شرایط غائی باقی ماندند. اما شرایط وسطی و طرز عمل استحالی جامعه‌ی روستائی باقتصاد صنعتی برای کشور هائی که بعداً در جریان پیشرفت وارد میشوند یکسان و حتی ساده نخواهد بود. مارکس از این موضوع آگاه بود و لذا طی یکی از نامه‌های خود سال ۱۸۷۷ علیه کسانی که طرح‌ها را راجع بمنشاء ورشد سرمایه‌داری اروپای غربی تعمیم میدهند و آنرا بصورت يك تئوری تاریخی - فلسفی درمیاورند و می‌گویند این راهی است که سرنوشت، بدون توجه به اوضاع و احوال تاریخی ملل، بر - همه‌ی آنها تحمیل میکنند» اعتراض کرد.

از **لنین** ببعد معتقدات بالنسبه باوضاع و احوال تاریخی وضع متفاوتی پیدا کرده است. لنین هم مانند **مائو** بیشتر سرگرم بمسائل مربوط بکسب قدرت بود مسئله‌ای جنگ داخلی و جنگهای مداخله‌ای سامان باقتصاد روسیه رادرهم ریخت. و این نابسامانی بحدی رسید که، در زمان لنین هم و غم شوروی صرفاً معطوف به تجدیدوضع گذشته شد و این جریان تا سال ۲۸ - ۱۹۲۶ ادامه یافت و سرانجام در همین سالها باقتصاد روسیه بصورت قبل از جنگ درآمد. حال لنین چگونه میتوانست برای تجدید ساختمان باقتصاد طرحی تنظیم کند، مسئله‌ایست که از بعضی جهات قابل بحث میباشد.

رجالی که نام بردیم از مارکس گرفته تا تیتو همه دریاب این «مقدمات متحقق برای اقتصاد سوسیالیستی و با نقشه» متفق القول هستند: (۱) اجتماعی کردن تمام وسائل تولید و توزیع؛ (۲) زمام قدرت بدست طبقه کارگر میافتد؛ (۳) تمرکز رهبری که باید دوش بدوش تمرکز تولید و همپای با تمرکز و اختصاصی شدن صنایع حرکت کند، (۴) توسعه‌ی تحقیقات علمی؛ (۵) حذف طبقات؛ (۶) رفع افتراق بین شهر و روستا. در دو مسئله اخیر الذکر دهقان چهره‌ای اصلی محسوب میشود. مؤلفان شوروی در این باره «نسبت بتولید کنندگان خرده پا و مستقل (بخصوص در کشاورزی) دانسته با بهام سخن میگویند. ابلنسکی اسینسکی، ضمن بحث از «مقدمات متحقق» مذکور میگوید، «نقل‌آنان بطرف اجتماعی کردن صناعت تحت تأثیر وسائل تعاون اختیاری قرار میگیرد» و این تعاون، در یک لحظه خاص تاریخی، بمرحله‌ی اشتراکی شدن توده میرسد.

حال می‌رسیم چگونه می‌وان کشف کرد که این «لحظه خاص» فرا رسیده است؟ آیا **لنین** این لحظه را در همان مرحله از دوره‌ی تکامل اجتماعی «قرار» داد که **ستالین** «قرار» داد؟ توزیع سرمایه بین تولیدکالا‌های صنعتی [گروه الف] و مصرف کالا‌های صنعتی [گروه ب] طی سالهای آخر بازگشت وضع اقتصادی بقرار ذیل بود.

(۱) اقتصاد سوسیالیستی بانقشه.

[در میلیون تن]

۱۹۲۷-۲۸	۱۹۲۶-۲۷	۱۰۲۵-۲۶
۹۶۹٫۹ اضافه ۳۲٫۲ ر.	۷۳۷٫۲ اضافه ۵۰٫۵ ر.	۴۹۱٫۴ گروه الف
۲۶۷٫۱ اضافه ۳۰٫۳ ر.	۱۹۴٫۰ اضافه ۸٫۸ ر.	۱۷۸٫۶ گروه ب
۱۲۳۷٫۱ اضافه ۳۳٫۳ ر.	۹۳۱٫۰ اضافه ۳۹٫۳ ر.	۶۷۰٫۰ تمام صنایع

ارقام بین‌المللین میزان افزایش را نشان می‌دهد. سرمایه‌ها بطور مداوم زیاد می‌شود گویانکه این افزایش سرعت انجام نمی‌گرفت و همچنین در توسعه‌ی عوامل سرباز صنایع سازنده کالاهای مصرفی تعادل خاصی ایجاد کردید. پس از حصول این تعادل بود که ستالین برنامه‌های صنعتی خود را بر ملا ساخت. طبق این برنامه‌ها صنایع عالی‌باید در کشور ایجاد شود و بیشتر هم روی صنایع سنگین و اشتراکی کردن کشاورزی تکیه شده بود **آیا نلین** هم باید به همین ترتیب منحرف می‌شد، یا می‌بایست **با یخارین** هم آواز شد که میگفت توسعه‌ی متعادل بالنسبه با احتیاجات روسیه متناسبتراست، یا اینکه با **تروتسکی** هم عقیده می‌شد و می‌گفت باید برای ایجاد انقلاب اجتماعی در اروپای غربی کار کرد و دو اقتصاد را با یکدیگر متوازن ساخت، یا اینکه سرانجام نبوغ نادر ونوسان کننده اوراهی می‌یافت که این نکات مختلف را با هم آشتی میداد؟

با اینهمه لازم است یاد آور شویم که قسمت مشکل ساختمان پی بنای اقتصادی روسیه یعنی ایجاد سرمایه قبل از **انقلاب** انجام شده بود. وضع روسیه در سال ۱۹۱۳ از لحاظ تولید ذغال و آهن و فولاد بهتر از وضع **هند** در ۱۹۴۸ بود. روسیه قبل از جنگ فقط از لحاظ تولید هیدروالکتریک از **هند** ۱۹۴۸ عقب‌تر بود، ارقام ذیل که مربوط بماده اولیه اصلی یعنی فولاد میباشد وضع را نشان می‌دهد:

[در هزار تن]

۱۹۲۸	۱۹۲۷	۱۹۲۶	۱۹۱۳
۴۲۷۲	۳۵۷۴	۲۹۰۰	۲۵۰

کافی است که این ارقام را با ارقام مربوط بمحصول فولاد **هند** و چین در ۱۹۵۰ که به ترتیب ۷۰۰٫۰۰۰ و ۹۰۰٫۰۰۰ تن بوده مقایسه کنیم و تفاوت حاصله را دریابیم و متوجه شویم که **هند** و چین از حیث پیشرفت نه تنها از روسیه نلین و ستالین بلکه از روسیه تزاری نیز عقب بوده‌اند. دوره‌ی اول تولید فولاد مشکل‌ترین دوره‌هاست، وقتی این دوره برای یکبارگی شد پیشرفت‌های بعدی چندان اشکالی ندارد، چنانکه ارقام ذیل راجع بتولید فولاد در **این** مبین این مطلب است.

سال

محصول

[هزار تن]

۱۹۱۳

۱۹۱۹

۱۹۲۹

۱۹۳۶

۱۹۴۱

۱۹۴۴

[ظرفیت موجود] ۱۴۰۰۰

۱- برینگتون مور: سیاست شوروی. یک معمای قدرت

در روسیه، مشکل‌ترین دوره که همان تولید چهار میلیون تن فولاد مرحله اول باشد، زمان حکومت تزار سپری شد و در اینجا باید یادآور شد که جمعیت روسیه در آن موقع فقط یک سوم [یا قریب باین مقدار] جمعیت هند و جمعیت چین بود از حیث تولید فولاد، بالنسبه بجمعیت. روسیه در سال ۱۹۱۳ وضعی را داشت که کمترین در ۱۹۱۹ داشت. بنابراین ملاحظه می‌شود که ستالین نقطه حرکت مناسبی داشت. ازهمه اینها گذشته روسیه هم کشور آسیائی و هم کشور اروپائی محسوب میشود!

آیا مائو که از مزایای اولیه ستالین بی بهره می باشد، از همان راهی خواهد رفت که مشارالیه رفت؟ و اگر از همان راه خواهد رفت؛ درچین هم بهمان اندازه روسیه توسعه پیدا خواهد شد؟ آیا پیشرفت فنی معلق به منابع موجود است یا اینکه این پیشرفت مستقل از منابع حاصل خواهد شد و بعبارت دیگر آیا پیشرفت فنی با نیروی خود منابع مورد احتیاج را ایجاد خواهد کرد؟ یکی از راههای افزایش منابع کمک خارجی است. آیا اتحاد شوروی می‌تواند مسؤولیت پیشرفت کشورچین را بعهده بگیرد؟

مطلب مهم دیگر اینکه هم لنین و هم مائو هر دو برای رسیدن بقدرت مجبور شدند راهی درپیش گیرند که آنانرا از محدودیت های دموکراسی آزاد سازد. همانطور که روسیه تزاری و چین کومینک تانک توانستند مؤسسات دموکراتیک را توسعه و رواج دهند، کمونیستها هم از رهگذر علاقه ای که با اقدامات انقلابی داشتند، قهرآبراه دیگری رفتند. اینها یک حزب نظامی مانند تشکیل دادند و پس از برانداختن، برانداختن بمعنای واقعی کلمه، حکمفرمایان قدیمی، زمام قدرت کلا بدست آنها افتاد. اما باید دید در کشورهایی که رژیم دموکراسی دارند مثل هند، برمه، سیلان، اندونزی، میتوان یک چنین حزبی تشکیل داد و مجموع قدرت را یکجا بدست آورد؟ در کشورهای غربی، کمونیستها مجبور بوده اند در چارچوب دموکراسی فعالیت کنند.

آیا در قاره آسیا در آن کشورهایی که مؤسسات دموکراتیک در رک و ریشهی آنها نفوذ میکند، یک چنین ضرورت و اجباری بوجود خواهد آمد؟ یا اینکه باید مسلم گرفت که درخت دموکراسی در خاک سخت کشورهای عقب افتاده بارور نخواهد شد؟ طرح این سؤالات بجا و شایسته است زیرا لنین و مائو هیچکدام بمسئلهی تحصیل قدرت از طریق دموکراسی پاسخی نداده اند. اگر ناچار باید راه دموکراسی را انتخاب کرد اثر آن در پیشرفت اقتصاد و شکل و هدفها و توازن آن چگونه خواهد بود؟

جریان تنها انتخابات آزادیکه بسال ۱۹۱۷ در روسیه برای مجلس مؤسسان صورت گرفت، نشان میدهد که در محیط دموکراسی، دهقانان راه خود را در پیش میگیرند. تعداد آراء بقراردیل بود:

تعداد آراء	چند درصد مجموع آراء
۱۸۳٬۶۶۸٬۹۳	۴۴٪
۱۰۶٬۴۹۹٬۷۹	۲۱٪
۶۶۸٬۰۲۴	۱۲٪
۴۷۲٬۸۳۷	۱۱٪
۵۲۳٬۸۴۱	۱۱٪
سوسیال دموکراتها [بلشویکها] سوسیال دموکراتها [منشویکها] سایر دسته های سوسیالیستی غیر سوسیالیستها و مخالفین هنگامی که تسلط بلشویکها مؤثر در امور بود، یعنی هنگامی که بلشویکها	

☆ برای تجزیه و تحلیل مفصل از این ارقام مراجعه به انتخابات مجلس مؤسسان روسیه تألیف رادکی شود

قدرت داشتند، ۴۴. ر. آراء؛ بنفع «سوسیالیسم دهقانی» بود حال قیاس کنید اگر شرایط دمکراتیک موجود بود چه ترتیبی پیش می‌آمد؟ صرف نظر از اینها **لنین** میتوانست فقط با متفرق ساختن مجلس مؤسسان معمای مابه‌الائلاء؛ را حل کند.

اقتصاد عقب مانده اجبارهایی دارد که نمیتوان آنها را ندیده گرفت و بهمین ترتیب پیشرفت اقتصادی نیز دارای اجبارها و مقتضیات دمکراسی است که نمیتوان در کشورهای دمکراتیک از آنها تجاهل کرد. اقتصادیات مترقی از هر دو نوع این اجبارها برکنار است. **مارکس** بهمین علت مسلم گرفت که ظهور ورشد این اجبارها را میتوان تسریع کرد و دلیل اینکه معتقد بود که در آخرین مراحل برای دوره‌ی کوتاهی باید دیکتاتوری پرولتاریا برقرار شود همین بود. **لنین و مائو** هیچکدام با این **دو نوع** اجبار که گفته شد در یک زمان مواجه نشدند.

مارکس اقتصاد را شبیه یک هرم میدانست که رأس آن دائماً تیزتر میشود و همه مالکیت و نظارت روی این رأس قرار گرفته و لذا برای شروع استحاله‌ای اجتماعی کافی است که رأس این هرم را قطع کنند. مع هذا در جوامع کشاورزی همانطور که **لنین** خاطر نشان کرد «چنین رأسی وجود ندارد که بتوان آنرا قطع کرد و قاعده و تندی آنرا دست نخورده بجای خود باقی گذارد». رأس این هرم که در شهر سرمایه دارنمانده آن بود دیگر وجود ندارد. بعد از **مارکس**، **مائو و لنین** یک نوع سازمان سیاسی بوجود آوردند که دارای رأس بود و همهی قدرت در آن رأس مستقر شد و مسئولیت پیشرفت را بعده گرفت. نمودار این پیشرفت هم اوج اقتصادیات بود. پاسخ مسئله‌ی عقب افتادگی اقتصادی پاسخ اداری است. باینهمه باید دید در کشورهایی که سازمان سیاسی آنها رأس ندارد و یا کسانی که طرفدار این نوع شکل و روش سازمانی نیستند چه راه حلی در نظر دارند؟ یوکسلاویها باین سؤال پاسخی داده اند که تاحدی روشن است ولی مفهوم آن قابل استفاده نیست. **ادوارد کاردلج** مینویسد «بنابر این، مسئله این نیست که ما کشاورزی خود را با اقدامات اداری توسعه دهیم. بلکه مسئله این است که از سازمان اقتصادی تولید کننده خرده پا و متوسط فعلی راهی بدست آوریم تا تولید کنند از طریق تجربیات و اطلاعات خود بتدریج صورت عقب افتاده کشاورزی را کنار گذارد و صورت مترقی اشتراک و تعاون را در تولید کشاورزی دنبال کند».

قسمت دوم

۱- سوسیالیست های آسیا و دهقانان.

پیش از آنکه وضع سوسیالیست های آسیا را در برابر دهقانان و طریق پرداختن آنان را بمسائل مختلفه مورد بحث قرار دهیم بهتر است از چند حقیقت ساده صحبت کنیم زیرا این حقایق ساده طرح همی دلایل بعدی ما را تشکیل میدهند.

آسیا خانه میلیونها نفر از افراد گرسنه است. و فقط سیلان و ژاپن هستند که می‌توانند این ادعا را داشته باشند که در رفاه زندگی میکنند. سایر کشورهای جنوب شرق و خاور دور آسیا تشکیل قاعده‌ی وسیع و پرجمعیت هرم جهانی توزیع درآمدها را میدهند. باین معنی که بسال ۱۹۴۹. مجموع درآمد تمام هفتاد ملت جهان ۵۱۳٫۱۰۱٫۰۰۰٫۰۰۰ دلار تخمین زده شد. ۵۶.٪ از این مقدار درآمد متعلق بهشت کشور بود که ۱۱.٪ تمام جمعیت دنیا را دارند، و تنها یکی از این هشت کشور، که ۷.٪ جمعیت دنیا را دارد ۴۲.٪ درآمد های جهان را مالک بود. ۵۵.٪ جمعیت دنیا، که سراسر آسیای جنوبی و شرقی را لبریز کرده اند، از مجموع درآمد فوق الذکر کمتر از ۱۰.٪ سهم دارند. بیش از ۵۰.٪ جمعیت این کشورهای آسیائی هر نفر در سال ۵۰ دلار یا کمتر درآمد دارند، و حال آنکه در بقیه کشورهای دنیا، که شامل کشورهای عقب افتاده‌ی افریقا و امریکای لاتین و آسیای غربی میشود، عده ای که این مقدار درآمد سالیانه داشته باشند کمتر از ۴.٪ جمعیت آنها است. جنوب و مشرق آسیا در حقیقت اعماق منجلاب فقر را نشان میدهد و در این مقام احتیاجات مردم حقیقتاً جزء احتیاجات اولیه محسوب میشود.

تا وقتی که این شرایط وجود دارد، نه تنها اختلاف حاد بین ۵۵.٪ جمعیت قاعده این سازمان و ۱۱.٪ جمعیت رأس آن ادامه خواهد داشت بلکه همین خطر که از اختلافات مربوطه فاش میشود روز بروز سهمگین تر و وسیع تر میگردد.

توسعه و ترقی کشورهای آسیا مشکل ترین مسئله ای است که رجال عصر حاضر با آن سروکار دارند. برای حل این معضل باید در هر قدم فقدان یا قلت مواد لازم برای مطالعه را بخاطر داشت و متوجه اختلافات بارز تجربیات کشورهای غرب بود. زیرا ما از این تجربیات غالباً بمنظور مقایسه و تعین جهت استفاده میکنیم.

پیشرفت اقتصادی در کشورهای غربی، پس از یک دوره نسبتاً طولانی انجام گرفت و این پیشرفت نتیجه بعضی اکتشافات فنی بود و در آن روزگار میتوانستند مواد لازم را از دنیای وسیع آنروز بدست آورند. انقلاب صنعتی در انگلستان طی سالهای ۱۸۲۰-۱۷۶۰ در آلمان طی سالهای ۱۹۱۰-۱۸۷۰ در ایالات متحده طی سالهای ۱۹۱۰-۱۸۸۰ در ژاپن طی سالهای ۱۹۳۹-۱۸۹۴ برپا شد. مراحل تکمیلی و مسلم این انقلاب صنعتی شدن و ایجاد راه آهن ها و کار بستن نیروی الکتریکی و موتورهای شدن بود که یکی پس از دیگری بظهور رسید. آسیا فقط این امتیاز را دارد که مجموعه‌ی اطلاعات فنی را بطور ذخیره در دسترس دارد، اما مرحله‌ی که بیان شد سخت در هم مخلوط شده اند و دوران پیشرفت را تا حد امکان باید کوتاه کرد. رویهم رفته در آسیا وزن عوامل محدود کننده پیشرفت، بیش از وزن عوامل خلاقه است.

۴- اصل موضوعی پیشرفت یا ترقی

مردم معمولاً معتقدند که معنای پیشرفت، صنعتی کردن کشور است. چنانکه پول ماتو *Paul montoux* این معنا را بوضوح اینطور بیان میکند «صناعت، چنانکه در گذشته بود، امروز نیز بصورت سرزمین تازه در قلب کشور درمی آید، امریکای دیگری

کشاورزی و صنعتی کردن

☆ پیه کاتنگ

انقلاب صنعتی در قرن هیجدهم.

* پول ماتو

که هزاران هزار مهاجر بسوی خود جلب میکند در شرف تکوین است باین اختلاف که بجای اینکه این امریکا کشف شود خلق میشود. *

عوامل پنجگانه ذیل را میتوان بعنوان عوامل تعیین کننده ی جریان پیشرفت صنعتی محسوب داشت [۱] جمعیت - تعداد؛ وضع و ترتیب پخش آنها از لحاظ جغرافیائی [۲] منابع یا عامل مادی - انواع و مقدار و پخش آنها از لحاظ جغرافیائی. [۳] مؤسسات اجتماعی - توزیع مالکیت عوامل تولیدی. اعم از شخصی و یا مادی. [۴] علم و صنعت - اختراعات و ابداعات. [۵] اقدامات صنعتی - تغییر و توسعه و تکمیل کردن وظیفه ی تولید اینها عوامل مفتاح محسوب میشوند و جریان ترقی صنعتی بوسیله ی آنها ایجاد میگردد و شکل آن هم بدان وسیله تعیین میشود.

در تمام کشورها و در تمام شرایط، دو عامل فنی و اقدام صنعتی عوامل خلاقه و سوق دهنده محسوب شده اند. **مارکس** بین نیروهای تولید و مناسبات تولیدی یک نوع رابطه ی منطقی (دیالکتیکی) تصور میکند. در کشورهای آسیا این هر دو عامل عاقل و باطل مانده اند. در کشورهای عربی نیروهای تولیدی در حیطه ی روابط قدیمی بطور آزاد فعالیت داشته اند ولی در کشورهای آسیا این نوع فعالیت آزاد قابل حصول نیست و اگر روابط را بوجه بسیار مؤثری باز از توصف بندی کنند باز هم نیروهای تولیدی خود بخود آزاد نمیشوند، این نیروها آنقدر محدود نیستند بلکه بیشتر فاسد شده اند. جهت مؤسسات اجتماعی را نیز باید از نو تعیین کرد ولی تازه اینها مشکل پیشرفت را حل نمیکند.

در کشورهای **جهان نو** جمعیت و منابع دو عامل سوق دهنده بودند، لذا در ایالات متحده که سرشار از سیل مهاجرین شده بود، همی عوامل پنجگانه متمرکز و متوجه یک نقطه و هدف شدند و این هدف عبارت بود از خلق یعنی ابداع و ایجاد، در کشورهای آسیا، با آنهمه جمعیت و محدودیت زمین و سرمایه، این دو عامل اخیر الذکر دو عامل محدود کننده میشوند. در کشورهای آسیا، بالنسبه با اروپای غربی سنگینی پیشرفت بیشتر روی مقاطعه کاری و علم و صنعت و مؤسسات اصلاح شده اجتماعی است.

در کشورهای غربی **بعضی اشکال** صناعت جلوتر آشکارتر شدند و هر جا ترقی اقتصادی آغاز نهاد، این ترقی یا با صناعت پارچه بافی یا با صناعت مواد غذائی شروع شده است. این دو صنعت ارتباط بسیار نزدیک با احتیاجات اساسی مردم دارند. در انگلستان و ژاپن و حتی در روسیه صناعت پارچه بافی سر آغاز ترقی بوده اند. اواخر ۱۹۲۶ - ۲۷ تفوق صناعت پارچه بافی در روسیه و ژاپن آشکار بود چنانکه ارقام ذیل این موضوع را ثابت میکند.

چند درصد تولید		صنایع اصلی
روسیه	ژاپن	
۲۷	۴۰	پارچه بافی
۲۵	۱۵	مواد غذائی
۲۳	۲۰	مواد معدنی و فلزی
۲۵	۲۵	سایر صنایع

در چین و هندوستان نیز صناعت پارچه بافی از حیث زمان و وزن بر سایر صناعات

تفوق داشت. (صناعت پارچه بافی درهند باده میلیون دوک دو برابر صنعت پارچه بافی چین است که پنج میلیون دوک دارد). صنعت پارچه بافی بدلائل مختلف «زمینه‌های تازه‌ای احداث میکند» ازجمله. (۱) چون صنعت پارچه‌بافی جزء صناعات سبک‌محسوب میگردد و سرمایه‌یکه برای آن بکسار می‌اندازند زیاد نیست (۲) چون صنعت کالای مصرفی محسوب میشود. دوره «انتظار» زیاد طولانی نیست. (۳) چون تولیدکننده کالای مورد احتیاج تمام مردم جهان میباشد بازار آن تضمین شده است.

معهدا درهر کشوری که پیشرفت صنعتی بدست دولت تقویت شده معمولاً صنایع سنگین بیشتر اهمیت داده‌اند. درکشورهائی که پیشرفت فنی بکسندی صورت گرفته، تغییرجهت بطرف صنایع سنگین نیزازرهگذر آزمایش واشتباهی که درمقام تشخیص احتیاجات پیش آمده، لا محاله بکندی انجام یافته است. اما درکشورهائی که بعد ها دست بکارصنعتی کردن شده‌اند و اصول فنی مترقی را هم دراختیار داشته‌اند، تغییرجهت بطرف صنایع سنگین سرعت عملی شده است. صورت ذیل که نسبت کالاهای مصرفی را با کالای سرمایه نشان میدهد مبین گرایش فوق‌الذکر نیزهست. (یعنی کشورهائی که دیرترصنعتی شده‌اند درزمان‌نوبین برای تولید کالای مصرف سرمایه (کالای سرمایه) کمتر بکار برده‌اند. - م)

سال	کشور انگلستان	ایالات متحده	روسیه	ژاپن
۱۸۱۰	۶۵۰.۱	—	—	—
۱۸۵۰	۴۷۰.۱	۲۴۰.۱	—	—
۱۸۷۰	۳۹۰.۱	۱۷۰.۱	۲۰۰.۱	—
۱۹۰۰	۱۷۰.۱	۱۲۰.۱	—	—
۱۹۲۵	۱۵۰.۱	۸۰.۱	۲۳۰.۱	۲۵۰.۱
۱۹۳۶	—	—	۷۲۰.۱	۸۰.۱
۱۹۴۲	—	—	۶۱۰.۱	—

صنعتی شدن کشورها ازسرمایه‌داری ناشی شد — ازطریق عمیق کردن جریان تولید. عمیق کردن یعنی اینکه تولید بیشتردورزننده میشود(سرعت جریان زیادمیشود) ودرهر واحد ازتولید سرمایه بیشتری بکارمیرود، ازافاقم ذیل که مربوط بکشورژاپن می باشد میتوان میزان سرمایه‌ی مربوطه را تخمین زد.

پیشرفت صنعتی تطبیقی [۴۲ - ۱۹۳۰]

نوع	۱۹۳۰	۱۹۳۷	۱۹۴۲	شاخص تغییرات تولیدی
درمیلیون بن ۰*	درمیلیون بن ۰*	درمیلیون بن ۰*	درمیلیون بن ۰*	(۱۹۳۰=۱۰۰)
صنایع سنگین	۲۲۸۳	۷۱۶۰	۵۷۸۱	۱۱۸۴۵
صنایع سبک	۳۶۸۰	۶۱۸۸	۵۲۳۰	۴۴۶۴
مجموع	۵۹۶۳	۱۲۳۹۰	۱۰۰	۱۶۳۰۹
بدین ترتیب ملاحظه میشود که عمیق کردن جریان تولید عبارتست از وظیفه مستقیم سرمایه‌گذاری.				

سرعت ، با ضریب، صنعتی کردن کشور ، متناسب نفع مستقیم دولت متبوعه تغییر کرده ومرحله‌ی پیشرفت فنی هم که هر کشور در آن مرحله دست باستحالی اقتصادی زده همین وضع را داشته است نسبت متوسط سالیانه افزایش تولید صنعتی بشرح ذیل بوده است :

کشور	دوره	تعداد سالها	شاخص تولید	(نسبت درصد)
انگلستان	۱۸۱۲-۱۹۲۴	۱۱۲	۱۰۰-۱۶۱۰	۲۵
فرانسه	۱۸۱۲-۱۹۱۱	۹۹	۱۰۰-۵۸۰	۱۸
ایالات متحده	۱۸۴۹-۱۹۲۹	۸۰	۱۰۹-۴۳۶۰	۴۸
ژاپن	۱۸۹۴-۱۹۳۸	۴۴	۱۰۰-۱۶۰۰	۶۵
روسیه شوروی	۱۹۱۳-۱۹۴۰	۲۷	۱۰۰-۸۵۰	۸۳
«	۱۹۲۷-۱۹۴۰	۱۲	۱۰۰-۷۵۰	۱۸۳

البته طبیعی است که نسبت افزایش در اقتصاد رویهمرفته متحدالشکل نیست ، بلکه از بزرگ قسمت بقسمت دیگر تغییر میکند . تحصیل ارقام مربوط باین تغییر آسان نیست . صورت ذیل که نمودار گسترش این دگرگونیهای ایالات متحده میباشد تنها صورتی است که ما از آن اطلاع داریم .

نسبت متوسط سالیانه افزایش در ایالات متحده

بخشهای اقتصاد	دوره مربوطه	نسبت افزایش
جمعیت	۱۸۷۰-۱۹۳۰	۱۹
مجموع تولید	»	۳۸
کشاورزی	»	۲۵
کارخانه‌داران	»	۴۸
معادن	»	۵۷
ساختمان	۱۸۷۴-۱۹۲۹	۴۲
حمل و نقل و ارتباطات	۱۸۶۶-۱۹۱۴	۵۸
تجارت	۱۸۷۰-۱۹۲۹	۵۲

نسبت افزایش در کشاورزی کندی از همه بوده اما همین ۲۵ درصد افزایش در کشاورزی شگفت انگیز است و علت آنهم این بوده که توسعه‌ی زمینهای بکروپیشرفت فنی همزمان بوده‌اند و گر نه تولید در کشاورزی طبعاً کند و آهسته است.

آثار صنعتی کردن در کشاورزی بسیار است و ما قبل از ورود به بحث اصلی نیازمندیم که بطور اختصار از آنها گفتگو کنیم . ظهور صناعت در انگلستان بستگی نزدیک ما پیشرفت کشاورزی داشت « بنابراین، در آنجا بین جنبشی که کشاورزی انگلستان بوسیله آن تحول پیدا کرد و پیشرفت سیستم کارخانه بستگی نزدیک وجود داشت. ماهیت این بستگی بالنسبه بارتباط صرف بین علت و معلول ساده‌گی کمتری داشته و در نظر اول چنین مینمود که این دو کاملاً از دو منبع مختلف سرچشمه گرفته‌اند و فقط در جریان پیشرفت خود هریک در دیگری مؤثر واقع شده است» در سالهای بعد و هم چنین در اوضاع واحوال دیگر «ماهیت این بستگی بالنسبه به ارتباط صرف بین علت و معلول سادگی

کمتری داشته است. بوسیله مواد غذایی و مواد خام دوحلقه‌ای ارتباطی ایجاد میشود. صنعتی کردن ثروت را افزایش میدهد و تأثیر آن در احتیاجات غذایی باین ترتیب است که آنها را از صورت تهیه کننده انرژی به مواد غذایی استحفاظی تغییر میدهد و همچنین آنها را از سادگی در می آورد و رنگا رنگ میکند و این خود مستلزم کشت مواد گوناگون میباشد.

احتیاج بمواد خام نیز نوع کشت را تغییر میدهد: در تگزاس کشت پنبه بین سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۶ شش برابر شد و کلیه زمینهای زیر کشت پنبه در چین طی همین مدت ۷۰٪ توسعه پیدا کرد. این تغییرات همه مولود کار بستن سرمایه و تحولات فنی است. این تغییرات و تحولات هم بنوبه خود در کشورهایی قابل حصول است که بحسد کفایت زمینهای بکر داشته باشند یا در کشورهایی که مزارع آنها باندازه کافی وسعت دارد و یا میتوان با آنها وسعت داد و در نتیجه برای تغییرات فنی آماده‌شان کرد. صنعتی کردن موجب استحکام کشاورزی میشود.

با پیشرفت امر صنعتی کردن کشور، احتیاج بمواد غذایی که قابلیت انعطاف ندارد روبه کاهش می‌گذارد. آهسته آهسته نوع اشتغال تغییر میپذیرد: کشاورزی بتدریج هم از لحاظ نیروی کار گر و هم از حیث تأثیر در افزایش درآمدهای ملی اهمیت خود را از دست میدهد. زندگی بصورت شهری درمی‌آید و رونمای پیشرفت اقتصادی نیز درازتر میشود. نه تنها از اهمیت تولید ابتدائی کم میشود بلکه اشتغالات دست دوم نیز، مثل صنعت، پشت خدمات دست سوم از قبیل تجارت، حمل و نقل و حرفه‌ها قرار میگیرند. منظور اساسی از صنعتی کردن اینست که مردم از سختی‌های تولید ابتدائی رهایی یابند و تریبی اتخاذ شود که خدمات دست سوم هم افزایش پیدا کنند و زندگی فنی و پررنگ و متنوع شود.

طرحی که بیان شد برائری صنعتی کردن کشورهایی که دارای امتیازات هستند پیش می‌آید. اما وقتی یکی از کشورهای آسیائی را بخواهند صنعتی کنند مشکلات بسیار ظهور میکند.

۳- اجبارهای اقتصاد عقب افتاده

کشورهای آسیائی گرفتار فقر عظیم و تولیدی نازل و فشار جمعیت هستند. در این کشورها فقط در صورتی از نیروی کار اضافی میتوان در امر تولید استفاده کرد و آنرا بارور که ساخت سرمایه‌ای موجود باشد ولی سرمایه هم کالائی است کمیاب. اصول صنعتی کردن سبب میشود که تولید ضمن توسعه صنایع سنگین و سبک دور زننده شود و این اصول مردم را از صحنه کشاورزی دور می‌کند و بآن یک نوع اثر حیات بخش میدهد. اما تمام این نقشه‌ها و طرح‌ها پس از بدست آمدن سرمایه ترسیم میشود و خود بنیان گذار سرمایه نیستند.

در کشوری مثل هند یا چین که هنوز جمعیت آندورو با افزایش میباشد، حتی برای حفظ همین سطح زندگی نازل فعلی احتیاج به ذخیره سالیانه از چهار تا پنج درصد درآمدهای ملی دارند. یک درصد افزایش سالیانه درآمدهای ملی گویا با سه تا پنج درصد تشکیل سرمایه خالص سالیانه ارتباط داشته باشد. در هند ذخائر خالص در حدود پنج

درصد درآمدهای ملی است و چون جمعیت در هر سال ۱٫۲ درصد افزایش می‌یابد سطح زندگی مردم روبه‌بهبودی نمی‌رود. بنابراین برای بالا بردن سطح زندگی مردم هند باید ذخائر و سرمایه‌ها سه‌برابر شود.

بیست و پنج درصد از جمعیت بالنسبه بوسعت زمینها اضافه است و برای اشتغال آنان در صناعت باید سرمایه عظیمی بکار انداخت. بطوریکه تخمین زده شده برای بکار گماردن يك کارگر در صناعت لازم است ۲۵۰۰ دلار سرمایه بکار افتد. هر قدر صنایع سنگین تر و سرمایه بکار افتاده زیادتیر باشد محصول فوری آن کمتر و دوره انتظار بیکه قبل از موجود شدن کالاهای اضافی مورد مصرف پیش می‌آید طولانی‌تر خواهد بود. اگر بخواهیم حتی يك درصد از جمعیت را بطرف صناعت متوجه کنیم، فشار بسیار شدیدی بمنابع سرمایه‌ای وارد خواهد شد. بنابراین در کارخانجات آسیائی نمیتوان همان رویه‌ای را پیش گرفت که در اروپای غربی پیش گرفتند کشورها را صنعتی کردند و بیشتر صنایع سنگین اهمیت دادند.

برای اینکه امر صنعتی کردن کشور انجام گیرد، سرمایه‌ها (وقه‌را ذخائر، مگر اینکه کمک خارجی شاکفرا پر کنند) را باید تا پانزده درصد درآمدهای ملی افزایش داد در ژاپن تقریباً بهمین نسبت سرمایه بکار افتاد:

سرمایه‌کار افتاده در ژاپن (۱۹۰۰-۱۹۳۶)

۱۹۰۰-۱۹۰۹	۱۲٪
۱۹۱۰-۱۹۱۹	۱۷٪
۱۹۲۰-۱۹۲۹	۱۲٪
۱۹۳۰-۱۹۳۹	۱۰٪

بنابر این اگر بخواهیم نسبت عالی ۱۵٪ را بالاتر از آن بدست آید، بار ذخائر باید گسترش زیاد پیدا کند. مشکل آسیا، صرف نظر از فقر مردم آن سرزمین عدم مساوات است. در سیلان ۱۳٪ از مردم ۳۹٪ از مجموع درآمدها و در فیلیپین ۲۲٪ از مردم ۷۰٪ از مجموع درآمدها را بدست می‌آورند. اما در هند ۱۴٪ درصد از مردم ۵٪ از مجموع درآمدهای ملی را بدست می‌آورند. اما تندی این هرم بعد از رأس سرعت عریض می‌شود. رأس هرم خود بخود موجب پیشرفت نمی‌شود. در هند اشخاصی که درآمد سالیانه‌ی آنان متجاوز از ۲۵۰۰ روپیه می‌باشد رویهمرفته فقط ۱۹٪ از درآمدهای ملی را بدست می‌آورند، بنا بر این منابعی که جهت پیشرفت مورد احتیاج می‌باشد، باید از دست جماعات کم درآمد نیز تهیه گردد. خوب حال می‌پرسیم آنها که درآمد مختصر دارند چگونه می‌توانند بیشتر بخود فشار آورند و در این مهم شرکت کنند؟

برای آغاز جنبشی مؤثر در راه تأمین رفاه و ترقی مردم باید ۳۵٪ از درآمدهای غیر خالص ملی در دست دولت باشد. و حال آنکه در سال ۱۹۵۰ نسبت درآمدهای دولت بدرآمدهای ملی در فیلیپین ۶٪ در هند ۸٪ در برمه ۱۵٪ و در سیلان ۱۹٪ بود. بقیه در شماره آینده

من برای او گم‌دی بازی می‌کردم

ترجمه این اثر هنری دربرونده مربوط بسالهای پیش، که از دستبرد حوادث اتفاقاً حفظ شده بود بدست آمد. مترجم آنرا فعلاً نمی‌شناسیم و از شناسائی ایشان خوشوقت خواهیم شد.

نبرد زندگی

وقتی از پله‌های تئاتر پائین می‌آمدم به (ژان بنیتو) هنرپیشه تازه‌کار برخورد کردم و او گفت امشب چه هوای گرمی است، درست مثل جهنم شده. من با دست صورتم را قدری باد زدم و گفتم با من در این باره حرف نزنید. من دیگر هیچ نمی‌فهمم. ولی او ادامه داد و گفت در این فوطی کبریت که نمی‌شود بازی کرد. مخصوصاً وقتی درجه هوا از سی هم تجاوز کند. اینجا تئاتر نیست اینجا حمام است. در جوابش گفتم با وجود این می‌بینید که ششصد تماشاچی چطور حاضر شده‌اند خود را ناراحت کنند در حالیکه می‌توانستند شب را در ارتفاعات خارج از شهر بایک سطل شامپانی در میان پا، به ترومپتو عتر بگذرانند.

او از من جدا شد و من از پله‌ها پائین آمدم و نزدیک اطاق سرایدار رؤسور را دیدم و او چون مرا دید گفت (کاتارینا) کجا می‌روی، دیوانه شدی؟ گفتم نه دیوانه نشده‌ام. من نه در قسمت دوم بازی هستم نه در ابتدای قسمت سوم. می‌روم بیرون کمی هوا بخورم.

با تعجب گفت در این لباس؟

گفتم بله، مگر چه عیب دارد، این لباس، لباس عادی زنان رختشوی ناپل است و ما هم اکنون در ناپل هستیم. جواب داد ولی آرایش تو؟

گفتم هر چه توانستم آثار آرایش سن را از بین برده‌ام اصلاً خیال می‌کنی، در این حرارت

حرفم را برید و گفت ولی نظامنامه تئاتر این جور رفتن را ممنوع کرده. در را بسوی خود کشیدم و گفتم سخت نگیر؛ کی این حرفها را گوش می‌کند؟ و بیرون آمدم. کوچه‌ها تاریک بود؛ من سهرم ساعت برای گردش و هوا خوری وقت داشتم. چند لحظه برای اینک که چشم بتاریکی عادت کند ایستادم و چون توانستم اندکی مسیر خود را تشخیص دهم براه افتادم. هوا را عمیقانه تنفس کردم و پس از چند قدم؛ صحنه تئاتر؛ پیسی که ما بازی می‌کردم و اسمش «اسب‌شاخدار کاروان» بود، نقش خودم و کف‌زندهای

تماشاچیان از خاطر مرغت. در حقیقت خلاصی از هوای گرم طاقت فرسای درون تئاتر که مانند سوپ گرمی که ظرف سوپ را بر می‌کند، درون سالن را بر کرده بود و نفس هوای آزاد بیرون؛ برای من بمنزله زندگی دوباره‌ای بود. من دیگر نه شخصیت روی سن یعنی «ژانینا» بودم و نه ستاره کم‌دیدی مشهور «کاتارینا - مانی‌شی» من زنی بودم آزاد و آسوده که با تمام ربه‌های خود نفس میکشیدم و در یکی از کوچه‌های کوچک شهر «پرتو - پیکولو» بدون مقصود و اجبار؛ بدون فکر راه میرفتم.

وقتی از سریج یک کوچه گذشتم؛ روشنائی خفیفی از کف زمین به چشم خورد. این روشنائی از یک میکده زیرزمینی فقیرولی بسیار پاکیزه بود. در این میکده شرابهای سالم و خنک یافت میشد و این جهت تصمیم گرفتم برای رفع گرما بدانجا بروم. از پله‌ها پائین رفتم و پس از ورود سالن میکده روی یک صندلی در کنار یک میز نشستم و دستور شامپانی دادم. هیچکدام از دو مردیکه در گوشه میکده دور میز نشسته و کیلاسهای پراز شراب در جلو خود داشتند؛ کمترین توجهی بمن که مانند دختران عادی شهر بنظر میرسیدم نکردند و این عدم توجه آنها مرا بیاد تعریف‌های گوناگون مردانی شبیه به من دونفر که در این گوشه نشسته و مرا با بی‌فیدی مینگریستند، افکند. آنها از زیبایی؛ ظرافت و جذابیت غیر قابل مقاومت من حرف میزدند در حالیکه این دومرد؛ که دست کمی از آن اشخاص نداشتند کوچکترین توجهی نسبت بمن نشان نمیدادند. با وجود این؛ گاهگاه یکی از آن دونفر که موهائی ژولیده و قیافه‌ای مردانه داشت با توجه و دقت بمن مینگریست و با چشمانی اندیشناک به نیمرخ من توجه میکرد و من سعی میکردم پنج انگشت گرانها را که در انگشت داشتم و بازبور یک دختر رخشوی کمتر مطابقت داشت در جیب‌هایم مخفی کنم.



وقتی تشنگیم رفع شد و خنک شدم از جابر خاستم تا به تئاتر برگردم ناگهان هیاهویی در کنار در ورودی بوجود آمد.

این سروصدا از یک دسته ملوان آمریکائی بود که بداخل میکده می آمدند... من خود را کنار کشیدم زیرا ملوانان قیافه‌هایی بسیار برافروخته داشتند و بسیار مست بودند. کنجکاوای مرا لحظه‌ای نگاهداشت. هنوز بیست دقیقه وقت داشتم. بزودی ملوانان از پله‌ها سرازیر شدند و آواز خوانان و غریبه جوانان بداخل سالن سرازیر شدند و مست و لایعقل بروی صندلیها افتادند و گاهگاه شیشه‌های شامپانی و ویسکی و احیاناً صندلیها را بسوی یکدیگر پرتاب میکردند. پس از چند دقیقه ملوانان دوباره شروع برقص کردند و مسخره بازی درآوردند. من خود را در پشت یک ستون بزرگ مخفی کرده بودم ولی بیهوده بود زیرا یک ملوان لاغر اندام که پا کتی بدست داشت و از بیست قدمی بوی ویسکی از دهانش استممام میشد مرا دید و ندائی حاکی از پیروزی بر کشید و به سوی من آمد و شانه‌های مرا با دوست گرفت و با انگلیسی زننده‌ای گفت: برویم دختر. من خود را بتندی عقب کشیدم او بزمین خورد ولی در میان شوخیهای زننده دیگران بلند شد. از چشماش شعله‌ای درخشید و لب بالاایش بعلافت غضب جمع شد و دستها را از هم باز کرد و بطرف من آمد:

اعتراف میکنم که بسیار ترسیدم.
 فریاد زدم مرا راحت بگذارید، مرا رها کنید.
 ملوان باز بانگلیسی گفت برویم دختر میدانم برویم ...
 و بازوهای مرا بهم کوفت.

این هنگام صدائی با اقتدار گفت: این زن را رها کنید.

من بعقب کشیده شدم و علیرغم خورم روی پاشنه‌ها چرخ می‌خوردم و در مقابل تخته پیشخوان بارآنجا ایستم. درست در همین لحظه تمام ملوانان بسوی مدافع من هجوم آوردند مدافع من همان مرد موذولیده بود و در یک طرفه‌الین باوجود مقاومت و دفاع، در اثر زیادی تعداد ملوانان مغلوب آنان واقع شد. صاحب میکه خود را یکوچه رساند و فریاد کشید و کمک خواست. خوشبختانه فریاد او را يك پلیس گشتی نظامی شنید و بكمك او آمد. بین لحظه‌ایكه گشتی امریکائی از پله‌ها پائین آمد و زمانی كه ملوانان آشوبگر بازوهای همدیگر را گرفته و از پله‌ها بالا رفتند و در جهات مختلف پخش شدند، من وقت اینكه آه بگویم نداشتم. بسیار می‌ترسیدم. چون مدتی گذشت و عدم خطر را حس کردم بلند شدم. در اطراف من فقط دوتفر وجود داشتند یکی صاحب میکه بود كه از تمام مقدسین بهشت برای رفع خطر استمداد می‌جست و دیگر رفیق همان نجات دهنده من بود كه كلمه‌ای حرف نمی‌زد. من بدون توجه باین دو ازجا برخاستم و مدافع و نجات دهنده خود را از زمین بلند کردم. حالش خیلی خراب بود يك بریدگی در قسمت پشت گردن او دیده میشد. دوبریدگی در نزدیکی ابرویش وجود داشت. با دستمال خونهای روی صورتش را پاك کردم و با لجه‌ای مخصوص مردمان عادی و طبقه پائین - این طرز حرف زدن را در اثر بازی یاد گرفته بودم - باو گفتم: از صمیم قلب از شما تشكر می‌كنم -

سری را برگرداند و گفت چیزی نبود تشكر لازم ندارد. با تعجب گفتم چطور شما برای خارج كردن من از آن وضعیت خطرناك بخود تردید راه نداده و با این حیوانها روبرو شده و در اثر دعوا، همانطور كه می‌بینید، چند زخم برداشته و خونین شده‌اید و حالا می‌گوئید كاری نكرده‌اید؟

گفت شما مرا دیوانه می‌پندارید در حالیکه من جسماً و روحاً سالم هستم. من برای نجات يك «زن» دفاع نكردم، من از يك «مدل» طرفداری كردم.

اینبار من او را با دهان باز نگریستم و او در حالیکه يك اسفنج خیس را كه صاحب میكه آورده بود روی صورت خود می‌كشید خنده‌ای تمسخر آمیز كرد و گفت حوصله داشته باشید برای تان شرح میدهم. من نقاشم و هیچوقت نتوانستم از دفاع و طرفداری از هنر خودداری كنم. وقتی برای من محقق شد كه این بی ادبان می‌خواستند این بیبی، این كردن، این گوشها و بالاخره این چهره را بخطر بیاندازند، خود را شرمسار دیدم و خودتان دیدید كه چطور شد.

مرد عجیبی بود و من، در برابر او، نمیدانستم چكتم آیا باید همچنان بسخنان او كوش بدهم؟ زمان هم جلو میرفت و ساعت درست موقع رفتن من با طاقم برای آماده شدن بجهت بازی بود. بالاخره گفتم بسیار تشكر میکنم و بطرف درخروجی رفتم. با سرعت خودش را بمن رساند و گفت خواهش میکنم يك لحظه صبر كنید؛ اگر وجود

«زن» برای من بی تفاوت باشد ، در عوض از «مادل» خوشم می‌آید و نسبت باو چندحق دارم . نه؟

ازاینکه قضیه صورت غیر منتظره‌ای بخود میگرفت مبهوت شدم و ایستادم و گفتم آفا . منتظر من هستند ، من بسیارعجله دارم .

گفت حتماً معشوق درانتظار هست ، خوب عیبی ندارد : او کمی صبر خواهد کرد . تو در برابر من تعهد کوچکی خواهی کرد . تودختر ناپل هستی ودختران ناپل کمتر از انجام قولشان خودداری میکنند .

بالحنی عادی وبسیار ساده پرسیدم ازمن چه میخواهید ؟
گفت مطمئن باش که چیز عجیبی نمیخواهم ، من از آنها نیستم که دختران را مجبور می کنند . من برای يك تابلو احتیاج به يك مدلدارم . صورت توبرای تابلوی من مناسب است . آیا فردا صبح می‌آئی برای من «پز» بگیری ؟ صد لیر هم بدست می‌آوری .

بچشمه‌هایش نگریستم وگفتم می‌آیم ، اما نه برای پول ، بلکه برای اینکه زحمت شما را جبران کنم . گفت قول میدهی ؟ جواب مثبت دادم واوچندکلمه روی کاغذی که از دفتر یادداشتش پاره کرد نوشت وبمن داد وگفت این آدرس من است .
کاغذ را گرفتم ولی پیش از نگریستن بآن ، در حالیکه بریدگی پشت کردنش را نشان میدادم باخنده گفتم بچه های این شهر نوع زخما را با چربی گوسفندمعالجه می کنند .

«پیترو» (این اسم اوبود) درجواب شانه‌اش را بعلافت بیقیدی بالا انداخت ومن بسرعت بداخل کوچه دویدم .



— زود ... زود ... «لولا» ... کمی پودر ویک شانه ... زود ... این سخنان را در حال داخل شدن باطاق خود گفتم . «لولا» مستخدم زن تماشاخانه بطرف میز توال رفت ومن پشت سراورژیسوررا دیدم صورتش از شدت ناراحتی تیره شده بود . وقتی مرا دید دهانش راگشود تا اعتراض کند ولی گفتم ساکت شو ، اگر ساکت شوی ، میتوانم دروقت مقرر روی سن بروم .

دراین حال لولا برگشت وبمن پودر زد وسرم را شانه کرد ودروقت مقرر من قدم بداخل سن نهادم وازنو حرارت وگرمای عجیب ونفرت انگیز را حس کردم .
پس ازپایان نمایش ما همه نیمه مرده بودیم ولی چیزعجیب اینکه تماشاچیان هنوز دست می‌زدند «ژان بنیتو» وقتی پس از خارج شدن ازسن مرا دیدگفت چقدرما را ترساندی!

ومدیرتئاتر بازوها را باآسمان کرد وگفت يك مرض قلب ، بالاخره تو مرا مبتلا بمرض قلب می کنی .

یکی دیگر ازهنرپیشگان بالحنی خشک پرسید این مدت کجا رفته بودی ؟
باخونسردی جواب دادم رفته بودم از ملوانان آمریکائی تنه بخورم وازيك نقاش توهین بشنوم .

پس از چندی باد خنك شروع بوزیدن کرد و برای اولین بار پس از شروع فصل گرما، شبی را راحت گذراندم.



فردا صبح «لولا» باطاق من آمد و گفت مادموازل صبحانه را مطابق معمول در بستر صرف میکنند چون بعد از آن متخصص مانیکور و ماساژ قرار است بیایند. وعده نقاش دیشبی را بیاد آوردم و گفتم نه ... نه ... لولا ... برنامه را تغییر بده من الان بلند میشوم. با تعجب گفت: الان بلند میشوید؟ ساعت ۹ صبح؟ گفتم تعجب کردی؟ من قرار است ساعت ده نزدیک نفر بروم.

گفتم، با وجود این عکاس مادموازل دیشب میگفت که گفتم: من پیش عکاس نمیروم بلکه نزد نقاش میروم و با آنجا هم فکر میکنم راستی آن لباس خاکستری را بمن بده.

گفت ولی آن لباس خیلی چروک خورده ...

گفتم - بهتر، همینطور هم باید باشد، دیگر از من سئوالی نکن عجله دارم. پس از پوشیدن لباس و نهادن يك كلاه قرمز بر روی موها، با عجله خود را بداخل يك تاکسی انداختم و گفتم: شما در میدان «سان مارتیو» خواهید ایستاد.

خانه (پیترو - کروس) نزدیک این میدان در طبقه آخر يك ویلا که مشرف بر مناظر زیبای شهر بود قرار داشت وقتی زنگ زدم پیرمردی که قیافه و لباسش شبیه به باغبان بود در را گشود و باو گفتم که با (استاد) وعده ملاقات گذاشتم. ابروهایش را بهم کشید و گفت، بفرمائید اما سعی کنید پاهایتان را پائین پله ها خشک کنید و توی اطاق روی صندلی قهوه ای رنگ ننشینید. بعد از رفتن مدل ها من بیچاره باید کیک های صندلی را بکشم.

سرم را بزرگفکندم تا خنده مرا نبیند و بالا رفتم. در آلتیه کسی نبود. در مقابل تابلوی زیبایی که با نهایت مهارت کشیده شده و منظره ای از پارک ملی شهر را نشان میداد نشستم. پس از چند دقیقه (نجات دهنده) من وارد شد. رو به دوش امبر زیبا و خرمایی رنگی پوشیده بود. وقتی نگاهم به سرو صورتش افتاد و با تعجب گفتم. سرو صورتان را چرا اینطور بستید؟

واقعاً که تغییر کرده اید.

بریدگی پشت سرش در زیر يك باند پهن مر کور کرمی پوشیده شده و تا کنار گوشش ادامه میافت چشمان باد کرده و کبود شده اش که توسط قشری از سیاهی احاطه شده بود، منظره ای عجیب داشت، وقتی تعجب مرا دید گفت: خوب ... خوب ... بس است ما کار دیگری غیر از گفتگو درباره صورت من ندارم بعلاوه تو نباید مرا برای جای ضرباتی که در اثر دفاع از تو در صورت دارم، مسخره کنی.

گفتم: آقا مسخره نمیکنم.

گفت: کمتر بپر چاگی کن ... برو لخت شو...

کمی معطل شدم و او را دیدن تردید میگفت: هنوز که ایستادی. من خیال می کردم همه دختران ناپل عادت دارند که جلوی هنرمندان (پز) بگیرند. چرا بالباس دیووزی نیامدی؟ خوب، عیب ندارد بیا این لباس را بگیره این ملبوس زنان شهر

پومپی است آنرا دیروز در يك سمساری پیدا کردم مرا بین ازچه حرف میزنم ... برو... برویشت پاراوان و اگر حیا و شرم مانع نیست ، لباست را عوض کن .
نمیدانم چرا ، با وجود رفتار نامطبوع و خشن «پیترو» من از انجام دستورات او خوشم میآمد. آبا رفقای من، رئیس من، روزنامه نویس های «روم» وقتی برایشان از کاری که کرده ام تعریف کنم چه خواهند گفت؟

لباسی را که پیترو داده بود- واز پشم سفید بافته شده و بابرودری های آبی وزرد زینت داده شده بود پوشیدم . پس از زدن چند روبان سفید بموها، تغییر لباس و آرایش من تمام شد و در اینحال شبیه به زنان زمان «نرون» شده بودم. وقتی پیترو مرا دید برقی از خوشحالی در چشمانش درخشید، چند کلمه زیر لب زمزمه کرد و پس از تعیین «پز» جلوی پرده نقاشی نشست.

با وجود خستگی «پز» دوساعتی که گذشت برای من بسیار کوتاه بود. دیدن يك هنرمند در حال بوجود آوردن يك اثر هنری ، منظره فشنگی است . درروی خطوط چهره او کمتر اثری از تحقیر و اهانت وجود داشت. چهره او، تا آنهنگام که قلم مرا بر زمین گذاشت ، حاکی از حرارت درونش بود.

وقتی قلم نقاشی را بر زمین گذاشت ، بالیندی گفت: دینت را خوب پرداختی . این پز؛ مخصوصاً برای دختری که شغل او این کار نباشد ، باید خیلی خسته کننده باشد. حالت پز را بهم زدم و گفتم اهمیت ندارد. قول داده بودم.

لحظه ای مرا نگرست ولی با نگاهی که نگاه يك نقاش نبود؛ بلکه نگاه يك «مرد» بود و گفتم من حق داشتم نسبت بتورفتاری غیر ارادی داشته باشم...

و ناگهان از اینکه مرا «تو» خطاب کرده است ، تکان خورد و سخنش را قطع کرد بعد گفت: من هنگام دفاع از شما در برابر این مستها ؛ تحت حالتی بودم که شاید مسخره باشد . من شمارا موجود قابل احترامی می دانم والبته در برابر این چنین موجودی حق داشتم وضع خود را فراموش کنم.

برای اولین بار برویش لبخند زدم و گفتم دیگر از آن حرف تزئیم زیرا ما باهم حساسی نداریم . وبطرف پاراوان رفتم تا لباسم را عوض کنم. بعد از تغییر لباس درحالی که بطرف پله کان میرفتم گفتم آقای نقاش؛ خدا حافظ.

من در ساعت دوبعد از ظهر يك تمرین داشتم و لازم بود ابتدا بانویسنده پیس آن تمرین؛ ناهار بخورم .

پیترو پله ها را چهار تا چهار تا طی کرد واز پشت سر من پائین آمد و گفت دوباره خواهید آمد ؟ من میخواهم این تابلورا تمام کنم.
جواب دادم نمیدانم که وقت خواهم کرد یا نه؛ زیرا کارهای زیادی در «رختشویخانه» دارم و با سرعت براه افتادم .

تزدیک کریدور ورودی بمن رسید و گفتم خواهش میکنم فردا هم بیایید. من دوبار بر مزدیکه آنجا بشما میدهند خواهی پرداخت.

در را باز کردم تا خارج شوم و او گفتم بیایید آمدن شما برای من لذتی است. این کلمات ؛ و تن صدای او هنگام ادای آنها؛ قلب مرا بتپش درآورد و گفتم .

آمدن من برای شما لذت دارد؟ خیلی خوب؛ من فرساست ده خواهم آمد و با سرعت
براه افتادم.



روزهای بعد هم در چند جلسه «پز» شرکت کردم. این جلسات مرا بسیار ناراحت می ساخت زیرا هر بار می بایست زود از خواب بلند شوم در اطاق کوچک لباس پیوشم و خود را با تیله دور دست پیتر و برسانم و بعد از اتمام پز؛ با عجله به محلی که شوفر و اتومبیل در انتظارم بود بروم، آثار بریدگیهای صورت و پشت کردن نقاش؛ مانند آثار خشونت و بدخلقی رفته رفته از بین میرفت و من کم کم فهمیدم که با چه کسی طرف هستم و دانستم که او در کودکی یتیم شده است ولی زندگی برای اوست نبوده است. پس از برقراری اکسپوزیسیونی از کارهای خود در ونیز؛ پیتر و مشهور شده بود. در بیست و نه سالگی میتوانست امیدوار باشد که سرمایه بدست آورده و شهرتش زیادتر شود. کمتر از آنلیه خود بیرون میرفت. فقط گاهگاه برای مسافرتهاى كوچك بخارجه یا برای راهپیمایی در محلههای پرجمعیت؛ اطاق کارش را ترك میگفت. هیچوقت روزنامه نمی خواند و بهمین جهت هنوز مرا نشناخته بود و خیال میکرد من دختر رختشویی هستم و نامم «کاتارینا فوسانی» است.

این اشتباه مرا تحريك میکرد؛ عصبانی میساخت و آزار میداد ولی کم کم يك صمیمیت بین ما دوفتر ایجاد شده بود. و روز بروز من او را بیشتر دوست میداشتم و بیشتر از او خوشم میآمد. مثل این بود که او هم از من بدش نمیآمد!

حالا دیگر جلسات «پز» با صحبتهای دوستانه و پر از مهر و محبت قطع میشد گاه گاه پیتر و میگفت: بقدر کفایت کار کردم و من با شنیدن این سخن از تخت کوچکی که بر روی آن ایستاده با نشسته بودم پائین میآمدم و روی نیمکت کوچکی که روپوشی از مخمل آبی داشت دراز میکشیدم و پیتر و روی زمین می نشست و سرش را بر زانوهای من تکیه میداد و ما با آرامی با یکدیگر سخن می گفتیم. گاهی سکوت ممتدی برقرار میشد و ما هیا هوای درون شهر را می شنیدیم؛ در این لحظات؛ اعصاب من تخدیر میشدند و حالت بخصوصی را در خود حس میکردم. و خود را از این اشتغال فکری؛ که من با عمل خود با حیات يك هنرمند بازی میکنم؛ میرهاندم.

پس از اتمام جلسات، وقتی به محل سکونت خود برگشتم؛ دیگر نه لذت خنکی مشروبات را درك میکردم و نه از آرامش فکر برخوردار بودم. بزودی حس کردم که فقط برای این زنده ام که در روی نیمکت مخمل دراز بکشم و هنگام پز؛ نگاه پیتر و را بر روی بدن خود؛ اندام خود حس کنم. نگاههای او مانند نوازش هائی بود که خیال مرا آرام میکرد و بمن آرامش میداد.

دو سه بار هنگام برون آمدن از آنلیه؛ او مرا در آغوش کشید و گفت ای دختر كوچك ناپل، شما قلب مرا گرم میکنید. و من در حال فرار گفتم ولی من مایل نیستم که بسوزد.

اما؛ در راه؛ تکرار میکردم [ای دختر كوچك ناپل؛ شما قلب مرا گرم میکنید]
هسته و سپس آبا خود میگفتم: «من میلدارم که بسوزد»



یکروز صبح ؛ وقتی لباس مخصوص را پوشیدم و برای پز آماده شدم دیدم پیترو قلم‌مورا بر زمین نهاده و خود نیز نشسته ؛ سرش را در میان دودست گرفته و می‌اندیشد . بالای سرش رفته و گفتم مثل اینست که رنج میکشید ؟ گفت آری رنج میکشم آری ؛ این تابلو دارد تمام میشود و آن زندگی نیز که من بآن آنقدر علاقه دارم نزدیک بیابان است. آن زندگی که شما در آن شریک بودید... شما آنجا می‌ایستادید و من صدایان را می‌شنیدم ؛ خودتان را میدیدم. روپایان است.

از سخنان اومتاثر شدم. کف دستهایم را روی موهای اوتنه‌ام و او ناگهان بلند شد و گفت بگوئید ؛ بمن بگوئید که شما مانند يك سایه ؛ يك شبح محو نخواهید شد ؛ بگوئید که شما را کم نخواهم کرد... از دست نخواهم داد...

ما را بین دستهای خود گرفت. خود را عقب کشیدم و با هیجان گفتم. نسبت بمن چه حس میکنید ؟

لحظه‌ای سکوت کرد و بعد گفت: احترام کامل... و عشق کاملتر... این کلمات مثل این بود که مرا خلع سلاح کرده باشند زیرا چشمانم را بستم و صورتم را پیش بردم و از لذت دوست داشتن و دوست داشته شدن سرمست گشتم.



برای اینکه این روز فرخنده را بهتر درك کنیم قرار شد که شب ساعت ده ؛ همدیگر را در همان میکده که برای بار اول بهم برخورد کرده بودیم ؛ ملاقات کنیم -

پیش از رسیدن موعد ملاقات ؛ وقتی وارد سن تئاتر شدم ؛ خود را مانند يك پرنده خوشحال و مانند يك پر ؛ سبک حس کردم . هیچوقت من آنقدر بخوشی و چابکی بازی نکرده بودم.

تماشاچیان مجذوب شده و آرام مشغول تماشا بودند. صدایی ناهنگام در سالن طنین انداز شد. یکی از تماشاچیان دیر کرده و حالا درست در میان قسمت اول بازی وارد سالن میشد. بسوی این مزاحم برگشتم تا با نگاه تویببخش کنم ولی از دیدن او ؛ ناگهان یکمخوردم زیرا من... پیترو کرویسی را شناختم...

پیترو نیز رنگ پریده و مبهوت ؛ همچنان ؛ جلوی صندلیش ایستاد. تماشاچیان که مرا ناگهان بی حرکت دیدند ؛ پنداشتند حافظه‌ام را از دست داده‌ام. سوفلور از شدت خشم دیوانه شده بود. با زحمت بسیار بر خود مسلط شدم و بازی را ادامه دادم . پیترو نیز نشست.

در بقیه بازی مثل این بود که در میان مغلیظی قرار گرفته‌ام. مثل يك خودکار مشغول انجام نقش خویش بودم ؛ میرفتم می‌آمدم ؛ حرف می‌زدم و می‌خندیدم . بالاخره پرده افتاد .

بدون اینکه لحظه‌ای بدرون اطاق خود بروم ؛ بطرف در خروجی مخصوص هنرپیشگان رفته و بدون اعتنا به مدیر که میگفت توجریمه میشوی ؛ توجریمه خواهی شد. خود را به میکده معهود رساندم . اوتنها در گوشه‌ای از میکده کنار يك میز نشسته بود. در حالیکه می‌لرزیدم بطرف او پیش رفته و گفتم پیترو... پیترو... من..

چشمانش را بطرف من گرداند و با استهزا گفت آفرین مادام! شما هر دو نقش خود را خوب بازی کردید. اعتراض کردم و گفتم نه! در نزد تو من کم‌دی بازی نمی‌کردم. گفت: آه؛ حقیقتاً؟ آیا شما همان کاتارینا فوستانی؛ همان دختر رخش‌شوی ناپل؛ و مدل تاب‌لوی من هستید؟

بسادگی گفتم: من همانم که تورا دوست دارد. واشک بر روی گونه‌هایم جاری شد. خندید و گفت: کریستن باراده نیز قسمتی از شغل شماست نیست؟ با تعرض گفتم: او؛ پیترو!

حرفم را برید و گفت: در هر حال، من دیگر نمی‌توانم اشک‌های شما، لب‌خند شما، اعتراضات عشقی شما را صمیمانه بدانم. من، کاتارینای کارگر را دوست میدارم. شما، من نمی‌دانم شما که هستید و در باره شما چه حس می‌کنم. خدا حافظ امشب هم دیگر ملوان مست اینجا نیست تا بشما آزاری برساند. بلند شد و باد و خورش را از می‌کده بیرون انداخت.

من ناامید شده بودم. از می‌کده بیرون آمدم و بتأثر رفتم و هر طور بود قسمت آخر نمایش را هم بازی کردم.

بس از اتمام نمایش «ژان بنیتو» مرا دید و گفت: یادادت نرود که امشب بمناسبت دوستمین روز تأسیس تأثر جشن داریم وعده ما در «ستوران «سوسیل». فریاد زدم و گفتم نه ... نه نمی‌آیم... اصلاً دیگر نمی‌خواهم شماها را ببینم، برای همیشه تأثر را ترک می‌گویم. من بسیار بدبختم. زندگی، زندگیم دگرگون شد.

پرسید ولی بگوئیم چه شده، حتماً دیوانه شده‌ای!

در حالیکه می‌گریستم گفتم: من عشقم را از دست داده‌ام، آری تنها عشقم را از دست داده‌ام... و بدون اینکه به سرزنش‌های او گوش بدهم با طاقم رفتم، در را بستم و در حالیکه مانند دیوانگان مرتباً می‌گفتم: زندگی من تمام شد ... تنها عشقم را از دست دادم.

ناگهان صدائی بگوشم خورد؛ در ته اطاق، بین تاج‌های کلی که برای من فرستاده بودند، یک شبح، یک مرد نمایان بود. موهائی بسیار ژولیده داشت... آری پیترو آمده بود تا آخرین سخنان مرا بشنود. بنزدش رفتم... واو... آری خود او. پیتروی عزیزم پیتروی با وفا... مرا در آغوش کشید و من در آغوش او هر چیز را از یاد بردم... من عشق خود را باز یافته بودم.

اصلاح و معذرت

در مقاله «هدف حکومت در قرن بیستم» بعضی اشتباهات چاپی پیش آمده بود که امیدواریم خوانندگان توجه و اصلاح کرده باشند، متأسفانه بمناسبت از بین رفتن اصل مقاله تصحیح آنها در این شماره ممکن نشد. از مؤلف مقاله جناب آقای دکتر جزایری معذرت خواسته و توجه خوانندگان را به محتویات این مقاله با ارزش که لزوم دخالت جامعه‌در مسائل مربوط بتولید و توزیع شرح می‌دهد جلب می‌کنیم.

تحقیقات جدید در آلمان غربی

اخیراً نشریه‌ای را جمع به تحقیقات علمی و درباره احیاء شدن آن در آلمان غربی منتشر شده و گزارش‌هایی با توضیحات مختصر نشان می‌دهد که در مدت کمی چگونه علم و دانش تا آخرین پایه ممکن برای بشر امروزی از نو زنده شده است. مطالعه این نشریه به تنهایی حتی آنها را که با اوضاع آلمان و قدرت سازمان دادن مردان و زنان این ملت زنده آشنا هستند، دچار بهت و حیرت میکند که چگونه در مدت کمی از خلال آن خرابیها و هرج و مرج این نظم و انضباط علمی و صنعتی سر برون آورده است! فقط چند نمونه از آثار ترقیات علمی و صنعتی را در این شماره با مختصر توضیحاتی بquam آقای مهندس قندهاریان منتشر می‌کنیم.



« بالاترین خوشبختی بشر متفکر آنستکه شناخته شدنی را شناخته
« باشد و سعی کند آنچه را که شناخته نشدنی اعلام شده متدرجاً بشناسد »

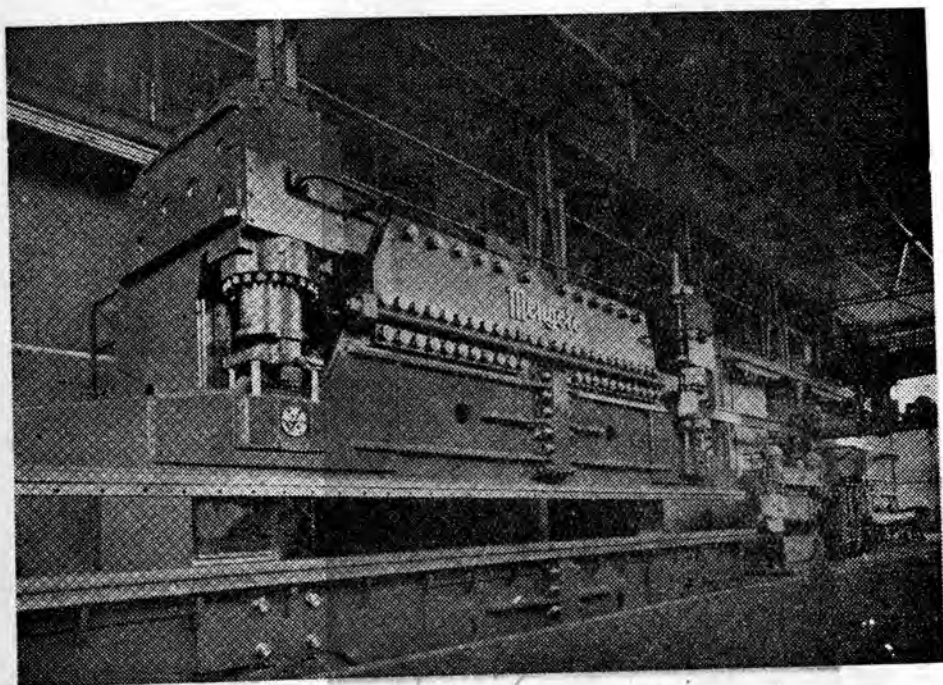
در سال ۱۹۴۵ بنظر میرسید که به علم و تحقیقات آلمانی زخمهای علاج ناپذیری وارد شده باشد. دانشگاهها و مدارس عالی، تشکیلات تحقیقاتی و کتابخانه‌ها از نظر موجودیت مادی بسختی خسران دیده بود و از نظر عوامل روحی نیز برای مدت زمانی از کار افتاده بود. تعداد استادان دانشگاهها به کمتر از نصف خود رسیده بود و در رشد و تکامل علم را دچار تلفات ساخته بود. در ضمن تعداد دائم‌التزایدی از شاگردان بمدراس عالی وارد میشدند که میبایستی با سرعت پایه‌های وجودی تحصیلی بیابند. اما برای آنکه تربیت تحصیلات عالی و تحقیقاتی که البته طبق سنت وابسته به تعلیم است دوباره بامعیار قدرتهای دیگر جهانی هم ارز بشود وسائل نبود. و حتی این خطر وجود داشت که اساساً آلمان از جرگه کارهای با ارزش علمی، از مسابقه فکری ملل، کنار گذاشته شود.

با بودن این وضع کاملاً مشکوک، تحقیقات در آلمان بدون از دست دادن جرأت دست بکار بود و لجوجانه شروع کرد که دوباره شرایط لازم برای فعالیت عملی را برقرار سازد. همکاران قدیم و جدید، یعنی استادان و شاگردان پیرامون انستیتوهای خراب شده جمع شدند و غالباً بادت خودکار را از نو شروع کردند.

وسائل تکنیکی دوباره متدرجاً ایجاد میشد و آثار علمی جمع و کامل میگشت و بخصوص روابط خارجی گسیخته شده را دوباره مرمت میکردند تا بالاخره در کارهای تحقیقاتی زندگی نوینی پیش آمد که در بسیاری جهات اقتصاد و صنعت به آن کمک میکرد و در آن زمینه‌ها مسائل تازه‌ای طرح میشد که از این مسائل منتفع میشدند.

هرگاه اشکالات خارجی مرتفع شده را در نظر آوریم که در بسیاری از جاهای هنوز

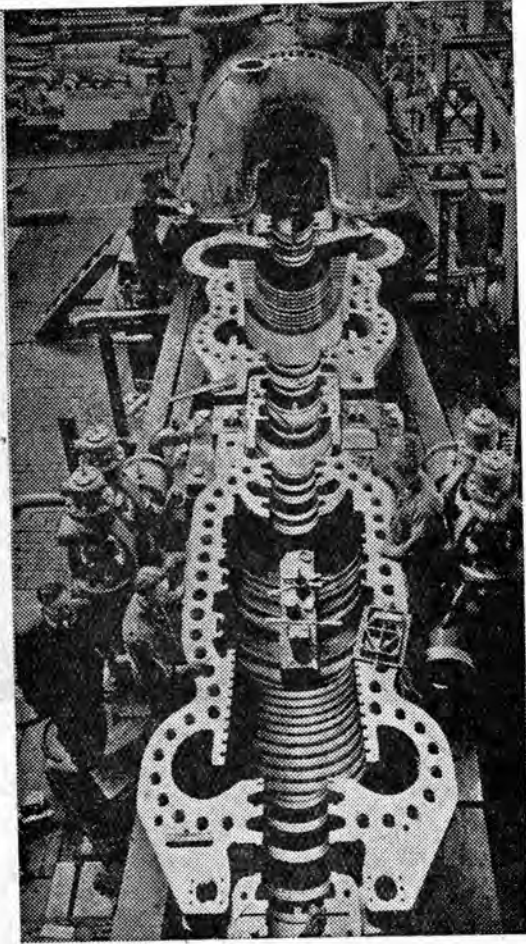
هم برجای مانده است آنگاه بزرگی موفقیت این جنبش تحقیقاتی که در این مدت کوتاه در آلمان حاصل کرده است مارا بشگفتی و خواهد داشت. ولی ماماجال آنرا نداریم که بتفصیل از این تحقیقات نام ببریم.



دستگاه فشار آبی (هیدرولیک) با توانائی ۸۰۰ تن فشار-طول میزکار آن ۱۲/۶ متر (با ۱۵۰ تن وزن) در زیر این پرس که بواقع از بزرگترین نوع خود در اروپاست میتوان دوره‌های صفحه‌های آهنی بطول ۱۲ متر و کلفتی ماکزیموم ۱۱ میلیمتر را در یک عمل پرس کرد.

در درجه اول بانیان تحقیقات نوین در آلمان دانشگاهها و مدارس عالی و تعداد انبوهی از انستیتوها و مؤسسات نظیر آن میباشند که از جمله تشکیلاتی را باید نامبرد که کمکهای شخصی و رسمی عده‌ای از دستداران علم چه پیش از جنگ و چه بعد از جنگ جهانی اول آنها را ایجاد کرده بود و بالنسبه خیلی سریع پس از شکست فعالیتهای خود را با مرهون بودن به نیروی شخصیتهای اداره کننده آنها از سر گرفتند و مؤثر ترین آنها «جمعیت تحقیقاتی آلمان» است که در ۱۹۲۰ بنام دیگری تأسیس شده بود و تا کنون بزرگترین کمکها را برای پیشرفت علم در آلمان کرده است. مؤسسه قابل تذکر دیگر «جمعیت ماکس پلانک» است که بمنظور پیشرفت علم

از ۱۹۴۸ تأسیس شده و اکنون بیش از ۳۰ انستیتو و مرکز تحقیق در اختیار دارد .
متأسفانه موانع و خطراتیکه در راه تکامل علم آلمان موجود شده هنوز کاملاً مرتفع

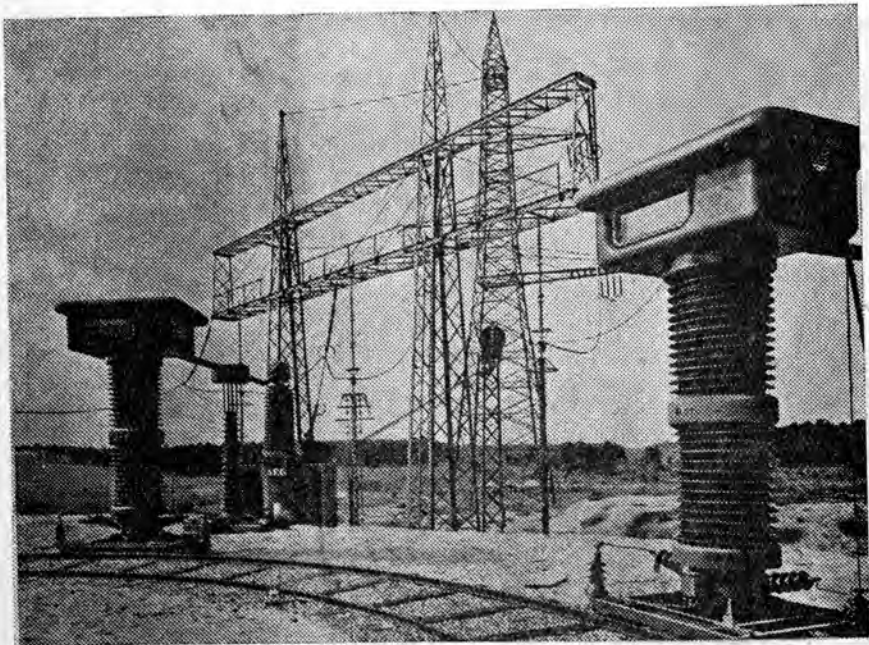


نگشته است. مردان
عالم چون محققین
گذشته آلمان بخاطر
ایده آل کار میکنند
اما باید گفت در پی
این شهوت بکار و
کوشش که بسیار تخیل
آمیز هم هست تنها
ایده آل نیست بلکه
محتاج پیول و اداره
کننده است . برای
مبارزه حیاتی میلیونها
آلمانی علم چیزی
نیست که بتوان از
آن صرف نظر کرد .
چه در فضای
تنگ آلمان اگر
این کشور بخواهد
اقتصاد را یعنی تعیین
کننده اساس حیات مادی
اش را، ضمن داشتن توسعه
نیز بدهد. علم و تحقیق
بیش از هر وقت دیگر
برای این ملت لزوم
پیدا میکند.

توربین بخاری با فشار قوی ۱۰۰۰۰۰ کیلوواتی در حین سوار کردن برای کارخانه
کولدنبرگ در آسن- قدرت ژنراتور ۱۴۳۰۰۰ کیلووات آمپر است و از بزرگترین نوع
توربینها در اروپاست .

اما تحقیق فقط خادم زندگی است؟ خیر! چه اسلحه های ترسناکی که برای

نابوی و مرگ ایجاد میشود نیز بر بنیان تحقیق قرار گرفته است. این اعتقاد که علم جز بهبود چیزی دیگر ندارد عملاً ورشکسته شده است و وضع کنونی کارهای علمی به بهترین وجهی این خصوصیت را آشکار میسازد. تحقیر تعقل، هجوم و یورش بسوی معتقدات غیر تعقلی [ایراسیونالیزم]، کلویش در پی اساطیر [میتولوژی] ساختگی جدید - تمامی این توجهات که اکنون چون فریب و خود فریفتن شناخته شده بعنوان فرار از برابر مسائل ذاتی مورد طرح در شرایط کنونی بشمار میرود. تعقل یکی از شرایط انکار ناپذیر آگاهی ما، هستی و دنیای ما بوده و هست و فدا کردن تعقل نیز مرگ جسمی و روانی محسوب میشود. هیچکس نمیتواند بگوید که راه علم و صنعت جدانشدنی از علم بکجا خواهد کشاند ولی بهر حال دیگر از این راه بازگشتی نیست.



اشکالات دائم التزايد مواظبت جریاناتها به نقشه‌هایی کشانده است که در اروپا باشکوه ۳۸۰۰۰۰ ولتی کار شود. برای تحصیل تجربیات لازم برای چنین تأسیساتی يك دستگاه آزمایش ۴۰۰۰۰ ولتی در هیدلبرگ برقرار شده است و این شکل قسمتی از ایستگاه اندازه گیری است که در ۱۹۵۳ تمام شده است. ترانسفورماتورها و دستگاههای اندازه گیری همه برای ۴۰۰۰۰ ولت ساخته شده است.

این شکایت همچنان نسبت به علم و بخصوص نسبت به کودک او صنعت موجود است. ولی اینگونه اخطارها و تشویشها تنها منشاء افسانه‌ای علم را افشا میسازد. چه هیچکس

قادر نیست حتی یکی از تسهیلات ایجاد شده در زندگانی را بوسیله علم و صنعت اندازه بگیرد. کار وقفه ناپذیر محققین و صنعتگران البته بهزاران شکل بفتح بشریت تمام میشود و انسان زندگانش را از آن تنها غنی نمیسازد بلکه بدون علم تصور وجودی آن غیر قابل ممکن است. ولی انسان عادی ایندوره این موضوع را فراموش میکند و در حالیکه از میوه‌های افکار عالی بهره‌مند میگردد در باره منشاء آن اصلاً هیچ نمیاندد. این انسان که به کوشش و تسلیم و دانائی و استعداد و نبوغی توجه میکند که در این راه صرف شده است در حالی که بدون رعایت و تشکر و اساساً بدون فهم نتایج آن را قبول میکند.



خیابان ۲۲۰ هزارولتی جدید در آشافنبرگ از کارخانه‌های بایر بادسته‌های اتصال کن باهوای فشرده که در چندین محل قطع کن و تنظیم کن دارد.

انتقادی که در باره علم شایع است نیز از نفهمی برمیخیزد. جنجال عامیانه در باره «بحران علم» دیگر پذیرفتنی نیست چه تحول که شاخص است علم را به حد خود توسعه داده و از این حد به بعد دیگر وسائل شناسائی آن توانا نیست چه دیگر بعد از آن مسائل فلسفی است که برای فلسفه نا آشنا نبوده است. یعنی تحول مرزین علم و

فلسفه را که با ترس نگرسته میشد عبور میکند و این از بین رفتن مرز در خود علم نیز پیش آمده است چه در علم منفرد که مجرد از هم بوده اند نیز این مرزها از بین رفته مانند فیزیک و شیمی و یا شیمی و بیولوژی.

تا مدتی پیش بین روح و صنعت نیز شکافی موجود بود و تا مدتها صنعت را وارد بحثهای طولانی کرده بود ولی یک نظر اجمالی در صنعت پرتوسعه نشان میدهد که علم دیگر بدون صنعت پیشرفت ندارد و حتی صنایع سنگین از نظر مواد بصورت کل چون یک موجود عظیم جاندار و متعقل است با اراده جهت دهنده. چه بصورت ظاهر برای هدف و منفعتی درست شده است ولی همچنین یک حیطه برای تخیلات ابداع کننده در آن هست که ضمناً این حیطه یک جهت جدی نیز دارد و آن صنعتی است که با وجود جهات مثبت خطر سلطه بر انسانیت را نیز دارد. این حقیقت مسئله خطر برای بشریت را تشکیل میدهد و مسئله این است که آیا انسان آن اندازه حس مسؤولیت ورشد پیدا کرده است که این قدرت علم و صنعت آن حق مسؤولیت را ایجاد کند؟

آنچه محقق است پیشرفت تحقیقات دانشمندان امروز یک علم اخلاق خاص برای تحقیقات و تبعات بوجود می آورد که حدود و قلمرو آن مافوق ملل و اختلافات نژادی و ملی است. یک جامعه ای مرکب از اهل تحقیق و تبع تمام ملل بوجود می آورد. علمی که تبع و تحقیق میکند امروز یک نیروی خلاقه ای بوجود آورده است که حدود و سرحدات آن از قلمرو ملتها و سیاستهای مختلف تجاوز کرده و یک دنیای روحی و فکری مشترکی برای تمام اهل تحقیق جهان بوجود آورده است.

در شماره آینده

شماره نهم نبرد زندگی شب عید و شماره دهم آخر فروردین منتشر خواهد شد در این شماره بقیه مقاله جالب توجه «بمب اتمی و دینوزور» که با اغلب زبانهای زنده جهان ترجمه و منتشر شده، ممکن نشد درج شود، و در شماره آینده منتشر میشود، چند مقاله قابل توجه دیگر که متأسفانه بمناسبت محدود بودن صفحات باین شماره نرسید:

بمب اتمی و دینوزور	از ارتور کستلر ترجمه آقای خردمند
داستایوسکی در مقابل مسئله شرق و غرب	از والتر شوبرت ترجمه هومان
کوگن نفرین شده	از جلیل ضیاء پور
حرفه انسان (تلخکامی - امید)	از آلبیر کامیوتر ترجمه رضا ملکی
آزادی و ضرورت برای هنرمند	از ولادیمیر رودل ترجمه نصیر

در همه محافل ادبی

و هـ نری

صحبت از خيام شرکت

سهامی تحریر ایران است

زیرا این مجموعه که دارای ۸۱

مجلس رنگی بسیار زیبا میباشد و

با پنج زبان شعری دنیا تطبیق شده

و ۱۷۱ صفحه مقدمه بقلم نویسندگان معروف جهان

(مرحوم صادق هدایت - آقای سعید نفیسی - فیض جلال شاعر

معروف انگلیسی - رزن شاعر معروف آلمانی - ادیب النقی

نویسنده فاضل عرب) نوشته شده مجموعه است

که در دنیای مطبوعات بی نظیر و بی همتا است . هر خارجی که این

کتاب را ببیند مثل آنکه يك گنج گرانبهای بدست آورده و ۱۰ جلد

ویست جلد خریداری ، و برای اقوام و دوستان خود میفرستد ایرانیان هم

بایستی از نزدیک ببینند .

چهار راه لاله زار اسلامبول

شرکت سهامی تحریر ایران

(شعاع)

استان دانشگاه گفت: راستی چه باید کرد؟

باید روزی که در روز (روز ملی) مبارک

سال نو

فکر نو

معی و کوشش نو



جریان تاریخ درجهت
آرمانهای ملی و
بشری پیش میرود

درمقابل فشار از دوطرف مقاومت
و علیرغم طوفان حوادث به پیش!

مفهوم «نو روزباستانی» نورا با کهنه، گذشته را با آینده ترکیب میکند، درمبارزه دائمی نور باظلمت، ملت باستانی ماهر سال مساعی نوین زندگی را درمرحله بالاتری از تکامل ازسر گرفته، و درهرسال نو، گنجینه فرهنگ ملی و بشری را، با ارزشهای نوینی غنی ترساخته است. درعصر حاضر ملت کهنسال ما، درمقابل فشار از دوطرف مقاومت ورزیده است. هیئت تحریریه و «هواداران نبرد زندگی» امید وانتظار دارند که درسال نو، نسل جوان و روشنفکران، از قشرهای ممتاز طبقات مختلف ملت ما، تجلیات نیروی زنده ملت را بار دیگر با مساعی نوینی زنده کنند. ما برای ابداع مکتبی، که درسایه آن حداکثر نیروهای ملی ومیهنی، با احتراز از انفاق وتشتت، در دوربکانون ملی ومترقی ومیهنی جمع شوند، کوشش خود را ادامه میدهم. ما ایمان داریم که جریان تاریخ درجهت آمار نهایی بر سر ملی و بشری پیش میرود. علیرغم نیروهای اهریمنی که بیهوده درصدد متوقف کردن چرخ تاریخ اند، نیروی زنده وجوان و ملی مطابق نوامیس لایتغیر تاریخ، شعار «به پیش» را انتخاب کرده است. هیئت تحریریه نبرد زندگی

جامعه شناسی و سوسیالیسم

آیا ملتها سیستم اجتماعی خود را انتخاب می کنند؟
راستی چه باید کرد؟
دوروش ویک پیروشی: رسالت تاریخی روشنفکران: همزیستی سه رژیم آسیائی؟
عقائد و آراء

بسیار پیدروژن و دینوزور
داستایوسکی در مقابل مسئله شرق و غرب
حرفه انسان (تلخکامی - امید)
شرح حال
استاد علی اکبر دهخدا
گوگن نفرین شده

شعر و هنر

حکایت کبچیی از لیمایوشیچ
آزادی و ضرورت برای هنرمند
طوفان - تفسیری درباره
روانشناسی امروز هنرمندان.
بازگشته

اسناد

سند انحلال کمیته نر

مسائل سوسیالیسم

از مسائل مطروحه سوسیالیسم
علسی: هنر و آتشارشیم -
سوسیالیسم مسئله دهقانی:
راه حل دهقانان و جواب
سوسیالیست ها

تصاویر

دو دختر جوان در حال
تمرین پیانو از (رنوار)
خانم واهین - صورت، گوگن

در این شماره

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
۱	دانشجوی علوم اجتماعی	استاد دانشگاه پرسید: راستی چه باید کرد؟
۱۴	ارثور کستلر	بمب نیدروژن و دینوزور
۲۶	هرایر خالائیان	هنر و انارشیسم از مسائل مطروحه سوسیالیسم علمی
۳۳	والتر شوبرت	داستان بوسکی در مقابل مسئله شرق و غرب
۳۹	حسن راسخی	آیا ملت‌ها سیستم اجتماعی خود را انتخاب می‌کنند؟
۴۶	ولایمیر ودل	آزادی و ضرورت برای هنرمند
۵۵	۱-۱	استاد علی اکبر دهخدا
۵۹	البرکامو ترجمه رضا ملکی	حرفه انسان (تلخکامی-امید)
۱۳	تیمایوشیچ	حکایت کچی (راه دشمن همه نشناخته‌ایم!)
۶۱	جلیل ضیاء پور	گوگن نفرین شده
۷۲	-	سند انحلال کمینترن
۸۶	دکتر حسن هشترودی	طوفان
۷۶	-	تفسیری درباره روانشناسی امروز هنرمندان
۷۹	از: منیر	بازگشته
		سوسیالیسم و مسئله دهقانی
۸۰	از اکامتها	راه حل دهقانان-پاسخ سوسیالیست‌ها



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.